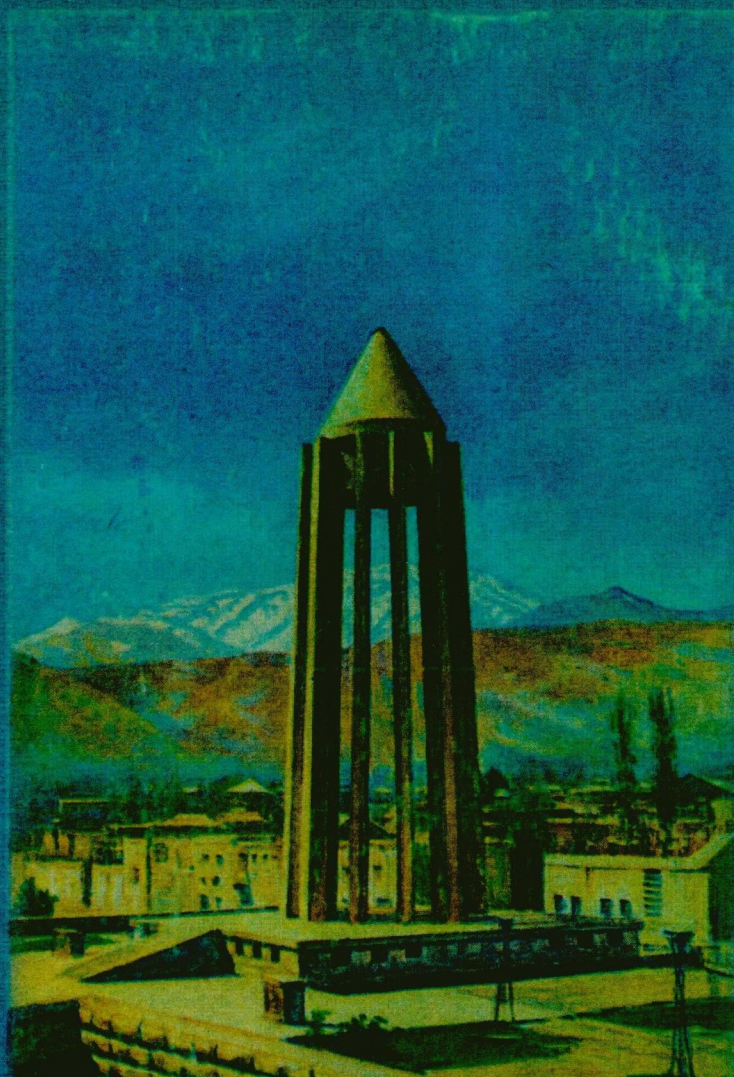




تاریخ ادبیات

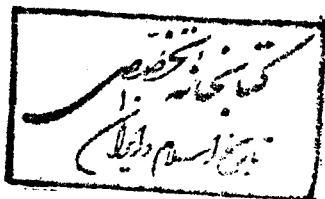
برای سالهای چهارم و پنجم ادبی

توانا پوشت مرکز و انابو
وزارت آموزش پرورش



تاریخ ادبیات (برای سالهای چهارم و پنجم ادبی)

توانا بود هر که دانا بود



کتابخانه تخصصی اسناد و کتابخانه ملی
مرکز مطالعات ملی

وزارت آموزش و پرورش



کتابخانه تخصصی اسناد

تاریخ ادبیات

برای سال چهارم و پنجم ادبی

کتابخانه

مرکز مطالعات ملی و نحل

اهدائی ()

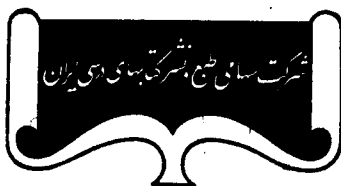
اختصاصی (X)

موضوع : ادبیات

شماره :

۵۰۸/۹

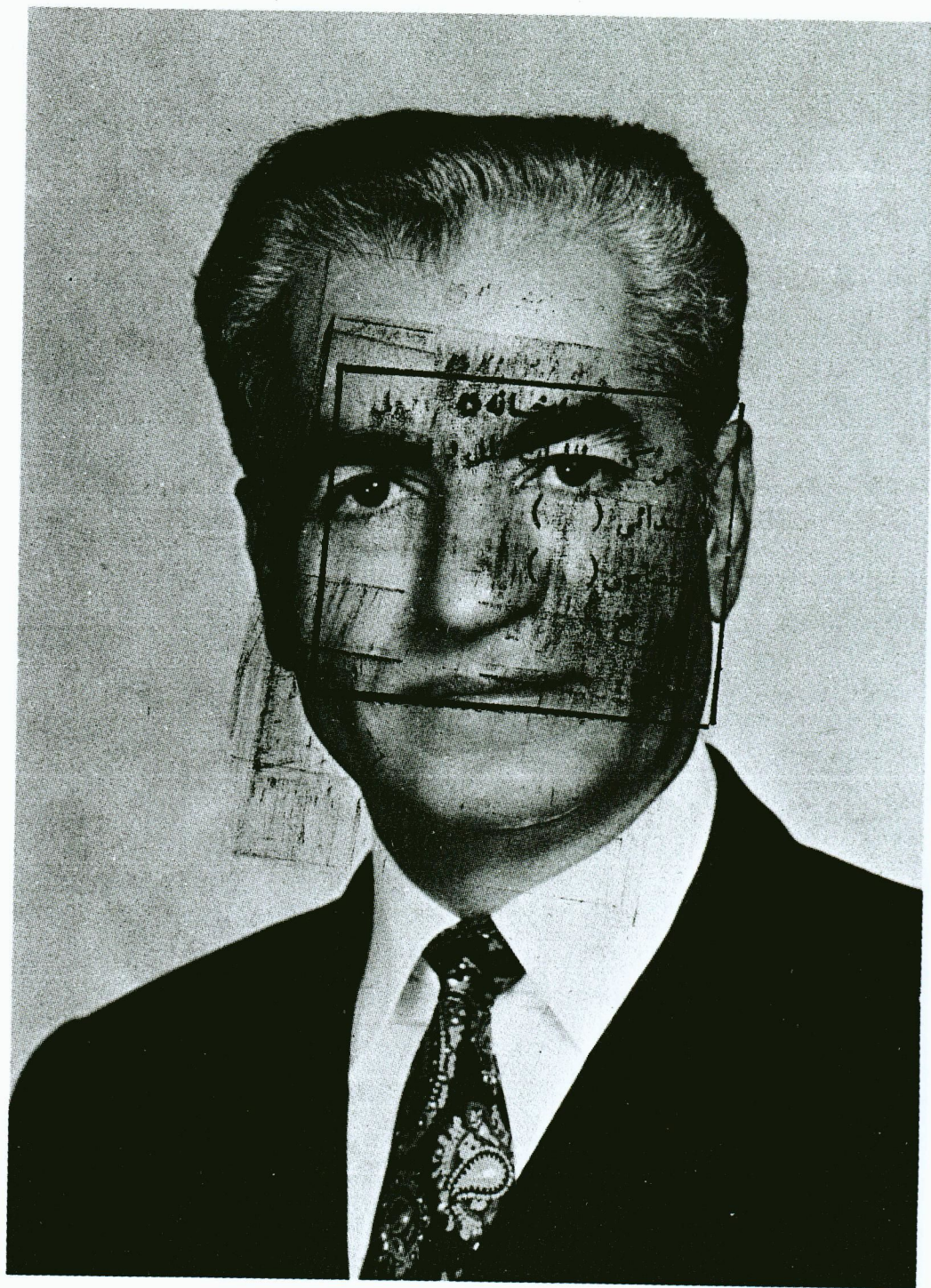
چاپ و توزیع از :



۱۳۵۳

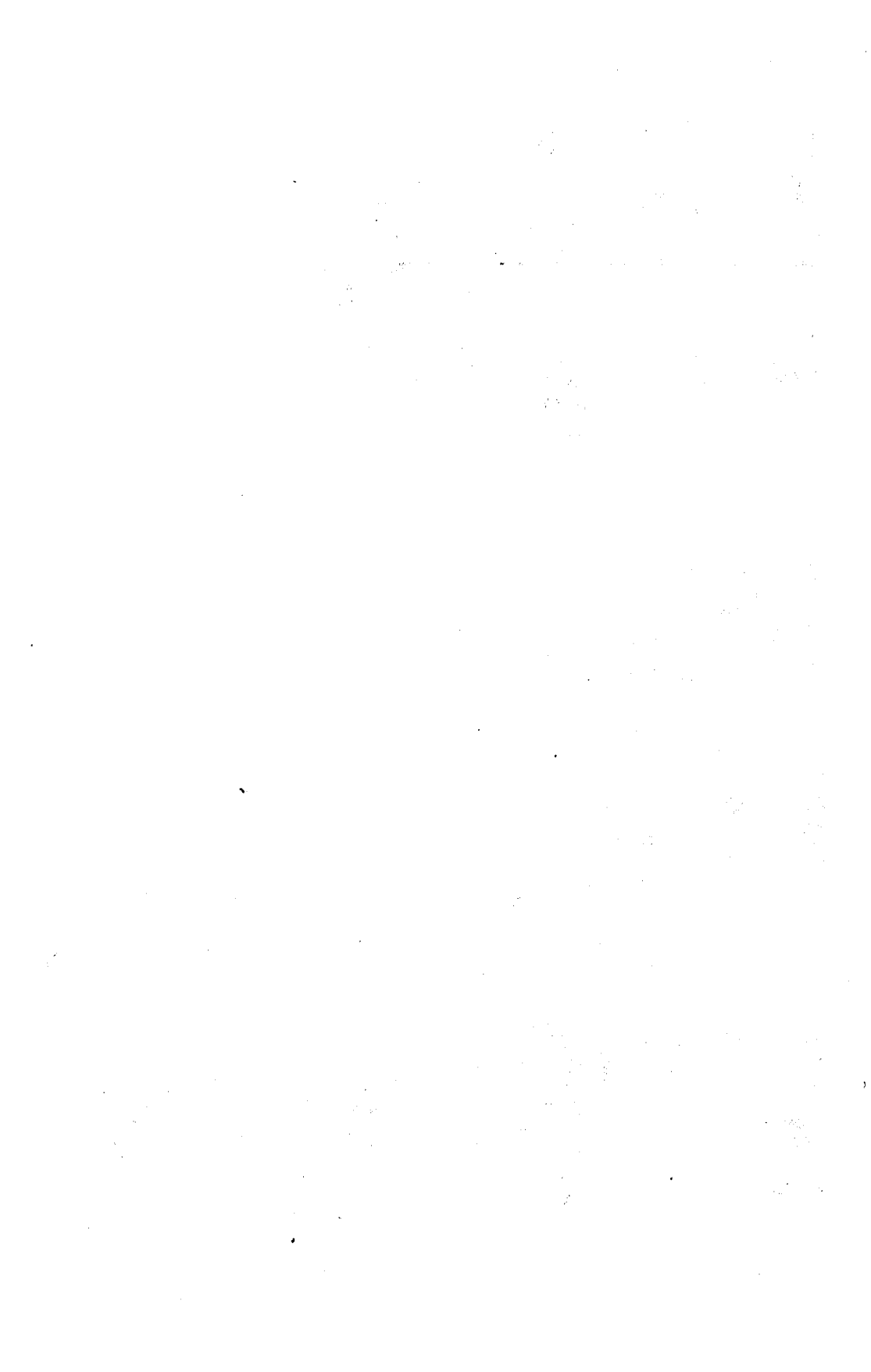
این کتاب که به وسیله آقای دکتر رضازاده شفق
نگارش یافته، بر طبق ماده ۳ قانون کتابهای درسی و اساسنامه
سازمان کتابهای درسی ایران برای تدریس در دبیرستانها
برگزیده شده است .

چاپ از : کیهان









فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶۲	عسجدی		تاریخ ادبیات سال چهارم ادبی
۶۳	غضایری رازی		مقدمه - تعریف تاریخ ادبیات
۶۴	فرخی	۲	و موضوع و فایده آن
۷۵	منوچهری		بخش اول
۷۶	فردوسی		ادبیات ایران قبل از اسلام - مقدمه ۵
۸۶	دانشمندان عربی نویس دوره غزنوی ۸۶	۷	۱- آغاز و بخش زبان
۸۶	قابوس و شمگیر	۹	۲- آغاز خط و خطوط ایرانی
۸۶	ابوعلی سینا	۱۳	۳- زبان باستان ایران
۸۷	ابوریحان بیرونی		بخش دوم
۸۸	بدیع الزمان همدانی	۲۲	ادبیات ایران بعد از اسلام
۸۹	ابن مسکویه	۳۵	نخستین سخن سرايان فارسی
۸۹	ثعالبی		شعرای معروف طاهریان (۲۵۵-)
	رواج علوم و ادبیات در نقاط	۳۲	۲۵۹ هـ . ق .)
۸۹	دیگر ایران		شعرای صفاریان (۲۴۵-)
	تاریخ ادبیات سال پنجم ادبی	۳۳	۲۹۵ هـ . ق .)
۹۱	وضع علوم و ادبیات در عصر سلجوقی ۹۱		دوره سامانیان و پیشرفت ادبیات
۹۳	شعرای متصوف	۳۵	فارسی (۲۶۱ - ۳۸۹ هـ . ق .)
۹۵	باباطاهر	۳۶	شاعران دوره سامانی
۹۷	ابوسعید ابی الخیر	۴۹	نثر دوره سامانی
۹۹	خواجه عبدالله انصاری		علمای عربی نویس ایرانی در
۱۰۲	سنایی	۵۱	دوره سامانی
۱۰۶	شیخ عطار	۵۳	محمد زکریای رازی
۱۰۹	شاعران نامی دیگر در دوره سلجوقی ۱۰۹	۵۴	دوره غزنوی - عهد فردوسی
۱۰۹	اسدی طوسی	۵۶	عنصری

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۵۱	ابوالفرج رونی	۱۱۱	ناصر خسرو
۱۵۳	سید حسن غزنوی	۱۱۳	قطران تبریزی
۱۵۴	سوزنی سمرقندی	۱۱۶	مسعود سعد
۱۵۵	عبدالواسع جبلی	۱۲۲	عمر خیام
۱۵۷	مختاری غزنوی	۱۲۷	امیرمعزی
۱۵۹	عمیق بخارایی	۱۳۱	فخرالدین گرگانی
۱۶۱	گویندگان آذربایجان	۱۳۴	انوری
۱۶۲	خاقانی شروانی	۱۳۹	ازرقی
۱۷۱	مجیرالدین بیلقانی	۱۴۲	ادیب صابر
۱۷۳	فلکی شروانی	۱۴۳	رشید وطواط
۱۷۵	نظامی	۱۴۶	ظہیر فاریابی
۱۸۵	نشر فارسی دوره سلجوقی	۱۴۷	جمال الدین اصفهانی

تاریخ ادبیات

سال چهارم ادبی

مقدمه

تعریف تاریخ ادبیات و موضوع و فایده آن

ادب در لغت به معنی ظرافت و حسن تناول ، و به تعبیر برخی نیک گفتاری و نیک کرداری است و بعضی آن را به معنی فرهنگ و دانش دانسته اند . علوم ادبی شامل نحو ، لغت ، تصریف ، عروض ، قوافی ، صنعت شعر ، تاریخ ، انساب و جز آن است .

هر ملتی تاریخ عمومی دارد که حاوی شرح کلیه احوال و اوضاع آن ملت است ، و تاریخ عمومی مشتمل است بر : تاریخ سیاسی ، تاریخ اجتماعی ، تاریخ اقتصادی ، تاریخ علمی یا ادبی و امثال آنها . مثلاً تاریخ سیاسی عبارت است از : شرح روابط سیاسی و جنگها و فتوحات و اقسام حکومتها و آنچه از این قبیل باشد . در تاریخ اجتماعی گفتگو می شود از عادات و اخلاق عمومی و وضع رفتار افراد ملتی با یکدیگر و انقلاباتی که منجر به تغییر عادات و شرایع و اخلاق آنان می گردد ؛ و در تاریخ اقتصادی از ثروت و زراعت و صنعت و منابع ثروت و امور مالی بحث می شود ، و سایر اقسام تاریخ را از قبیل : تاریخ نظامی و جز آن بر آنچه گفتیم قیاس باید کرد و از آن جمله تاریخ ادبی یا علمی است .

تاریخ ادبی یا علمی عبارت است از : شرح احوال ملتی از حیث آداب و علوم و علت پیدایش آنها ، و تنزل و ترقی علمی و فکری آنان بطور عموم .

این معنی شامل موضوعات مختلف مهمی می شود مانند : خط و زبان و علوم و آداب و شرح احوال شعرا و نویسندگان و علما و حکما و ریاضی دانان و اطبا و جز آنان، که در راه علم و ادب بذل مساعی کرده خود را به درجات عالی رسانیده اند، و از برکت وجود آنان، دیگران بهره مند گشته اند . و نتایجی که از افکار و مؤلفات ایشان عاید جامعه شده و آثاری که از وجود اینگونه اشخاص در صفحه روزگار بیادگار مانده است . پس در حقیقت تاریخ ادبیات هر قومی تاریخ همه چیزهایی است که قریحه ها و افکار آنها را بوجود آورده است . به عبارت دیگر تاریخ عقول افراد هر ملتی و تأثیر آن در نفوس و اخلاق و آداب ایشان تاریخ ادبیات آن ملت است .

تاریخ عمومی ملتی اگر شامل تاریخ ادبیات نباشد بجز شرح و تفصیل يك سلسله جنگ و جدال و فتح و شکست و خونریزی و غارت چیز دیگری ندارد . علل اصلی تمدن و ترقی یا تنزل و سقوط ، و اسباب واقعی پیشرفتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اسرار ملیت هیچ ملتی بدون پی بردن به تاریخ ادبیات آن ملت معلوم نمی شود . خلاصه ، تاریخ ادبیات دارای مفهوم وسیعی است و تنها شرح احوال چند تن شاعر یا نویسنده را نمی توان تاریخ ادبیات حقیقی دانست .

بخش اول

ادبیات ایران قبل از اسلام

مقدمه

ادبیات در ایران باستان

ایران باستان دارای تمدن عالی بوده و خط و کتاب و دانشوری در آن وجود داشته ، ولی اغلب آثار علم و ادب به واسطه طول زمان و آشوب جهان از میان رفته و نابود گردیده است. گرچه سنگ نبشته‌ها که از آن زمان باقی مانده است بتهیایی دلیل باهری است برای اثبات این قول ، با این همد اخبار قدیم نیز مؤید این مطلب است. اینک خلاصه‌ای از آن اخبار بر وجه مثال نقل می‌شود :

نخست اخبار نویسندگان یونان — هر میپوس از میدی که در قرن سوم قبل از میلاد می‌زیسته یعنی با هخامنشیان هم‌عصر بوده است از یک کتاب ایرانی که مقصودش اوستاست سخن می‌راند . هردوت مورخ نامی یونان در کتاب اول باب صدم می‌نویسد که «دیاکو» پادشاه ماد (یعنی قسمت شمال باختری ایران) صورت محاکمات را می‌خواند و داوری می‌کرد و این قول نشان می‌دهد که در آن زمان در ممالك ایران ثبت دادرسیها معمول بوده و وجود داشته است. **کتزیاس یونانی پزشك در بار اردشیر در کتابی که راجع به ایران تألیف کرده بوده است از روزنامه‌های درباری ایران صحبت کرده ، و این خبر معلوم می‌دارد که در آن هنگام وقایع را در**

روزنامه مخصوص درباری ثبت می کرده اند .

گرنفون نیز در کتاب خود که موسوم به پرورش کوروش است از وجود مدارس و تعلیم و تربیت در ایران بحث نموده ، همچنین افلاطون حکیم و پلوتارک^۱ مورّخ و دیگران از اینگونه اخبار نوشته اند.

دوم اخبار یهود — در **تورات** سخن از تاریخ نامه های درباری ایران رفته و بصراحت از آنها ذکر شده است و این قسمت تورات در زمان خود هخامنشیان تألیف یافته ؛ همچنین در آن کتاب از قوانین پارسیان و مآد ها مکرّر سخن به میان آمده است .

سوم اخبار اسلامی — در کتاب های تاریخی و ادبی قرن های نخستین اسلام مانند : تاریخ طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و کتاب اغانی و کتاب الفهرست و تألیفات دیگران ، اشاره های بسیاری به کتاب های قدیم ایران رفته و از آنها نام برده شده است.

چهارم اخبار ایرانی — به موجب مندرجات کتاب **اوستا** که اکنون در دست ماست ، اوستا در زمان قدیم بمراتب بزرگتر از این بوده که هست و در ایران باستان کتاب های فراوان و علوم و آموزگاران وجود داشته است .

گذشته از این دلایل نقلی ، دلیل عقلی نیز می رساند که مملکت نامی بزرگی مانند ایران که پادشاهانی مانند کوروش و داریوش داشته و وسایل تمدن آن زمان را از کشوری ولشکری به درجه کمال دارا بوده و به ثبت و ضبط مسائل بقدری وقع می گذاشته است که آنها را بر سنگها

۱- Plutarque ، تلفظ صحیح ، پلوتارخس ، و معرب آن فلو طر خس

نیز می‌کنده ، محال است نوشتن بلد نبوده و کتاب وادیات نداشته باشد.

۱ - آغاز و پخش زبان

دانشمندان در آغاز زبان بشر پژوهشها کرده هنوز به نتایج قطعی نرسیده‌اند . معلوم نیست که انسان در ابتدا در يك نقطه جهان پیدا شده و از آنجا بتدریج به نقاط دیگر رفته یا اینکه در چند نقطه مختلف ظهور کرده است . به موجب فرض نخستین باید تمام زبانهای جهان به يك اصل برگردد زیرا همه ملتها وقتی باهم بوده و يك گروه تشکیل می‌داده‌اند . اما مطابق فرض دوم باید گفت که در همان روزگار پیشین که دهها هزار سال قبل بوده زبانهای گوناگون که از حیث اصل وریشه باهم فرق داشته‌اند به میان آمده و صدها زبان که امروز در جهان هست از آن چند اصل جدا شده است . در هر صورت نه در باب فرض اول می‌توان نظر قطعی اظهار کرد و نه در خصوص فرض دوم ؛ بلکه همینقدر توان گفت که استادان زبان شناسی بررسیها و کاوشهایی در آغاز و پخش شدن زبان یا زبانها بعمل آورده و عقایدی سودمند اظهار داشته‌اند . یکی از آن عقاید که در اینجا بر وجه مثال گفته می‌شود ، عبارت است از : تقسیم زبانها از لحاظ ترقی و تکامل . به موجب این عقیده زبان ابتدا ساده بوده ، ومعانی ساده و سطحی محدودی را بیان می‌کرده . سپس بتدریج از حیث ساختمان کلمه و گوناگونی و عمق معانی تکامل یافته است . اساس این نظر گذشته از مطالعه تاریخی زبان از بررسی زبانهای حاضر عالم حاصل شده ؛ و خلاصه آن این است که زبان بشر بطور کلی از روی قیاس با زبانهای حاضر سه مرحله رشد و کمال را گذرانده است که در عصر ما نمونه‌هایی از هر مرحله موجود است .

نخست مرحلهٔ زبان يك صدایی^۱ است. در این مرحله معمولاً کلمات در حال ریشه مانده و تنها يك صدا می‌دهد یعنی کلمات مرگب و چند صدایی یا چند هجایی وجود ندارد.

دوم مرحلهٔ زبان پیوندی^۲ است، بدین معنی که کلمات یا در واقع ریشه‌ها به هم می‌پیوندند و در این پیوستن یکی از دو ریشه معنی اصلی خود را از دست می‌دهد ولی در ضمن به تنوع یا تغییر یا توسیع معنی ریشهٔ دیگر خدمت می‌کند.

سوم مرحلهٔ زبان منصرف^۳ است، که کاملترین مراحل سدگانه است و در این مرحله خود ریشه از حیث شکل و ساختمان تغییراتی پیدا می‌کند و ترکیبهای مختلف با کمال آسانی بوجود می‌آورد یعنی سهولت صرف می‌شود و به اشکال مختلف می‌افتد و معانی دقیق و گوناگون بیان می‌کند. زبانهای معروف جهان متمدن که زبان ایران هم از آنهاست منسوب بدین مرحله است که آن را به دوشعبه تقسیم می‌کنند: زبانهای «هند و اروپایی» یا آریایی، و زبانهای سامی.

عنوان هند و اروپایی اشاره بدان است که زبان اصلی مشترك این شعبه که وقتی دريك مركز گفتگو می‌شده همان بوده است که اصل و منشأ زبانهای هندی و اروپایی را تشکیل می‌داده. این زبان مشترك اصلی را زبان آریایی هم گفته‌اند زیرا «آریا» یا «آری» به حکم کتابهای باستان هند نام اولین قومی است که زبان مذکور زبان ایشان بوده است و در حدود دو هزار سال پیش از میلاد از مسکن اصلی بنای مهاجرت نهاده از جمله

۱- Langues monosyllabiques.

۲- Langues agglutinantes

۳- Langues à flexion.

به هندوستان آمده‌اند . در باب مسکن اصلی آریایی‌ها هم میان دانشمندان اختلاف نظر هست ، بعضیها آن را در هندوستان و بعضی دیگر در مشرق ایران دانسته‌اند ، و گویا لفظ ایران هم که به شکل قدیمتر ایریانه و آریانه (یعنی محل آریاییها) نامیده می‌شده یادگار همان دوره است ، ولی به نظر بسیاری از دانشمندان خانمان اصلی نژاد هند و اروپایی قسمتهای شمالی اروپا و حوالی رود دانوب بوده است .

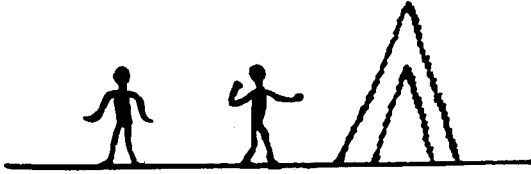
زبان اصلی سامی گویا در جنوب شبه جزیره عربستان نشأت کرده سپس با مهاجرت اقوام به شمال رفته و در آسیای صغیر و سواحل مدیترانه پخش شده است ، شعب معروف آن عبارت است از : بابلی ، سریانی ، عبری و یا عبرانی ، حمیری یا عربی جنوبی ، آرامی ، فینیقی ، حبشی و عربی .

۲- آغاز خط و خطوط ایرانی

پیداست که بشر در روزگار بداوت نوشتن بلد نبوده و خطی نداشته است و برای فهماندن مقصود خود تنها به زبان که آن هم در آن عصرها ناقص و محدود بوده کفایت می‌کرده است . تاریخ شروع نوشتن را نمی‌دانیم ولی این اندازه معلوم است که نخستین نوشته انسان بسیار ساده و بیچگانه بوده است یعنی به طرز خشن و نازیبایی صورت چیزها را کشیده و بدان طریق مقصود خود را ادا می‌کرده‌اند . این نوع خط را خط تصویری گوئیم که هنوز هم بعضی اقوام در آن مرحله مانده‌اند و برای نمونه از خطی که در میان بومیان آلاسکا معمول بوده و به روی لوحه‌های چوبی حک شده و بدست آمده مثالی در زیر داده می‌شود :

« وضع دستهای خالی آویزان در نظر بومیان حال نداری و

سرگردانی را نشان می‌دهد و در پهلوی آن ، يك دست برده‌ان و يك دست اشاره به سوی چادر، می‌خواهد بفهماند که در چادر خوردنی نیست . پس



این تصویر اشاره به قحطی می‌کند و پیدا است که تمام تصویر مقید به کلمات معینی نیست و هر بیننده می‌تواند آن را به عبارتی بخواند ، مقصود همان مفهوم نایابی خواربار است .

نقص بزرگ اینگونه خط آشکار است ؛ زیرا گذشته از اینکه نویسنده باید برای نوشتن يك نامه صدها صورت مختلف بکشد، مفهومهای معنوی مانند محبت و خلوص و عاطفه و جمله‌های مرگب کامل را هرگز نمی‌تواند بنمایاند .

پس این خط مناسب ترقی فکری و صنعتی نبوده و احتیاجات روزافزون را برطرف نمی‌کرده است ، این است که بتدریج تغییراتی در خط بوجود آمد ، یعنی کم‌کم تصویرها ساده‌تر شد بحدی که نقش چیزها کاملاً از بین رفت و تنها علامتی ماند که برحسب عادت در میان هر طایفه نمودار معنایی شد : با این ترتیب به جای هر تصویر علامتی بوجود آمد همانطور که مثلاً دو خط کوتاه افقی و عمودی متقاطع در نظر ما علامت بعلاوه است یعنی نه تصویر جمع کردن است و نه واژه‌ای است که خواننده شود بلکه تنها علامتی است ، همچنین در خط مذکور برای هر مفهومی علامتی معمول شد ، مثلاً در خط قدیم مملکت آشور سه تا میخ مایل بایک

میخ چهارم بر روی آن ، مانند این شکل :  علامت حبوب

بوده و در اصل شکل سنبل را داشته است ، اینچنین : 

با این روش خط از مرحله تصویری به مرحله علامت نویسی رسید ، یعنی هر تصویر را علامتی به میان آمد . این نوع خط را دانشمندان ، تصویر فکر یا پندار نگارش^۱ نام داده اند .

مرحله سوم خط مرحله الفباست . لغت الفبا در اصل از زبان فینیقی آمده ، فینیقیها هر حرفی را برابر صوت اوّل اسم يك حيوان یا يك چیز ساخته و آن اسم را بدان حرف دادند ، بدین ترتیب حرف اوّل را الف گفتند که در زبان فینیقی به معنی گاو میش است ، و صوت اوّل آن چنانکه می بینیم (ا) بوده و حرف دوم را « بت » گفتند که هم اصل بایت عربی و به معنی خانه است ، و اصطلاح آلفابت یا الفبا از این دو کلمه فینیقی است . همچنین حرفهای دیگر را بدین ترتیب بوجود آوردند . یونانیها این حروف را از فینیقیها گرفته و نام آن را بر طبق فینیقی آلفابتا گفتند .

اهمیت و فایده الفبا هویدا است ، زیرا هر يك از حروف الفبا نماینده یکی از صوتهای یا تلفظهای انسان است و چون تمام صوتهای بشر از چهار پنجاه حرف نمی گذرد پس به جای هزاران تصویر یا علامت کافی است که شخص سی تا پنجاه حرف یاد بگیرد و تمام کلمات را با آنها بنویسد .

بعد از این مقدمه مطلب مهمی که دانستن آن برای ما لزوم و ارزش

دارد عبارت است از اینکه : ایرانیان در هزاره سوم پیش از میلاد یعنی در دوره مادها علامتهای میخی بابلی را که در مرحله « پندار نگارش » بود و هنوز به مرحله الفبایی نرسیده بود اقتباس کردند و از آن مانند فینیقیها الفبایی ترتیب دادند و این کار دلیل باهروش و استعداد ایرانیان و تمایل آنان به علم و ادب است و از لحاظ تاریخ تمدن و تکامل بشر اهمیتی بسزا دارد .

خطوط ایران باستان

خط میخی — خط میخی را از آن جهت چنین نام دادند که انسان قدیمی به واسطه اینکه افزار کافی برای نوشتن نداشت با میله‌ای از آهن یا چوب بر لوحه‌های گلی خطهایی نقش می کرد که آن خطها شبیه به میخ بود ، و بطوری که گفته شد این خط هم در آغاز « تصویری » بعد « علامت-نگاری » یا « پندارنگاری » و سپس حروف بود. خط میخی ایرانی نسبت به تمام خطوط میخی دیگر مانند بابلی و غیر آن ساده تر و صحیح تر است، زیرا دانشمندان ایران نه تنها از پندارنگاری بابلی حروف الفبا ساختند بلکه شکل آنها را هم ساده کردند و میخهای کج و پیچیده را حذف نمودند و تنها عمودی و افقی را نگه داشتند که این نیز اصلاح بزرگی بود . همه سنگ نبشته‌های هخامنشی به خط میخی است و الفبای آن مرگب از ۳۶ حرف بود و از چپ به راست نوشته می شد .

خط اوستایی — ایرانیان غیر از خط میخی خط دیگری نیز برای دستخط بکار می بردند که آن را هم ابتدا از خطوط سامی گرفتند . با این خط بود که کتابهای دینی و نظایر آن را نوشتند .

الفبای اوستایی ۴۴ حرف دارد و حروف، متصل به یکدیگر نیستند و جدا نوشته می‌شوند و خواندن و نوشتن آن آسان است. این خط از راست به چپ نوشته می‌شود.

خط پهلوی — خط پهلوی آن است که در زمان اشکانیان و ساسانیان نوشته می‌شد و در اواخر دوره ساسانی دانشمندان ایران آن را به شکل الفبای کاملی درآوردند که «دین دبیره» نامیده می‌شود. تعداد الفبای پهلوی را از ۱۸ تا ۲۵ نوشته‌اند و در این خط يك حرف چند صدای مختلف می‌دهد. این خط نیز از راست به چپ نوشته می‌شود.

۳ = زبان باستان ایران

ریشه و منشأ زبان باستان ایران

زبان باستان ایران چنانکه گفته شد از زبانهای منصرف است و از ریشه هند و اروپایی که منشأ بسیاری از السنه معروف دنیا است مشتق شده و از این رو با زبانهای مهم عالم متممّن خویشاوند است. زبان ایران قدیم لغت‌های گوناگون داشته است و معروفترین آنها در دوره هخامنشی پارسی باستان بوده است که فرمان و نامه‌های شاهان به آن لغت نوشته می‌شده و سنگ نبشته‌هایی که از روزگار هخامنشیان باقی مانده نیز بدان خط است؛ و دیگر اوستایی بود که کتابهای مذهبی زرتشت بدان لغت است و گویا آن لغت بیشتر به روحانیان اختصاص داشته است.

زبان شناسان در نشأت و ارتباط زبانهای هند و اروپایی تحقیق کرده و انشعاب آن را از جهات گوناگون گفته‌اند که از آن جمله ضرورت انشعابی است که در صفحه بعد نگاشته می‌شود و آن مطابق قولی معروف است:

را شمرده و اهورمزد خدای بزرگ را سپاس و ستایش کرده و از دروغ و هرگونه نادرستی و ناپاکی بیزاری جسته است .

پیش از نوشته داریوش یکی دو جمله از جد او اریارامنه و هم از کوروش بزرگ مانده و هم از شاهان بعد از وی : خشایارشا و اردشیر اول و اردشیر دوم و کوروش کوچک و اردشیر سوم هر يك اثری به خط میخی از خود باقی گذاشته اند . نقاط عمده ای که سنگ نبشته های میخی در آنها واقع است عبارت است از : تخت جمشید و نقش رستم و نقش رجب و مرغاب در فارس و کوه بیستون . در نزدیکی وان و کانال سوئز نیز بقیه هایی از سنگ نبشته داریوش باقی مانده و بدست آمده است . مفصل ترین و مهمترین اینها چنانکه اشاره شد سنگ نبشته های بیستون و تخت جمشید است .

اینک برای مثال چند جمله از سنگ نبشته بیستون و تخت جمشید به عبارت فارسی امروز نقل می شود :

من داریوش هستم ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه پارس ، شاه ممالک ، پسر گشتاسب نوۀ ارشامه هخامنشی .

گوید داریوش پادشاه : پدر من گشتاسب است پدر گشتاسب ارشامه ، پدر ارشامه اریارامنه ، پدر اریارامنه چیش پیش ، پدر چیش پیش هخامنش . از سنگ نبشته نقش رستم :

خدای بزرگ است اورمزد ، آن که این بوم (زمین) را آفرید ، آن که آن آسمان را آفرید ، آن که انسان را آفرید ، آن که شادی را آفرید برای انسان .

گوید داریوش پادشاه : برای این اورمزد به من یاری کرد و خدایان

دیگر که هستند ، نه دشمن کام هستم نه دروغگو هستم و نه زورگن ،
نه خودم نه خاندانم . از پی راستی رفتم (پیروی کردم) .

زبان اوستایی

زبان کتاب مذهبی زرتشت را اوستایی گویند و آن درحقیقت لغتی
است از ایرانی قدیم و خویشاوند است با پارسی باستان .
این زبان در شمال ایران رواج داشته و بیشتر زبان روحانیان و
کتب مقدس بوده است و آثاری از آن بر سنگها و غیره موجود نیست .
کتابهای مذهبی دوره هخامنشی در نتیجه استیلای اسکندر و نفوذ یونانیان
و صد سال حکومت سلوکیها تقریباً از میان رفت و سلاطین اشکانی گرچه
در احیای زبان و آثار ازدست رفته ایران اهتمام بکار بردند ولی زبان و
عادات یونانی هم در دربار آنها تا اندازه ای رونق داشت . بلاش از آخرین
پادشاهان آن سلسله در احیای کتاب اوستا اقدامی کرد و بعد از او بطوری
که مشهور است به حکم اردشیر بابکان اوستا را فراهم آورده و تألیف کردند .
پس بر اوستایی که امروز در دست داریم زمانی طولانی گذشته و تغییری
در آن روی داده است ولی نزدیک به یقین است که **سماتها** یا سرودهای مقدس
که جزئی از کتاب **یسنای** اوستاست از حیث ترکیب و شیوه متعلق به زمان
قدیمتری است و میکن است از گفته های خود زرتشت شمرده شود .

اوستای اصلی از روی آنچه در تواریخ آمده به مراتب بیشتر از آن
بود که اکنون در دست است ، و اوستای موجود مرگب است از پنج کتاب
به نامهای **یَسنا** (که شامل گاتهاست) ، **ویسپرد** ، **یشت** ، **وَفَیداد** و **خُرده**
اوستا که حاوی نیایش و سپاس اهورمزد خدای بزرگ بی همتا و ایزدان

و فرشتگان و ستایش پاکی و راستگویی و درستکاری و کوشش ، و مشتمل بر نکوهش دیوان و اهریمنان و دروغ و خیانت و فریب است و همچنین شامل اوامر و احکام و اذکار مذهبی است و در بخشهایی اخبار تاریخی و داستان و روایات دارد .

اینک ترجمه قطعه‌ای از **مهریشت** اوستا به عنوان نمونه نقل

می‌شود :

« اهورامزدا به اسپیتمان زرتشت گفت : ای اسپیتمان ، هنگامی که مهردارنده دشتهای فراخ را بیافریدم ، او را درشایسته ستایش بودن ، در سزاوار نیایش بودن ، مساوی با خود من که اهورامزدا هستم بیافریدم . »

جنبه ادبی اوستا - بعضی از قسمتهای اوستا دارای مزیت ادبی است . جمله‌های فصیح و شیرین در ستایش خدا و وصف طبیعت در آن دیده می‌شود . همچنین اوستا دارای مزایای لفظی است و قسمتی از آن منظوم و مقفی بوده است ، چنانکه در گاتها که قدیمترین قسمت اوستا می‌باشد آن نظم و ترتیب هنوز باقی است . گاتها سراسر سرود و مناجات و اشعار اخلاقی عالی است و لطیف‌ترین احساسات دینی آن زمان را حکایت می‌کند .

علاوه بر آنچه از کتیبه‌ها و کتب پارسی و اوستایی مذکور افتاد چنانکه در مقدمه هم گفته شد از تألیفات یونانی و عبرانی چنین برمی‌آید که در آن زمان وقایع نگاری در دربار پادشاهان معمول بود و آموزشگاهها و علوم و کتابها در ایران وجود داشت و داستانهای گوناگون میان مردم انتشار یافته بود و پادشاهان ایران به موسیقی و آواز و سرود توجه مخصوص نشان داده و مغنی و مغنیه در دربار خود می‌داشته‌اند که در بزم پادشاه سرود می‌خوانده‌اند و ناچار این سرودها موزون بوده است زیرا آهنگ

و وزن بایکدیگر لازم و ملزوم است .

شعر در زبان اوستایی - وزن اشعار اوستایی از روی شماره هجاها (سیلابها) ی هر مصراع است که اغلب با اوزان عروضی که پس از اسلام در ایران معمول شد فرق دارد .

زبان پهلوی

زبان پهلوی به زبان پارسی باستان نزدیک است یعنی درکلمات و ترکیب کلام پارسی باستان بمرور زمان تغییراتی روی داده و به صورت زبان پهلوی درآمده است ، چنانکه پهلوی نیز بتدریج به فارسی کنونی تبدیل یافته و از این رو این زبان را به جای پهلوی پارسی میانه نیز نامند زیرا حد وسط پارسی باستان و فارسی کنونی است .

ادبیات پهلوی - عمده ادبیات پهلوی بطوری که اشاره شد عبارت است از کتابهای دینی زرتشتی که به این لغت نوشته شده؛ و قسمتی از آن **متن اوستا** و قسمتی در **شرح اوستا** یا دیگر مسائل مذهبی است .

غیر از کتابهای دینی ، معدودی از کتب دیگر باقی مانده است که شامل داستانها و حکایات می باشد و معلوم می شود که اینها قسمت کمی است از آنچه به سبب غلبه عرب و تغییر رسم الخط و انتشار دین اسلام از میان رفته است، زیرا در کتابهای قدیم عربی و ایرانی نام بسیاری از کتب پهلوی ذکر شده است که اکنون وجود ندارد . از جمله آنها کتب علمی و فلسفی است که در دوره ساسانی خاصه در زمان سلطنت خسرو انوشیروان وجود داشته و از یونانی و سنسکریت به زبان پهلوی ترجمه شده است . نیز از قرائن و روایات معلوم می شود که نویسندگان ایران از روحانیان و غیره در اوایل اسلام کتبی تدوین نموده و بسیاری از آن کتب را از پهلوی به پازند

یا پارسی نقل می کرده اند ولی به واسطه غلبه اسلام و نفوذ زبان عرب این قبیل نسخه ها که خطی و نادر بوده بتدریج از میان رفته و فقط بعضی از آنچه زرتشتیان در ظرف قرن دوم اسلام و دیرتر به هند برده یادیران نگاه داشته اند باقی مانده است .

اینک به عنوان نمونه ترجمه قطعه ای از **کارنامه اردشیر بابکان** را که به زبان و خط پهلوی است در زیر نقل می کنیم :

« در **کارنامه اردشیر بابکان** چنین نوشته است که پس از مرگ اسکندر رومی ایرانشهر ۲۴۵ کدخدایی بود . سپاهان و پارس و نواحی نزدیک آن در دست اردوان سردار بود . بابک مرزبان و شهردار پارس گمارده اردوان بود . اردوان در استخر نشست . »

شعر در زبان پهلوی - در همین کتابهای پهلوی موجود ، کلام منظوم یافته می شود و در ضمن سنگ نبشته های ساسانی مانند سنگ نبشته حاجی آباد نیز کلام موزون موجود است و از این نمونه ها می توان استنباط کرد که در دوره ساسانی اشعار وجود داشته است و بزرگترین شاهد این دعوی آن است که خوانندگان و موسیقی شناسانی مانند **باربد** و دیگران در دربار شاهان ساسانی بوده و به آواز ، شعر خوانده و چنگ و بربط می زده اند ، چنانکه همین رسم در دوره هخامنشی و دوره های بعد از اسلام نیز جاری بوده است ؛ و به موجب آنچه از بقایای این کتب و از کتابهای اسلامی استنباط می گردد اشعار پهلوی به وزن معمول عروضی نبوده بلکه وزن هجایی داشته است .

ملاحظات کلی در باب ادبیات ایران پیش از اسلام
از آنچه گذشت دیدیم که ایران باستان از روزگار قدیم دارای

خط و زبان ادبی و علوم و ادبیات منظوم و منثور بوده است . از روی آثار وقراین و اخبار ، علوم و فلسفه در آن ادوار وجود داشته و آموزشگاههای درباری برپا بوده است و موبدان آن علوم را تدریس می کرده ، همچنین علم پزشکی را اهمیت می داده اند ، چنانکه داریوش شاهنشاه هخامنشی یك روحانی مصری را که در ایران اسیر بود فرمان داد به مصر برگشته آموزشگاه پزشکی آنجا را برپا کند ؛ و این خبر علاقه شاهان ایران را به دانش و بهداشت نشان می دهد . تاریخ نویسی هم در ایران قدیم رواج داشته و مورخان ایران از نخست به ثبت و ضبط وقایع می پرداخته اند .

در دوره ساسانیان علوم فلسفی و اجتماعی از یونانی و سنسکریتی نیز به زبان پهلوی نقل شد و به دانش و فرهنگ کشور افزوده گشت . کتابهای سودمند اخلاقی و اجتماعی بحدی بود که با وجود غلبه عرب و رواج زبان عربی و ازین رفتن تألیفات ایرانی باز شماره ای از آن کتابها به قرنهای اول اسلامی رسید ، و از آنها در تألیفات عربی نام برده شده یا مطالبی نقل گشته یا ترجمه شده است مانند تألیفاتی به عنوان **المحاسن والمساوی** یا **المحاسن والاضداد** یا **کتاب الادب الکبیر** و **کتاب الادب الصغیر** که از کتابهای اخلاقی پهلوی به عنوان **شایست و ناشایست** اقتباس و ترجمه شده است .

سخن منظوم هم از قدیمترین زمان در ایران وجود داشته و اوزان شعر قدیم ، هجایی بوده است چنانکه گذشت .

بخش دوم

ادبیات ایران بعد از اسلام

۱- از غلبهٔ عرب تا عصر فردوسی

(از سال ۲۱ تا اواخر قرن چهارم هجری)

چنانکه در قسمت اول باختصار گفته شد در دورهٔ ساسانی آثار دینی و ادبی و علمی و تاریخی از تألیف و ترجمه بسیار بوده ، نیز از اخباری که راجع به شعرا و آوازخوانهای درباری بهما رسیده است استنباط می شود که کلام منظوم وجود داشته است ، باوجود این از فحوای تاریخ می توان فهمید که آثار ادبی در ادوار قدیم دامنۀ بسیار وسیع نداشته بلکه تاحدی مخصوص درباریان و روحانیان بوده است و چون در اواخر دورهٔ ساسانی اخلاق و زندگانی این دو طبقه یعنی درباریان و روحانیان با وفور فتنه و فساد دربار و ظهور مذاهب گوناگون در دین فاسد شده بود ، لهذا می توان گفت اوضاع ادبی ایران نیز در هنگام ظهور اسلام درخشان نبوده و به واسطهٔ فساد این دو طبقه ادبیات نیز رو به سوی انحطاط می رفته است.

مختصری از وضع سیاسی و اجتماعی ایران

در اواخر دورهٔ ساسانی

سلطنت ساسانی به همت اردشیر بابکان در ۲۲۶ م. تأسیس شد و در زمان شاپور نیرومند شد و بعد از آن يك چند به ترقی و رشد ، و مدتی در حال وقوف گذرانید و در زمان انوشیروان رمق تازه گرفت و پس از آن بعد پیری وضع رسید ، رفته رفته بر انحطاط خود افزود تا اینکه راه

- زوال پیمود و آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم با حالت آوارگی و بیچارگی در مرو به دست آسیابانی کشته شد (۶۵۲ م.) برای توضیح علل ضعف و انقراض دولت عظیم الشان ساسانی به امور ذیل باید توجه کنیم:
- ۱ - جنگ با بدویان (وقعه ذی قار) در زمان خسرو پرویز و شکست چهار هزار سپاه منظم ایرانی از يك دسته عرب بدوی و جزآن (در حدود ۶۰۶ تا ۶۱۰ م.)
 - ۲ - منازعه خسرو پرویز با بهرام چوبینه بر سر تاج و تخت سلطنت و پناه بردن خسرو به مِریس امپراطور روم .
 - ۳ - جنگ خسرو پرویز با هرقل (هراکلیوس) امپراطور روم بعد از مرگ مِریس و غلبه هرقل در ۶۲۳ م. بر ایران و شکست فاحش خسرو پرویز و غارت های شهرهای ایران .
 - ۴ - شکست خوردن پرویز در جنگ دستگرد (تقریباً در ۲۵ فرسخی تیسفون) مجدداً از سپاه هرقل در ۶۲۷ م. .
 - ۵ - کشتن خسرو شاهزادگان و نجبا و سرداران نامی را و بی احترامی و حق ناشناسی نسبت به سرداران بزرگ خود .
 - ۶ - تحمیل عوارض سنگین و مالیات های توان فرسا بر مردم ، فقر و پریشانی مردم و مرض طاعون و انحطاط زراعت و تجارت و صنعت و نفرت عمومی از رفتار ظالمانه پادشاه نسبت به رعایا .
 - ۷ - غرور و خودپسندی و شهوترانی و ستمکاری پادشاه .
 - ۸ - خلع و کشته شدن خسرو پرویز در ۶۲۸ م. و انقلابات پی در پی و تغییر چندین پادشاه در عرض چهار سال ، و سرانجام نبودن سرداران قابل افتادن تخت و تاج با عظمت ساسانی به دست پادشاه جوان بی تجربه،

یزدگرد سوم در ۳۲۶ م.

۹ - شورشها و هرج و مرجهای مذهبی و نفوذ روحانیان بد عمل و عناد جاهلانۀ علمای زردشتی و فساد دین زردشت ، و نفوذ مذاهب مانوی و مزدکی و عیسوی و بودایی و جز آن .

۱۰ - خستگی سپاه از جنگهای بیهوده و فساد اخلاق جامعه .
از طرف دیگر قوم عرب در نتیجۀ ظهور دین اسلام همه اسباب پیشرفت را در خود جمع می دیدند از این رو با داشتن سرداران مدبر و با شهامت و لایق توانستند ایرانیان را شکست دهند .

آخرین جنگ مهم ایرانیان و عرب که آن را تازیان فتح الفتوح نام نهادند در حدود سال ۶۳۱ بعد از هجرت واقع شد و یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی پس از مقاومتها و کوششهای فراوان سرانجام در مرو کشته شد . بعد از این واقعه ایران یکجبهت میدان تاخت و تاز عرب شد و سلطنت ایران تابع خلافت گشت و تازیان نزدیک دویست سال بر ما حکومت کردند و امور کشوری و لشکری به دست آنان یادست نشانندگان ایشان افتاد و مخصوصاً آثار علمی و ادبی ایران در تحت نفوذ و استیلای زبان تازی قرار گرفت .

نفوذ ایرانیان در عرب

گرچه غلبۀ سیاسی به واسطۀ انتشار دین اسلام به غلبۀ معنوی منجر شد و نفوذ عرب به اعماق روح ایرانی راه یافت ولی باز در همین دورۀ استیلای عرب ، ایران مغلوب در معنی مقاومت کرد و با نفوذ عرب مقابله نمود و تعلیمات عرب را برونق مزاج و ذوق خود پذیرفت و تمدن و افکار خود را در عرب سرایت داد مخصوصاً بعد از آنکه حکومت به خلفای اموی

رسید و آنان ستمکاری آغاز کردند ، ایرانیان نهضت ضد عرب را که آن وقت نهضت شعوبیه نامیده می شد تقویت کردند و چون در این موقع آل علی که پیرو حق بودند نیز به واسطه ظلم و فشاری که از بنی امیه می دیدند با آنان مخالفت می کردند لاجرم ایرانیان طرفدار آل علی گشتند و هنگامی که مختار ثقفی در حدود سنه ۶۵ هـ . ق. در کوفه برضد امویان به عنوان خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام کرد ایرانیان او را یاری کردند و از ستمکاران عرب انتقام کشیدند .

در سال ۱۲۹ هـ . ق . ابومسلم خراسانی حس انتقام جویی ایرانی را تجدید کرد و برضد امویان قیام نمود و خلافت اموی را برانداخت و عباسیان را که به خاندان نبوی نزدیکتر بودند به خلافت رسانید. گرچه عباسیان بر وفق انتظار ایرانیان رفتار نکردند حتی ابومسلم را که خلافت را بر آنها مسلم داشته بود بخدعه کشتند و همچنین وزرای لایق ایرانی خود برمکیان را از کار انداخته آن بزرگان را مقتول ساختند، با این همه در دوره خلافت آنها نفوذ عقاید و افکار و عادات ایرانی بیشتر شد و اصول دیوانی ایران که از اوایل اسلام از طرف عرب اتخاذ شده بود دوام یافت و وسعت گرفت حتی اعیاد ملی ایران مانند نوروز و سده و مهرگان مرسوم شد و بعضی خلفا مانند المتوکل لباس ایرانی برتن کردند. این قسمت از نفوذ اجتماعی البته به تأثیر وزارت برمکیان بود که از ایرانیان دانشمند کارآزموده بودند .

همچنین ایران در عرب تأثیر علمی کرد و زبان فارسی در عربی نفوذ پیدا نمود، چنانکه تازیان مقدار بسیاری از کلمات فارسی را گرفته معرب کردند مانند : اسطوانه (ستون) برق (بره) بلاس (پلاس) جوهر (گوهر)

دست (دشت) فخرجان (پنجگان) الکرد (گردن) قمنجر (کمانگر) طست (طشت) قیروان (کاروان) . حتی شعرای عرب از اینگونه کلمات در اشعار خود بکار بردند . از طرف دیگر عده بسیاری از عربهای کوفه و بصره که در حدود ایران بودند با ایرانیان محشور شده زبان فارسی را فرا گرفتند؛ و مهمتر آنکه این زبان در اداره مملکتی داخل شد بطوری که تا زمان حجاج بن یوسف دفاتر مالی را به زبان فارسی می نوشتند .

ولی این اندازه تأثیر زبان فارسی در عربی نسبت به نفوذ و استیلای زبان عرب در فارسی جزئی است و عمده نفوذ ایران در عرب نفوذ علمی و معنوی بود نه لفظی، زیرا آنان نه تنها در عادات و مراسم و اصول اداره، ایران را سرمشق خود قرار دادند بلکه در سیر و تواریخ و حکایات و علوم و اخلاق و آداب از کتب ایرانی استفاده های بزرگ کردند . جمعی از دانشمندان ایرانی بعضی از کتابهای پهلوی را به عربی برگرداندند و باب علوم را به روی عرب باز کردند و باینکه آن قوم در بدو اسلام بیش از معدودی با سواد نداشتند ولی بعد از استفاده از ایران و دیگر ملل مجاور در ادبیات و تاریخ و علوم و غیره نویسندگانی مانند **جاحظ بصری** و **ابوالفرج اصفهانی** و امثال آنان از عرب پدید آمدند .

نفوذ زبان عرب در ایران

در مقابل نفوذ علمی و ادبی و اجتماعی ایران در عرب ، زبان عربی نیز در ایران نفوذ پیدا کرد و در مدت دو سده سال طوری رواج یافت که در تاریخ عالم کمتر نظیر آن دیده شده است . دایره این نفوذ باندازه ای وسیع و تأثیر آن بطوری عمیق بود که اغلب علمای ایرانی به آن زبان سخن گفتند و مراسله کردند و در تعلیم و ترویج آن کوشیدند و تقریباً تمام

دانشمندان ما در دوره استیلای عرب حتی در قرنهای بعد تألیفات خود را به عربی نوشتند و زبان عرب در ایران زبان علم و ادب شد و کسی به فارسی نوشتن توجه نکرد .

یکی از علل بزرگ استیلای سریع زبان عرب این بود که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند و چون مسلمانان آن زمان هر کتاب غیر از قرآن مجید و هر زبان غیر از عربی را بیهوده و زاید می دانستند ناچار پارسی و کتب پارسی بتدریج متروک گردید و مردم به فرا گرفتن عربی اهتمام نمودند . دیگر از اسباب نفوذ عربی شاید وسعت این زبان باشد که نسبت به پهلوی لغات آن زیاده تر و برای شرح و بسط علوم آن زمان بهتر بود . در مقابل این نفوذ آنچه ایرانیان شعوبی در ترویج یا نگهداری زبان پارسی کوشیدند کامیاب نشدند بلکه از طرف علمای عربی نویس و امرای عرب دوست ایرانی مانند صاحب بن عباد و دیگران مخالفت دیدند و کار به جایی رسید که بهترین علمای عربی نویس در فقه و نحو و تاریخ و سیر خود ایرانیان بودند . اینک برای مثال نام بعضی از ایشان ذکر می شود :

بعضی از عربی نویسان ایرانی در دوره استیلای عرب

یکی از علمای معروف عربی نویس ایران در دوره استیلای عرب عبدالله بن مقفع بود که در اوایل قرن دوم هجری در فارس متولد شد و اسم ایرانی او روزه پسر دادویه بود .

ابن مقفع بسیاری از کتابهای پهلوی را به عربی ترجمه کرد و خود نیز در علم و ادب تألیفاتی نمود . مهمترین ترجمه های وی از زبان پهلوی کلیله و دمنه است که هنوز باقی است و از بهترین کتابهای ادبی عرب بشمار می رود و دیگر ترجمه تاریخ شاهان ایران یا خدا ینامک از پهلوی

بوده است ، ولی افسوس که این ترجمه مانند اصل پهلوی از میان رفته و تنها منقولاتی از آن در کتب تاریخ و سیر باقی مانده است . ابن مقفع بین ۱۴۲ تا ۱۴۵ ه . ق . کشته شد .

علمای ایران در آن عهد نه تنها در حکمت و سیر تألیفات کردند بلکه در سایر شعب علوم نیز پژوهشها نمودند که از آن جمله علم فقه می باشد و یکی از معروفترین علمای نامی این علم امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت بود که مؤسس مذهب حنفی و از فحول علمای فقه بشماراست . پدرش ثابت را جزء اسرای ایرانی به کوفه بردند و ابوحنیفه در آن شهر تولد و در بغداد در زندان منصور در حدود ۱۵۰ ه . ق . وفات یافت . از کتابهای مهمی که به او منسوب است کتاب الفقه الکبیر است که حاوی مسائل فقه اسلامی است .

استادان ایرانی در زبان عربی نیز تتبع کردند و کتبی تألیف نمودند . یکی از آنان سیبویه نحوی است که در حدود ۱۵۶ ه . ق . در فارس متولد شده و در حدود ۱۸۳ ه . ق . در شیراز وفات کرده است و قبرش در این شهر موجود است . وی در اصول قواعد زبان عربی الکتاب را نوشت که از مراجع مهم نحو و صرف بشمار است .

نیز شعرای نامی از ایران ظهور کرده و در زبان عربی شعر گفته اند و یکی از معروفترین آنان بشار بن بُرّه متوفی به سال ۱۶۷ ه . ق . و دیگری ابونؤاس متوفی به سال ۱۹۹ ه . ق . است .

از دانشمندان ایرانی که در علم و حکمت قدمهایی برداشته اند بنی موسی بودند . موسی بن شاکر خوارزمی از منجمان معروف عصر مأمون بشمار می رفت و هندسه نیکومی دانست . پسران وی: محمد، احمد

و حسن که به بنی موسی معروفند ، از بزرگان و فضلاء قرن سوم بشمار می روند ، و معروفتر از همه محمد بن موسی است .

شروع استقلال ایران و زنده شدن زبان پارسی

نفوذ سیاسی عرب در اطراف دور دست خصوصاً در شمال غربی ایران ثابت نبود و در هر فرصت نهضتهایی در آن دیده می شد . نخست ایرانیان احساسات خود را به واسطه ضدیت با خلافت غاصبانه امویان نشان دادند ، بطوری که اشارت رفت . آنگاه در اواخر قرن اول مخالفین دولت اموی شروع به دعوت برای عباسیان کردند که ایرانیان در این دعوت دخالت مهمی داشتند . دوره عباسیان از حیث تمدن درخشانترین دوره های سلطنت عرب است . در این دوره اصول تشکیلات ایران و رسوم و عادات و علوم و عقاید ایرانی رواج یافت ، نیز مجالس علمی برای مباحثات در ادیان و اصول عقاید اسلامی آزاد گردید .

مأمون پسر هارون الرشید که مادرش ایرانی بود نسبت به ایران علاقه داشت و جنگ او با برادرش امین در واقع جنگ ایران با عرب بود . در این موقع طاهر ذوالیمینین که اصلاً ایرانی بود از طرف مأمون مأمور شد و با سپاهیان برادر وی امین جنگ کرد و بر آنها غلبه جست و در ازای این خدمت در ۲۵۵ ه . ق . امارت خراسان یافت و در آنجا نوعی استقلال بهم رسانید و مؤسس خاندان طاهریان گردید . از این رو می توان آغاز قرن سوم هجری را اول استقلال ایران شمرد که بتدریج قوت گرفت تا سرانجام به دست صفاریان و سامانیان و آل بویه و غزنویان به کمال رسید و دست عرب بکلی از ایران کوتاه شد .

در آن اوان زبان فارسی بعد از دو بیست سال گمنامی به صورت فارسی

کنونی ظهور کرد و شعرا و نویسندگان در این زمان نظم و نثر فارسی آغاز کردند ، چنانکه نام معروفین آنها در تذکره‌ها ضبط است .

تحوّل زبان پهلوی به فارسی دری

پس از غلبه عرب بر ایران زبان معمول که همان پهلوی بود تغییراتی یافت و بتدریج جای خود را به زبان فارسی دری (فارسی کنونی) داد و بدین ترتیب نثر فارسی بعد از اسلام بوجود آمد . از خصوصیات زبان فارسی نسبت به پهلوی یکی نوشته شدن آن است به الفبای عربی ، دوم داخل شدن کلمه‌های فراوان عربی در آن است که از همان اوان بسرعت شروع شد ، چنانکه در قدیمترین آثار نظمى و نثرى فارسی ملاحظه می‌کنیم . و باید دانست که استعمال کلمه‌های عربی در آن زمان نه تنها از ضروریات بود بلکه نوعی نشانه علم و ادب شمرده می‌شد .

نخستین سخن سرايان فارسی

قسمت بزرگ تذکره‌های قدیم و جدید ایرانی از اولین شعر و شاعر در زبان فارسی بعد از اسلام سخن‌رانده و از چند شاعر نیز نام برده‌اند و بعضی از آنها دورتر رفته‌ا‌ولین شعرپارسی را به بهرام گور ساسانی نسبت داده‌اند ؛ و نیز جمله‌های موزون و مقفای پارسی در کتابهای عربی از اواسط قرن اول هجری به این طرف پیدا شده است . در حقیقت تعیین نخستین شاعر بعد از اسلام در مملکتی مثل ایران که موطن شعر و موسیقی است و شعر سرودن و آواز خواندن در دربار پادشاهان از عاداتهای جاری بوده است خالی از اشکال نیست ، زیرا باوجود استیلای تازیان و انحصار زبان ادب به عربی باز می‌توان تصور کرد که در آن دوره اشخاص گمنام کلام موزون به پارسی می‌گفته‌اند ، چنانکه آثار و اخباری در این باب در کتب قدیم

بندرت دیده می‌شود ، در این صورت نمی‌توان یکی را در شعر واضع یا مبتکر دانست .

با این وصف بهتر آن است که از همان پارسی‌گویان قدیم که به قول تذکره‌نویسان اولین سخن‌گویانند با آوردن مثالی از شعر آنان به استناد همان منابع ذکر کرده شود .

تذکره‌نویسان از دو شاعر نام برده‌اند که بنا به روایت آنان هردو قبل از استقلال ایران می‌زیسته‌اند و آن دو عبارتند از ابو حَفْص سَغْدی و عَبَّاس مروزی .

از حکیم ابو حَفْص سَغْدی که نحوی و لغوی نیز بوده یتی به اشکال گوناگون نقل شده است اینچنین :

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا

او ندارد یار بی یار چگونه بودا

شاعر دوم قبل از استقلال ایران عَبَّاس مروزی را نوشته‌اند و معروفترین شعری که به او نسبت داده‌اند قصیده‌ای است که گویا در ورود مأمون به مرو ، یعنی در سال ۱۹۳ هـ . ق. در مدح او سروده است و ظاهراً عَبَّاس در زبان عربی نیز مهارتی بسزا داشته است .
قسمتی از قصیده عَبَّاس مروزی این است :

ای رسانیده به دولت فرق خود بر فرق‌دین

گسترانیده به جود و فضل در عالم یدین

مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را

دین یزدان را تو بایسته چورخ را هردو عین

و در اثنای این قصیده می‌گوید :

کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت
مرزبان فارسی را هست تا این نوع بین
لیک زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت

گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و زین
از این شعر معلوم می شود که گویندگانی قبل از او بوده اند ، وهم
می فهماند که کسی قبل از او بدین اسلوب شعر نگفته است .

به موجب تذکرها عباس مروزی در سال دویست هجری در گذشته
است ولی اخبار قطعی تاریخی درخصوص این شاعر بدست نیامده و شیوه
شعر فوق نیز که به نام او نوشته اند به شیوه آن زمان شبیه نیست .

شعرای معروف طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ ه.ق.)

چنانکه قبلاً گفته شد طاهر ذوالیمینین به امر مأمون با برادر
وی امین جنگ کرد و او را مغلوب نمود و خلافت را به مأمون که از
طرف مادر ایرانی بود مسلم ساخت و بعد از آن خود امارت خراسان یافت
و چنانکه اشاره شد عمده اقدامات ملی ایرانی بر ضد اجحافات عرب از
خراسان بروز کرده، آن ایالت در حقیقت مرکز جوش و خروش ملی گردید،
همچنین آنجا مهد ترقی زبان و ادبیات فارسی و تا چند قرن متوالی شهرهای
آن سامان و اطراف مانند بخارا و غزنه و نیشابور مرکز علم و ادب بود .

حنظله بادغیسی

از معروفترین شعرای دوره طاهریان حنظله بادغیسی بود که در
نیشابور در دوره حکومت عبدالله بن طاهر می زیست . حنظله دیوان
داشته و احمد بن عبدالله خجستانی از امرای صفاریان آن را دید و
خواندن قطعه ای از آن در حال وی مؤثر افتاد و به جسارت وی افزود

بحدی که او به همت و عزم درآمد و از خربندگی به امارت رسید و آن
قطعه این است :

مهتری گر به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رو باروی
وفات حنظل را در حدود ۲۲۵ ه. ق. نوشته اند .

شعرای صفاریان (۲۴۵ = ۲۹۰ ه. ق. ۰)

یعقوب پسر لیث صفار که بنا به بعضی اقوال نسبش به ساسانیان
می رسد از مرتبه متوسطی ترقی کرد و سیستان را تصرف نمود و بعد کرمان
و هرات و بلخ و خراسان و فارس را فتح کرد و سرانجام رو به بغداد نهاد و
نزدیک بود آنجا راهم بگشاید. یعقوب نخستین سلسله ایرانی را که استقلال
کامل داشت تأسیس نمود و پس از او برادرش عمرو لیث و پسر او طاهر
حکومت کردند .

ارتباط صفاریان با ادبیات ایران از طاهریان بیشتر بود ، زیرا
طاهر با ادبیات فارسی چندان آشنایی نداشت ، اما یعقوب در سیستان
یعنی مرکز داستانهای ایرانی و نقطه دوردست از خلافت عرب تولد یافته
بود و عربی نمی دانست ، بطوری که بنا به روایت تاریخ سیستان مدایح
عربی را که در حق او ساختند و خواندند دریافت و گفت : « چیزی که
من اندر نیابم چرا باید گفت ؟ » و بدین جهت نویسندگان و گویندگان
به زبان ملی توجه کردند و دبیر او محمد بن وصیف به پارسی شعر گفت .
همین علاقه یعقوب و خاندان او به زبان ، در ترقی ادبیات فارسی مؤثر
بود ، چنانکه در همان موقع شاعران دیگر به سرودن پارسی پرداختند .

فیروز مشرقی

از شعرای معروف دربار صفاریان فیروز مشرقی را نوشته اند که

معاصر عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۷) بوده است. آنچه در خصوص این شاعر شایسته ذکر باشد این است که گفته اند وی فساد از سخن پارسی دور کرد. وفات وی در ۲۸۲ یا ۲۸۳ ه. ق. اتفاق افتاد. قطعه ذیل در وصف تیر از او نقل شده :

مرغی است خدنگ ای عجب دیدی مرغی که بود شکار او جانا
داده پر خویش کرکش هدیه تا نه بچه اش برد به هم مانا^۱

ابوسلیک

دیگر از شعرای این دوره ابوسلیک گرمانی است که نیز در عهد عمرو لیث بود و این قطعه به او نسبت داده شده که آزادگی و مناعت شاعر را نشان می دهد و دلیل بر بزرگواری اوست :

خون خود را گر بریزی بر زمین به^۲ که آبروی ریزی در کنار
بت پرستیدن به^۳ از مردم پرست پند گیر و کار بند و گوش دار



دیگر از شعرای صفاریان که اسم او تا این اواخر یعنی تا پیداشدن کتاب تاریخ سیستان مجهول بود محمد بن وصیف سیستانی است که بنا به روایت همان کتاب وی دبیر رسایل یعقوب بوده و در مدح او به پارسی شعر گفته است .

از این شاعر قصیده ای در مدح یعقوب در تاریخ سیستان آمده است بدین مطلع :

ای امیری که امیران جهان خاص و عام

بند و چاکر و مولای و سگ بند و غلام .

۱- در تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا به جای «به هم مانا»،
«به مهمان» ضبط شده است.

دوره سامانیان و پیشرفت ادبیات فارسی (۲۶۱-۳۸۹ ه. ق.)

جدّ این خاندان که از اشراف بلخ و مروج علم و ادب ایران بود سامان (یا سامان خدا) نام داشت. وی چهارپسر داشت به نامهای نوح و احمد و یحیی و الیاس که همه در خدمت مأمون ترقی کرده مورد توجه خاص خلیفه شده حکومت یافتند. نوح در سمرقند، احمد در فرغانه، یحیی در چاچ، و الیاس در هرات. در میان این برادران احمد شایسته‌تر بود و بعد از نوح سمرقند و کاشغر را ضمیمه متصرفات خود کرد و بعد از او پسرانش نصر و مخصوصاً اسماعیل باعث ترقی سلطنت سامانیان شدند.

دوره حکومت سامانی را می‌توان نخستین دوره ترقی زبان و ادبیات فارسی شمرد، زیرا در این عصر شماره سخن‌سرایان ایران بسیار شد. بخارا پایتخت سامانیان مرکز فقها و ادبا و نویسندگان نامی بود. همچنین سمرقند در این دوره به علم و ادب شهرت داشت. توان گفت بنیاد نظم و نثر فارسی بعد از اسلام در این عصر نهاده شد. بهترین سرمشق شعر این زمان همانا شعر رودکی و نیکوترین نمونه نثر تاریخ بلعمی است که شیوا و گویاست. بنای نظم شاهنامه هم در روزگار سامانیان گذارده شده چنانکه بیاید. گذشته از شاهان معارف‌پرور سامانی که به بعضی از آنان مانند نوح بن منصور نسبت شاعری هم داده‌اند وزرای دانشمند و دانش-دوست هم مانند جیهانی و ابوالفضل بلعمی و ابوعلی بلعمی وجود داشتند که در ترویج علوم و ادبیات می‌کوشیدند.

شاعران دوره سامانی

ابوشکور بلخی

ابوشکور یکی از شعرای مشهور این دوره بود . وی در اواسط سلطنت سامانی می زیسته و در دربار نوح بن نصر (۳۳۱-۳۴۳ ه . ق .) بوده است . ابوشکور از نخستین کسانی بود که مثنوی ساخت . از اشعاری که به او نسبت داده شده یکی بیتی است که مضمون آن را حکمای یونان نیز گفته اند و حکیم نامی آن سرزمین یعنی سقراط بدان متذکر بوده ، آن بیت این است :

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم
در این بیت نغز پر معنی شاعر خردمند به کوتاهی فکر بشر و بیکران بودن دانش و لزوم تواضع و خویشن شناسی اشارت کرده است . نیز از ابوشکور است :

درختی که تلخ بود گوهر را اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید
این قطعه عقیده علمی تأثیر صفات موروث را در آموزش و پرورش بیان می کند . فردوسی این مضمون را در قطعه ذیل بهتر و خوشتر ادا کرده است :

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش بر نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد
ابوشکور گوید :

شخص خردمند دارای اراده و تصمیم است، خرد مانند سردار، و

شهوتها و خواهشهای بیجا مانند لشکریانند که باید مجبور شوند سر به فرمان سردار خود فرو آورند :

خردمند گوید خرد پادشاست که برخاص و برعام فرمانرواست
خرد را تن آدمی لشکر است همه شهوت و آرزو چاکر است
دشواریهای جهان و گرههای عمر انسان به واسطه دانش گشوده
گردد :

کسی کو به دانش برد روزگار نه او باز ماند نه آموزگار
جهان را به دانش توان یافتن به دانش توان رشتن و بافتن
پس گرانبهاترین گوهر عمر آدمی خرد و هنراست که باکسب دانش
بدست آید :

گهر گر شماری تو یش از هنر ز بهر هنر شد گرامی گهر
مهمترین اثر او منظومه آفرین نامه است . ایات پراکنده ای که
از این منظومه در دست است قدرت شاعر را در سخنوری مدلل می دارد.

ابوالمؤید بلخی

از شعرای معروف دیگر این عهد **ابوالمؤید بلخی** است که اشعاری
از او در لباب الالباب آمده است .

ابوالمؤید از کسانی است که پیش از فردوسی به تصنیف **شاهنامه**
پرداخته ، نهایت اینکه **شاهنامه مؤیدی** به نثر بوده ، نیز **ابوالمؤید**
قصه یوسف وزلیخا را به پارسی نظم کرد .

شهید بلخی

دیگر از شعرای نامی دوره سامانی **ابوالحسن شهید بلخی** است .
از برخی سخنان این شاعر چنین بدست می آید که خاطرش از اینکه قدر
دانش و مرتبت دانشمندان کم ، و ناز و نعمت نصیب بیخردان است آزرده

بود؛ چنانکه بدین ایات آن آزردهگی دل را بیان کرده :

دانشا چون دریغم آیی از آنک بی‌بهای ولیکن از تو بهاست
بی‌تو از خواسته مبادم گنج همچنین زاروار با تو رواست
با ادب را ادب سپاه بس است بی‌ادب با هزار کس تنه‌است
بطوری که می‌بینیم شاعر بلند همت با وجود این دریغا گویی و
تأسف، باز نداری با ادب و دانش را به دارایی بی‌دانش ترجیح می‌دهد.
مضمون قسمتی از اشعار شهید می‌رساند که وی روح لطیف حساسی
داشته و از زشتیهای روزگار و خوار بودن دانش در اندوه بوده است و جهان
را کاشانه غم می‌دیده است. چنانکه گوید :

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
در این گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیایی شادمانه
نیز گوید :

دانش و خواسته است نرگس و گل که به یک جای نشکفند به هم
هر که را دانش است خواسته نیست هر که را خواسته است دانش کم
نیز قطعه زیر نمونه اندوه‌گینی اوست :

ابر همی گرید چون عاشقان باغ همی خندد معشوق وار
رعد همی نالد مانند من چونکه بنالم به سحرگاه زار
شهید با رودکی معاصرو مانند آن استاد به دربار امیر نصر بن احمد
سامانی منسوب بوده است. رودکی در وفات وی که به سال ۳۲۵ ه. ق. اتفاق
افتاده قطعه زیر را سروده است :

کاروان شهید رفت از پیش وان ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

عمارة مروزی

دیگر از گویندگان نامی عصر سامانی عمارة مروزی است که مقارن
اواخر آن عصر می زیسته است .

از ایات کمی که از این شاعر خوش قریحه مانده ، پیداست که
مست زیبایی بوده و از نقش زمین و برف سیمین و شاخ بید و برگ لاله ذوق
می یافته است . در قطعه ای سپری شدن زمستان و آمدن بهار را اینگونه
وصف می کند :

جهان ز برف اگر چندگاه سیمین بود
زمرد آمد و بگرفت جای توده سیم
بهارخانه کشمیریان به وقت بهار
به باغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
به دور باد همه روی آبگیر نگر
پشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم
نیز در نظاره باغی که به يك سوی آن گلزار و به سوی دیگر بید
پُر شاخسار بوده چنین گفته :
شاخ بید سبز گشته روز باد چون یکی مست نوان سرنگون
لاله برگ لعل بنگر بامداد چون سرشمشیر آلوده به خون
عمارة مروزی پندگویی و راهنمایی هم می کند و به آنان که فریفته
ظاهر جهان و مغرور اعزاز مردمانند گوید :
غره مشو بدان که جهانست عزیز کرد
ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار
مار است این جهان و جهانجوی مارگیر
وز مارگیر مار بر آرد شبی دمار

می‌دانیم که ابوالبراهیم اسماعیل منتصر پسر نوح بن نصر شاهزادهٔ غیور و جنگاور سامانی یکی از پهلوانان تاریخ میهن ما بوده و در حراست کشور و نگهداری خاندان شاهی و حفظ نام و نژاد فداکاریها کرده و سالها در میدان کارزار دلاوری نشان داده است. عماره به تأثیر کشته شدن چنین شاهزادهٔ میهن دوستی به دست عرب (۳۹۵)، مرثیهٔ زیر را ساخته :

از خون او چو روی زمین لعل فام شد

روی وفا سیه شد و چهر امید زرد

تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را

مرگ از نهیب خویش مر آن شاه را بخورد

مرگ عماره بعد از سال ۳۹۵ ه. ق. در اواخر قرن چهارم یا اوایل

قرن پنجم هجری اتفاق افتاد .

کسایی مروزی

ابوالحسن مجدالدین اسحاق کسایی مروزی از نامیان سخنگویان

اواخر قرن چهارم بود و در نزد دانشمندان و گویندگان عصر منزلتی داشت.

ولادت کسایی ، بنابر ابیات ذیل ، در سال ۳۴۱ ه. ق. اتفاق افتاده است :

به سید و چهل و یک رسید نوبت سال

چهارشنبه و سه روز باقی از شوال

بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم

سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال

وی عمری دراز کرد و شاعری شیعی بوده و بیانی در مدح علی (ع)

سروده است . و نیز از نخستین شاعران فارسی زبان است که قصاید دینی

و مطالب حکمی و پندهای اخلاقی ساختند .

کسایی با وجود توجه به معالی معنوی و اخلاقی، عالم حُسن را فراموش
 نکرده و جلوه‌های طبیعت را دریافته است. گاهی نیلوفر آبی را دیده و
 آنرا به تیغ آبداده و یاقوت آبدار تشبیه کرده؛ گاهی گل را عزیز شمرده و
 گل فروش را از اینکه چنان کالای لطیف را برای سیم می‌فروشد سرزنش
 نموده؛ دمی قطره باران را که بر ورق پیلگوش است به اشک چشم عاشق
 مانند کرده و برگ آنرا به سان پر باز سفیدی که لؤلؤ ناسفته‌ای به منقار
 برچیده باشد تصور نموده و دمی نیز به می و معشوق پرداخته است:

اینک مثالی چند از این اشعار وی :

نیلوفر کبود نگه کن میان آب

چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار

همرنگ آسمان و بکردار آسمان

زردیش در میانه چو ماه ده و چهار

چون راهبی که دو رخ اوسال و ماه زرد

وز مطرف کبود ردا کرده و ازار

☆☆☆

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت

مردم کریم تر شود اندر نعیم گل

ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم

وز گل عزیزتر چه ستانی به سیم گل؟!

☆☆☆

سرودگوی شد آن مرغک سرود سرای

چو عاشقی که به معشوق خود دهد پیغام

همی چه گوید ، گوید که عاشق شبگیر
بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام



بر پیلکوش قطره باران نگاه کن
چون اشك چشم عاشق گریان همی شده
گویی که پرّ باز سپید است برگ او
منقار باز لؤلؤ ناسفته بر چده

رودکی سمرقندی

ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی در ناحیه رودك سمرقند تولّد یافت . او را می توان نخستین شاعر بزرگ ایران شمرد زیرا نه تنها از آن سخنگوی بیشتر از سابقین و معاصرانش اشعاری که دلیل فضل و بلندی خیال او می باشد باقی مانده است ، بلکه تمام تذکره نویسان او را به همین صفت شناخته اند . بعلاوه عده زیادی از شعرا خصوصاً معاصران او مانند شهید بلخی و معروفی بلخی و دیگران او را ستوده حتی آنانی که خود را از سخن سرایان بزرگ دانسته اند با رودکی رقابت جسته اند .

سبك و افكار رودکی - رودکی در فنون سخن و انواع شعر مانند قصیده و رباعی و مثنوی و قطعه و غزل مهارت داشت و در هر طرز بخوبی کامیاب گردید و مخصوصاً در قصیده سرایی پیشرو دیگران بود . می توان گفت نخستین شاعر بعد از اسلام است که قصیده عالی و محکم ساخته و اشعار حکیمانه بیادگار نهاده است . از جمله قطعه های پندآمیز او یکی این است :

زمانه پندی آزاده وار داد مرا
زمانه را چونکو بنگری همه پند است

بهروز نیک کسان گفت غم مخور زنهار
بسا کسا که به روز تو آرزومند است

در این مضمون اشعار بسیار از او نقل شده و نشان می دهد که شاعر در مقابل غم و اندوه روزگار دل قوی و فکر توانا داشته و در هر فرصت شخص را به بردباری دعوت می کرده است : مرد باید مانند کوه بر جای بماند و موجهای حوادث را بی اندیشه و لرز از خود بگذراند. این معانی مخصوصاً از يك قصیده شیوای او که به مناسبت مرگ یکی از بزرگان برای دلداری در برابر آسیب روزگار و تشویش افکار ساخته است پیداست. اینک چند بیت از آن قصیده :

ای آن که غمگنی و سزاواری	و اندر نهان سر شک همی باری
رفت آن که رفت و آمد آنک آمد	بود آن که بود خیره چه غم داری
هموار کرد خواهی گیتی را	گیتی است کی پذیرد همواری
رو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را به زاری باز آری
مستی مکن که نشنود او مستی	زاری مکن که نشنود او زاری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگمردی و سالاری

از زندگی درازی که ظاهراً نصیب این شاعر شده و از اشعار فرح بخشی که سروده پیداست که او گفته های خود را بکار بسته و تندرست و شادمان زیسته است، و اگر قصه کور بودن او صحیح باشد، چنانکه گفته اند، بردباری و سبک روحی او بیشتر در نظر جلوه می کند و معلوم می گردد که چگونه روشنایی درون ، تاریکی برون را از میان برده است. برای

رسیدن بدین توانایی و سعادت ، شاعر چهار وسیله اندیشیده است که در واقع آنرا چهار رکن زندگی توان نامید و آن عبارت است از خرد و تندرستی و نیکخویی و نیکنامی ، چنانکه گوید :

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد

تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد

هر آن که ایزدش این هر چهار روزی کرد

سزد که شاد زیّد جاودان و غم نخورد

رودکی با اینکه مارا به زنده دلی و شادی و استفاده از نعمتهای این جهان دعوت می کند ، از طرف دیگر می گوید نباید فریب شکوه و جلوه آنرا خورد و مغرور نعمت و جاه گردید :

مهران جهان همه مردند مرگ را سرفرو همی کردند

زیر خاک اندرون شدند آنان که همه کوشکها بر آوردند

از هزاران هزار نعمت و ناز نه به آخر بجز کفن بردند ؟

اگر مرد ، نیکی و خدمت و مردانگی را فراموش کند و دنیاگیر و خودپرست گردد عاقبت همین دنیا او را از پای در می آورد . پس باید در روزگار کوتاه عمر خوش زیست ولی بیدار بود .

ریا و دورویی و خوش ظاهری و بد باطنی در مذهب خردمندان مذموم است . چه فایده که شخص روی به محراب نهد ولی دلش جای دیگر باشد :

روی به محراب نهادن چه سود دل به بخارا و بتان طراز

ایزد ما وسوسه عاشقی از تو پذیرد پذیرد نماز

چنانکه گفته شد رودکی در قصیده استاد بود و به سبک خاص زمان

شعر می‌سرود که آن را اکنون سبک خراسانی یا سبک ترکستانی خوانیم
 و از خواص آن یکی سادگی و در عین حال متانت و استحکام است . از
 قصایدی که از او مانده یکی آن است که با مطلع زیر آغاز می‌کند :

مادر می را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد به زندان

از قصیده‌های دیگر رودکی آن است که در روزگار پیری در شرح
 حال خود ساخته و در آن از نشاط ایام جوانی و ضعف پیری سخن رانده
 است . در ضمن همین قصیده از شاعری و نفوذ سخن و شیوع شعر خود نیز
 یاد می‌کند . اینک چند بیت از آن :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود
 نبود دندان لابل چراغ تابان بود

سپید سیم رده بود و دُر و مرجان بود
 ستاره سحری بود و قطره باران بود

دلم خزانه پر گنج بود گنج سخن
 نشان نامه ما مهر و شعر عنوان بود

همیشه شاد و ندانستی که غم چه بود
 دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود

بسا دلا که به سان حریر کرده به شعر
 از آن سپس که بکردار سنگ و سندان بود

عیال نه ، زن و فرزند نه ، مؤونت نه
 از این ستم دلم آسوده بود و آسان بود

تورودکی را ای ماهرو کنون بینی
 بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی
 سرود گویان گویی هزار دستان بود
 همیشه شعر ورا زی ملوک دیوان است
 همیشه شعر ورا زی ملوک دیوان بود
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود
 که را بزرگی و نعمت زاین و آن بودی
 ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
 کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
 عصا بیار که وقت عصا و انبان بود
 از هنرهای بزرگ رودکی که جمله نویسندگان از آن سخن
 رانده اند موسیقی دانی و نغمه سرایی اوست چنانکه خود گوید :
 رودکی چنگ برگرفت و نواخت باده انداز کو سرود انداخت
 رودکی در خدمت شاهان سامانی شعر می سرود و آن را به آواز
 می خواند و بر چنگ می نواخت ؛ و در تأثیر آواز و نفوذ سخن او همین
 بس که چون نصر بن احمد سامانی در سفر خود بخارا را فراموش کرد ،
 در باریان وی که آرزوی یار و دیار در دل داشتند چون خود جرأت
 نکردند ، به رودکی توسل جسته از او درخواست نمودند تا امیر را به
 عزیمت بخارا برانگیزد . او شعری گفت و نزد امیر آمده چنگ برگرفت
 و آن را که مطلعش نقل می شود آغاز کرد و تا آخر بخواند :

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
 و بدین وسیله در دل امیر راه یافت و او را آنچنان به شور و طرب
 آورد که امیر بی موزه به سوی بخارا رهسپار شد .
 یکی از آثار مهم رودکی منظومه کلّیله و دمنه بود که اصل آن را
 دانشمند ایرانی ابن مقفع از پهلوی به عربی نقل کرده بود . این منظومه
 از میان رفته و ایبانی از آن باقی مانده است . وفات رودکی را سال ۳۲۹
 ه . ق . ضبط کرده اند .

دقیقی طوسی

ابو منصور محمد بن احمد دقیقی آخرین شاعر بزرگ دوره سامانی
 بود و توان گفت در میان سخنگویان دوره سامانی پس از رودکی مقام
 دوم از آن این شاعر است . روزگار شهرت او مصادف بود با دوره سلطنت
 منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۵ ه . ق .) و نوح بن منصور (۳۶۵ -
 ۳۸۷ ه . ق .) .

شهرت این شاعر عمده به واسطه شاهنامه اوست که به امر نوح
 ابن منصور هشتمین امیر سامانی به نظم آن شروع کرد و در این کار پیشرو
 حکیم فردوسی است ، ولی قسمتی از شاهنامه را پایان نیاورده بود که در
 جوانی به دست غلامی کشته شد . دور نیست که مرگ ناگهانی شاعر در
 اوایل سلطنت امیر نوح بن منصور یعنی در حدود ۳۶۷ - ۳۷۰ ه . ق .
 اتفاق افتاده باشد . از فحوای سخن فردوسی که نخستین نظم کامل شاهنامه
 را در همان سنوات شروع کرده معلوم می گردد که آن هنگام چند سال
 بعد از وفات دقیقی بوده است . در شمار اشعار شاهنامه دقیقی روایات
 مختلف است ولی آنچه بعد از مرگ او بطور تحقیق موجود بوده هزار

بیت است، زیرا فردوسی آنها را عیناً در شاهنامه خود آورده و تصریح کرده که تمام گفته دقیق همین بوده است. دقیقی در این هزار بیت از داستان گشتاسب و ظهور زرتشت سخن گفته و باندازه‌ای زرتشت را ستوده است که معلوم می‌دارد علاقه و احترام خاصی نسبت به دین باستان ایرانیان داشته است.

از قصاید معدود دقیقی که بدست آمده پیدا است که سبک و روشی خاص داشته و سخنش پخته و آماده بوده است. وی در ضمن قصیده از پند و راهنمایی و ترویج صفات مردانگی خودداری نکرده است. اینک نمونه‌ای از اشعار او:

یکی پرنیانی یکی زعفرانی	ز دو چیز گیرند مر مملکت را
دگر آهن آبداده یمانی	یکی زر نام ملک بر نوشته
یکی جنبشی بایدش آسمانی	کرا بویۀ وصلت ملک خیزد
دلی همش کینه همش مهربانی	زبانی سخنگوی و دستی گشاده
عقاب پرنده نه شیر ژبانی	که مملکت شکاری است، کورا نگیرد
یکی تیغ هندی دگر زر کانی	دو چیز است کورا به بند اندر آرد
به دینار بستنش پای ار توانی	به شمشیر باید گرفتن مر او را
و بالا تن تهم و نسبت کیانی ^۱	کرا بخت و شمشیر و دینار باشد
فلک کی دهد مملکت رایگانی!	خرد باید آنجا و جود و شجاعت
	در وصف بهار گوید:

زمین را خلعت اردیبهشتی	برافکنند ای صنم ابر بهشتی
درخت آراسته حور بهشتی	بهشت عدن را گلزار ماند

۱ - در تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا این مصراع چنین است: نباید تن تیر و بهشت کیانی.

زمین بر سان خون آلوده دیبا	هوا بر سان نیل اندوده وشتی
به طعم نوش گشته چشمه آب	به رنگ دیده آهوی دشتی
چنان گرد جهان هزمان که گویی	پلنگ آهونگیر دجز به کشتی...
جهان طاووس گونه شد به دیدار	به جایی نرمی و جایی درشتی
بدان ماند که گویی از می و مشک	مثال دوست بر صحرا نوشتی
زگیل بوی گلاب آید بدان سان	که پنداری گل اندر گیل سرشتی..

نثر دوره سامانی

نثر فارسی در عصر سامانیان مانند نظم رو به ترقی نهاد و دانشمندان تألیفاتی کردند که قسمتی از آنها از بین رفته و قسمتی از آسیب مصون مانده است، از جمله آنها مقدمه شاهنامه ای است که به امر ابو منصور بن عبدالرزاق حاکم طوس (در حدود ۳۴۹ ه. ق.) نوشته شده است. دیگر کتاب سودمند ترجمه تاریخ طبری است که مترجم آن ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملک بن نوح (۳۴۳-۳۵۰ ه. ق.) و منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶ ه. ق.) بوده و آن را در حدود ۳۵۲ ه. ق. به حکم امیر منصور به پارسی نقل کرده است. کتاب مزبور به نثر ساده و روانی است و شیوه نویسندگی آن عصر را نشان می دهد.

دیگر از نوشته های فارسی منشور عصر سامانی ترجمه تفسیر طبری است که نیز به امر منصور بن نوح توسط نخبه ای از علمای ماوراءالنهر بعمل آمده است. دیگر از آثار این دوره کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب» می باشد. این کتاب در سال ۳۷۲ ه. ق. تألیف شده، مؤلف آن معلوم نیست و به نثر ساده و فصیح و درباره علم جغرافیا نوشته شده

است . گذشته از اینها يك نسخه خطی ترجمه و تفسیر قرآن باقی مانده است که بعضی از مستشرقین تصور می کنند که از دوره ساهانی باشد . اینک چند جمله بروجه نمونه از هر يك نقل می شود .
از مقدمه شاهنامه ابومنصوری :

« سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفرید و ما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد و نیک اندیشان را و بدکرداران را پاداش و پادافراہ برابر داشت ، و درود بر برگزیدگان و پاکان و دینداران باد خاصه بر بهترین خلق خدا محمد مصطفی و بر اهل بیت و فرزندان او باد .

آغاز کار شاهنامه از گردآوریده ابومنصور المعمری دستورا بومنصور عبدالرزاق عبدالله فرخ ، اول ایدون گوید در این نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته ، و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند ... »

از ترجمه تاریخ طبری :

« سپاس و آفرین مر خدای کامران و کامگار و آفریننده زمین و آسمان را و آنکش نه همتا و نه انباز و نه دستور و نه زن و نه فرزند . همیشه بود و همیشه باشد و برهستی او نشانهای آفرینش پیداست ، آسمان و زمین و شب و روز و آنچه بدو اندر است . و چون به خرد نگاه کنی بدانی که آفرینش او برهستی او گواست و سپاس وی بر بندگان وی پیداست .. » .
از ترجمه تفسیر طبری :

« این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده به زبان پارسی دری ، راه راست ، و این کتاب

را بیاوردند از بغداد، چهل مصحف بود نبشته به زبان تازی، و به اسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل رحمه الله علیه اجمعین، و چنان خواست کی مرین را ترجمه کنند به زبان پارسی، پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم ...» .

علمای عربی نویس ایرانی در دوره سامانی

سامانیان که مانند طاهریان و صفاریان معاصر عباسیان بوده اند گذشته از اینکه به ادبیات فارسی رونقی دادند، اشعار و ادبیات عربی را تشویق کردند. به هر صورت خواه در دربار سامانی و خواه در خارج آن بزرگان ایرانی در هر شعبه از علوم این عصر آثار مهمی بوجود آوردند مخصوصاً، بطوری که در سابق نیز اشارت رفت، دربار سامانی مجمع شعرا بود و بسیاری از ایشان به عربی شعر می گفتند و بعضی تألیفات بدان زبان داشتند و آن را ترویج می کردند.

علمای ایرانی که در آن عصر به عربی تألیفات نموده اند بسیارند و کافی است که در تاریخ و ادب ابن قتیبه و ابوحنیفه دینوری و حمزه اصفهانی و طبری و در حدیث محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و در طب محمد بن زکریای رازی و در موسیقی و ادب اسحاق موصلی و در ریاضی و نجوم ابو معشر را نام ببریم.

ابن قتیبه در ادب و تاریخ تألیفات معروف دارد، مانند کتاب الشعراء والشعراء و عیون الاخبار و ادب الکاتب. وفات او را سال ۲۷۶ هـ. ق. نوشته اند.

دینوری هم عصر و هموطن ابن قتیبه و کتاب اخبار الطوال او معروف است. کتابهای دیگر نیز در علوم و تاریخ و سیاست و ادب تألیف کرده است. تاریخ وفات او را در حدود ۲۸۱ ه. ق. گفته اند.

حمزه اصفهانی در لغت و تاریخ استاد بوده و تألیفات داشته است. کتاب تاریخ او موسوم به سنی ملوک الارض و الانبیاء معروف است. نیز کتابی در تصحیف از او باقی است. وفاتش در ۳۵۰ یا ۳۶۰ ه. ق. اتفاق افتاد.

محمد جریر طبری از اهل طبرستان بود و از آثار او تاریخ عمومی مفصل معروف به تاریخ طبری و تفسیر قرآن موسوم به تفسیر طبری است که هردو را به امر منصور بن نوح سامانی، چنانکه گذشت، به پارسی نقل کرده اند. طبری در ۳۱۰ ه. ق. وفات یافت.

ابن فقیه همدانی از جغرافی دانان مشهور بود و در حدود سال ۲۹۰ ه. ق. کتاب البلدان را تألیف کرد.

محمد بن یعقوب کلینی از نامیان محدثین شیعه بود. تألیف مهمش در حدیث کتاب کافی است. کلینی در سال ۳۲۹ ه. ق. درگذشت.

محمد بن علی معروف به ابن بابویه و ملقب به صدوق از اهل قم و از سران فقهای شیعه محسوب است. کتاب من لایحضره الفقیه او از مراجع فقه شیعه است. وفات او را در سال ۳۸۱ ه. ق. نوشته اند.

اسحاق موصلی - ابو محمد اسحاق بن ابراهیم موصلی اصلاً ایرانی و از خاندانهای محترم ایران بود و به مناسبت مولد خود که موصلی است به موصلی شهرت یافت. ابراهیم از موسیقی دانهای بزرگ عصر خود بشمار می رفت، ولی اسحاق از پدر بیشتر ترقی کرد و بی آنکه علم موسیقی

را تحصیل نماید یا از ریاضی مطلع باشد به ذکا وهوش فطری قواعد و اصول موسیقی را چنان تنظیم کرد که از علم موسیقی یونان که در همان عصر ترجمه می شد باز پس نمی ماند .

وی گذشته از موسیقی در فن حدیث و لغت و نحو استاد بود و نیز شعر خوب می سرود. اسحاق به جهت فضایل مایل نبود به موسیقی مشهور شود و می خواست با اصحاب فقه یا ادب به مجالس خلفا درآید و سرانجام مأمون او را با رجال ادب و فقه بار داد . اسحاق موصلی در حدود سالهای ۲۳۵ و ۲۳۶ ه. ق. وفات یافت .

ابومعشر بلخی - جعفر بن محمد بن عمر منجم معروف به ابو - معشر از مشاهیر منجمین و دانشمندان قرن سوم هجری است . ابتدا در سلك اصحاب حدیث بود و با یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف مشهور عرب معارضه می نمود و او را به تعلیم و تعلم فلسفه نکوهش می کرد و عوام بغداد را براو می شورانید . یعقوب در خفا کسان گماشت تا او را به حساب و هندسه متوجه ساختند و ابومعشر بلخی این دو علم را نیک فرا گرفت و بعد از آن به علم نجوم پرداخت و در آن مهارت بسیار یافت . ابومعشر قریب چهل کتاب در علم نجوم تألیف کرده است . وی نزدیک صد سال عمر کرد و سرانجام به سال ۲۷۲ ه. ق. درگذشت .

محمد زکریای رازی

ابوبکر محمد بن زکریای رازی از اهل ری و از بزرگان حکما و علما بود . تولدش در حدود ۲۴۰ ه. ق. در ری اتفاق افتاد . این دانشمند بزرگ و پزشك نامی نه تنها در علوم ادب و حکمت تتبع نمود و تألیفات فراوانی کرد بلکه در علم پزشکی مقامی بزرگ داشت . در ری

وبغداد طبابت کرد و در بیمارستانهای این دوشهر به آزمایشها پرداخت .
بیشتر تحقیقات و تحصیلات استاد در بغداد بود و در بیمارستان
آنجا ریاست داشت . اقامتش در این شهر که مرکز علوم اسلامی بود میان
سالهای ۲۷۵ - ۲۸۹ هـ . ق. بوده است .

یکی از تألیفات معروف او در طب کتاب حاوی است که در واقع
آن را جامع علوم طبّی زمان باید دانست . دیگر کتاب الطّب المنصوری
است که آن را به نام منصور بن اسحاق سامانی حاکم ری تألیف کرد .
رازی در شیمی و تجزیه و ترکیب ادویه و عناصر مهارتی بسزا داشت و در
ردیف نخستین شیمی دانان عصر خود بود و از این رو در تاریخ شیمی جهان
مقامی بلند دارد ، وفات رازی در حدود ۳۱۳ یا ۳۲۵ هـ . ق. اتفاق افتاد .

دوره غزنوی - عهد فردوسی

دوره عظمت غزنویان با روزگار شهرت فردوسی مقارن است و
اگر چه آن دوره علمای نامی داشته است که در علوم و ادبیات استادان عصر
بوده اند ، ولی جای آن است که به ملاحظه ادبیات ملی ، فردوسی را
محور این عهد قرار دهیم ، زیرا فردوسی نخستین سخن سرای بزرگی
ایران است که بعد از استیلای عرب و فراموش شدن افکار و آثار ملی
شاهنامه را که پیش از اودقیقی و دیگران شروع کرده و ناقص گذاشته بودند
از نو آغاز کرده پایان رسانید و بدین واسطه داستان باستان را به خاطرها
آورد و تاریخ روزگار گذشته را زنده کرد ، چنانکه خود گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
در این عهد علم و ادب رواج یافت . امرا و وزرا که بعضی از آنان
مانند قابوس و شمسیر و صاحب بن عبّاد خود نیز از دانشمندان بشمار

می‌رفتند فضلا را تشویق و حمایت می‌کردند . مناطق اقتدار و پایتختهای آنان مانند بخارا و سمرقند و طبرستان و ری و اصفهان مراکز علم و ادب و محافل دانشمندان بود .

در همین عهد بود که سلسله غزنوی به کوشش سلطان محمود به اوج بزرگی رسید و شهر غزنه مرکزی تازه برای علوم و ادبیات گردید و سخن‌شناسان بدانجا گرد آمدند .

شهرت غزنویان با ترقی البتگین یکی از غلامان سامانیان آغاز شد. بعد از آن کارسبکتگین غلام و داماد او بالا گرفت و در ۳۸۴ هـ . ق . از جانب نوح بن منصور سامانی امارت خراسان یافت . اقتدار غزنویان در دوره محمود پسر سبکتگین بود که در سال ۳۸۹ هـ . ق . در بلخ جلوس کرد و تا وفاتش که در ۴۲۱ هـ . ق . اتفاق افتاد سلطنت نمود . محمود استعداد نظامی داشت و در اندک مدّت قویترین حکمران خطّه ایران گردید و در هند فتوحات کرد و از معابد آنجا مانند سوهانات و غیره خزاین بیاورد . این پادشاه به حمایت مذهب سنّت برخاست و تعصّب بسیار نشان داد و پیروان مذاهب دیگر مخصوصاً اسماعیلیه را سخت دنبال و سیاست کرد .

محمود به زبان و ادبیات فارسی مانند بعض دیگر از پادشاهان غزنوی خدمت کرد ، و شعرا و ادبا را حرمت گذاشت ؛ و بی‌جهت نیست که سخنگویان بزرگ مانند عنصری و فرخی و فردوسی او را مدح کرده‌اند . گویند قریب چهار صد تن از شاعران در دربار وی گردآمده بودند . گویا محمود خود نیز به پارسی شعر می‌ساخته و در نثر فارسی دست داشته است . با این همه نباید در هنرپروری و قدرشناسی وی مبالغه

کرد . بعضی از محققین دور می‌دانند که سلطان محمود در فارسی به اندازه کافی دارای ذوق بوده و به دقایق ادبی پی برده و قدر سخن را آن طور که باید و شاید شناخته باشد ، چنانکه قدر سخنگوی بزرگی مانند فردوسی را نشناخت . بعلاوه محمود به آن حد که مدایح شاعران دربار می‌رساند سخی و زربخش نبوده و سیم و زر را گاهی به دانش و هنر برتری می‌داده است ، چنانکه فردوسی را هم بدین سبب از خود رنجاند . می‌توان گفت محمود در حمایت شعرا و نویسندگان تقلید شاهان سامانی را می‌نموده و می‌خواسته است که شعرا او را با سخنان نیکو ستوده یمین دولت و امین ملتش دانند و حامی دین و سلطان مسلمینش خوانند . بعضی از اعقاب محمود مانند سلطان مسعود و ابراهیم و بهرامشاه نیز طرفدار گویندگان و ادیبان بودند ولی در این کار به پایۀ محمود نرسیدند مخصوصاً که غزنویان مورد هجوم سلجوقیان گردیدند و از ترویج علم و ادب بازماندند .

اینک چند تن از نامیان شرای دربار غزنوی را بر وجه اختصار نام می‌بریم تا پایان سخن را به بزرگترین آنان یعنی فردوسی برسانیم:

عنصری

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری در حدود ۳۵۰ ه . ق . تولد یافت . اصلش از بلخ بود و چنانکه گفته‌اند پدرش پیشۀ بازرگانی داشته و او نیز خود به شغل پدر اشتغال می‌کرد تا در سفری دچار راهزنان شد و سرمایه‌اش از دست رفت . بعد از این واقعه درصدد تحصیل دانش برآمد و کسب هنر نمود و شهرت یافت و سرانجام به واسطه امیر نصر برادر کبتر سلطان محمود که از ممدوحان اوست به خدمت آن پادشاه رسید.

عنصری روز بروز پیش سلطان تقرّب جست تا لقب ملك الشعرايی یافت و طرف توجّه و مورد احسان سلطان واقع گشت و تمام شعرای دربار احترام او را واجب شمردند و روز بروز به مقام و مرتبت افزود و مانند رودکی جاه و مال بسیار بهم رسانید ، چنانکه خاقانی گفته :

شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری
قسمت عمده اشعار عنصری قصاید اوست که اغلب آنها را در مدح سلطان محمود غزنوی و برادر او امیر نصر و پسرش سلطان مسعود و برادرش امیر یوسف گفته و اعمال و اوصاف و فتوحات آنان را شرح کرده است. و الحق در اغلب آن قصاید داد سخن داده و معانی دقیق را در قالب عبارات محکم و نغز و روان آورده و کلمات را با حسن انسجام ادا کرده است . وی بطور حتم از مدیحه سرایان درجه اوّل بوده است، و بی جهت نیست که معاصر او منوچهری که خود از استادان بود او را ستوده و در خطاب به شمع گفته است :

تو همی تابی و من بر تو همی خوانم بمهر
هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد اوستادان زمانه عنصری

عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی فتن
شعر او چون طبع اوهم بی تکلف هم بدیع
طبع او چون شعر اوهم با ملاحظت هم حسن
نعمت فردوس يك لفظ متینش را ثمر
گنج باد آورد يك بیت مدیحش را ثمن

تا همی خوانی تو ایاتش همی خایی شکر

تا همی گویی تو ایاتش همی بویی سمن
توان گفت پیش از عنصری قصیده سرای معروفی که با او برابری
تواند نیامده بود مگر رودکی که وی را سبقت و فضل و کمال بود و عنصری
خود به فضل و برتری او اقرار داشت .

چنانکه گفته شد، هنر نمایی عنصری عمده در مدیحه سرایی اوست
و قسمت عمده مدایح او متوجه سلطان محمود و جنگها و دلیریهای این
پادشاه است. در سفرهای وی شاعر ملتزم رکاب بوده و از این رو وقایع را
مشاهده کرده و ممدوح خود را با وصفهای عالی و مزیت‌های دقیق خیالی
متصف ساخته است .

از این شاعر غیر از فن خود که مدیحه سرایی است انتظاری نباید
داشت، و چنانکه گفته شد الحق در این فن تواناست یعنی کلمات برگزیده
و مفید معنی را با حسن انتخاب و صفای قریحه نیک به هم پیوند داده و
معانی دقیق و شعر شیوای رشیقی بوجود آورده است . شعرش نه مانند
شعر فرخی ساده است و نه مثل بعضی اشعار منوچهری دارای تنافر لغات
و دشوار و ناهنجار ، بلکه استوار و متین و در عین حال صاف و روان و
مانند آب در جریان است. بیشتر قصاید او شاهد این قول است.

اینک چند بیت از مدیحه‌ای که سازش کلمات و آهنگ لغات و
اتساق صفات را بد نیکی نشان می‌دهد نقل می‌شود ، در این ایات وصفی
شیوا از شمشیر سلطان می‌کند و سپس بد ستایش خود او گریز می‌زند :
چيست آن آبی چو آتش و آهني چون پرنیان

بی‌روان تن‌پیکری پاکیزه خون در تن روان

ار بجنبايش آب است ار بلرزاني درخش
 ار بيندازيش تير است ار بخماني کمان
 آينه ديدى برو گسترده مرواريد خرد
 ريزه الماس ديدى بافته بر پرنیان
 بوستان ديدار آشکار شناسد خرد
 کآتش افروخته است آن يا شکفته بوستان
 تا به دست شاه باشد مار باشد بي فسون
 کشتن بدخواه او را نيز باشد بي فسان
 شاه گيتي خسرو لشکرکش و لشکر شکن
 سايه يزدان شه کشورده کشورستان
 زير کردارش بزرگي زير گفتارش خرد
 زير پيمانش سپهر و زير فرمائش جهان
 پست گشته راستي از نام او گردد بلند
 پير گشته مردمی از ياد او گردد جوان
 اى خرد را جان و جان را دانش و دل را اميد
 پادشاهی را چراغ و نيکنامی را روان
 بر سپهر مهر مهری بر نگين دادمهر
 در سر گفتار چشمی در تن کردار جان
 کوه کان باد وزان گردد به جنبش اسب توست
 کوه گردد زير زين و باد گردد زير ران
 کارخواهی کاربخشی کاربندی کارده
 کار بينی کار جویی کار سازی کاردان

شادی و شاهی تو داری شاد باش و شاه باش

جامه شادی تو پوش و نامه شاهی تو خوان

در برخی از اشعار او اشاراتی به مزایای اخلاقی هست چنانکه در

ضمن مدح، ممدوح را به شجاعت و دانش و دادتشویق می کند، و بسا که
فواید اجتماعی نیز از آن حاصل می گردد، در قصیده ای گوید:

چهار وقتش پیشه چهار کار بود

کسی ندید و نبیندش از این چهار جدا

به وقت قدرت عفو و به وقت زلت رحم

به وقت تنگی رادی به وقت عهد وفا

در قصاید دیگر نیز این سنخ آیات پندآمیز دیده می شود، مانند

آیات ذیل:

چو مرد پرهیز از خویش ایمنی دارد

رود به دیده دشمن به جستن پیکار

نه رهنمای بکار آیدش نه اخترگر

نه فالگوی بکار آیدش نه خوابگزار

☆☆☆

کسی که بر تو مزور کند حدیث کسان

دهان آن کس پر خاک باد و خاکستر

کسی که مایه ندارد سخن چه خواهد گفت

چگونه پُرد مرغی که بسته دارد پر

☆☆☆

به باز گفت همی زاغ هر دو یارانیم
 که هر دو مرغیم از جنس و اصل یکدیگر
 جواب داد که مرغیم جز به جای هنر
 میان طبع من و تو میانه نیست مگر
 خورد از آنکه بماند، ز من ملوک زمین
 تو از پلیدی و مردار پرکنی زاغر



نه هر که قصد بزرگی کند چنو باشد
 نه هر که کان کند او را به گوهر آید کار



عجب مدار که نامرد مردی آموزد
 از آن خجسته رسوم و از آن ستوده سیر
 به چندگاه دهد بوی عنبر آن جامه
 که چند روز بماند نهاده با عنبر
 دلی که رامش جوید نیابد او دانش
 سری که بالش جوید نیابد او افسر
 ز زود خفتن و از دیر خاستن هرگز

نه ملک یابد مژد و نه بر ملوک ظفر

عنصری گذشته از قصیده و غزل و رباعی، در مثنوی نیز مهارت داشته و گویا قصه و املق و عنذرا را نخست او بنظم کشیده است. همچنین مثنویهای دیگر مانند: سرخ بت و خنک بت و شاد بهر و عین الحیات به او نسبت داده شده است. عنصری به سال ۴۳۱ ه. ق. بدرود زندگی

گفت .

عسجدی

ابونظر عبدالعزیز بن منصور مروزی متخلص به عسجدی از معاصران
عنصری و از شعرای معروف دربار غزنوی بود . او نیز قصایدی در مدح
محمود ساخته ولی افسوس چیز بسیاری از آنها بهما نرسیده است . گرچه
تذکره نویسان او را از عطایای سلطان بهره مند دانسته اند ولی از فحوای
کلام خودش معلوم می شود که جاه و رفاه عنصری را نداشته و در زحمت
بوده است ، چنانکه خود گوید :

فغان ز دست ستمهای گنبد دوّار فغان ز سفلی و علوی وثابت و سیّار
چه اعتبار بر این اختران نامسعود چه اعتماد بر این روزگار ناهموار!
جفای چرخ بسی دیده اند اهل هنر از آن بهره زه شکایت نمی کنند احرار
عسجدی غیر از مدیحه ، اشعار دیگر سروده است و از قطعات
معدودی که باقی است پیدا است که وی درسخن قدرت داشته و در وصف و
تشبیه ماهر بوده است . قصیده ای شیوا از او در مدح فتح سومنات نقل
شده است که ابیات ذیل از آن نقل می شود :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد
کردار خویش را علم معجزات کرد
آثار روشن ملکان گذشته را
تزدیک بخردان همه از مشکلات کرد
بزدود ز اهل کفر جهان را بر اهل دین
شکر دعای خویشان از واجبات کرد

محمود شهریار کریم آن که ملک را
 بنیاد بر محامد و بر مکر مات کرد
 شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه
 هر شاه را به لعب دگر شاه مات کرد
 شاها تو از سکندر بیشی بدان جهت
 کو هر سفر که کرد به دیگر جهات کرد
 عین الرضای ایزد جویی تو در سفر

باز او سفر به جستن عین الحیات کرد
 وفات او را ۴۳۲ ه. ق. نوشته اند که تصادف می کند با سال وفات
 سلطان مسعود غزنوی . با اینکه دیوانی به او نسبت داده اند که گویا سه
 هزار بیت داشته است، اکنون جز اشعاری چند از قصیده و قطعه و مثنوی
 که در تذکره ها به نام او یافته می شود چیزی به دست نیست .

غضایری رازی

دیگر از معاصران عنصری ابوزید محمد بن علی غضایری رازی
 (متوفی به سال ۴۲۶ ه. ق.) است که از مردم ری بوده و در آن شهر
 بسر می برده و به دربار بهاء الدوله دیلمی انتساب داشته و مداح او بوده
 است . غضایری در قصیده توانا بود و در مدح مبالغه می کرد . شهرت وی
 به واسطه قصیده ای است در مدح سلطان محمود که چند بیت از آن در
 زیر نقل می شود :

اگر کمال به جاه اندر است و جاه به مال
 مرا بین که بینی کمال را به کمال

من آن کسم که به من تا به حشر فخر کند
هر آنکه بر سر يك بيت من نویسد قال
همه کس از قِبَلِ نیستی فغان دارند
که ضعیفی و بیچارگی و سستی حال
من آن کسم که فغانم به چرخ زهره رسید
ز جود آن ملکی کیم ز مال داد ملال
روا بود که ز بس بار شکر نعمت شاه
فغان کنم که ملالم گرفت زین اموال ...
بس ای ملک که نه لؤلؤ فروختم به سلم
بس ای ملک که نه گوهر فروختم به جوال
بس ای ملک که از این شاعری و شعر مرا
ملک فریب بخوانند و جادوی محتال ...

شاعر در این قصیده از لیاقت خود و سخاوت سلطان و حسد حاسدان
سخن گفته است. عنصری با قصیده‌ای به همان وزن بدو پاسخ داده و غضایری
نیز به وی جواب ساخته است. قصاید غضایری از لحاظ مقایسه سبک
شیوه زمان خواندنی است.

فرّخی

از شعرای بزرگ دربار سلطان محمود یکی نیز ابوالحسن علی بن
جولوغ متخلص به فرّخی است که به سال ۴۲۹ ه. ق. وفات یافت وی
از اهل سیستان بود، چنانکه خود در این بیت اشارت به وطن خویش
کرده است:

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است

وز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر

بدر فرخی ، جولوغ در خدمت امیر خلف بانو صاحب سیستان

بسر می برد^۱.

فرخی ذوق لطیف و قریحه خوب و آواز خوش داشت و چنگ نیکو می زد . در شعر مخصوصاً قصیده را خوب ساخته و توان گفت در آن فن طرز خاصی بوجود آورده است . پیش از آنکه به دربار محمود رسد در سیستان خدمت دهقانی می کرد و چون از صله و انعام ابوالمظفر احمد ابن محمد امیر چغانیان^۲ آگاه گشت قصد دربار او کرد . چون به چغانیان رسید امیر برای داغ کردن کُرگان به داغگاه رفته بود و خواجه عمید اسعد که پیشکار امیر بود فرخی را با خود به داغگاه برد و در ضمن از او درخواست نمود تا شعری در وصف داغگاه بسازد و او همان شب قصیده معروف داغگاه را نظم کرد که مطلع آن این است :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

روز دیگر قصیده را پیش امیر بخواند . امیر شعر شناس بود و از

این قصیده حیرت کرد و شاعر را بنواخت و صله فراوان بخشید .

۱- امیر ابوالاحمد خلف بن محمد بن لیث صفاری حکومت سیستان داشت و حامی علم و ادب بود ، به سال ۳۹۳ ه . ق . مغلوب محمود غزنوی شد و در ۳۹۹ ه . ق . وفات یافت ، او را به نام مادرش بانو ، امیر خلف بانو هم می گفتند .

۲- چغانیان ولایتی است در ماوراءالنهر ، و ابوالمظفر به خاندانی موسوم به آل محتاج یا ملوک چغانیان منسوب بود که در قرن چهارم در آن ولایت حکومت می کردند .

بعد ، فرخی به دربار غزنوی روی نهاد و سلطان محمود نیز او را همچنان گرامی داشت و او به دربار پادشاه مقام بلند یافت و دارای ثروت شد و جاه و جلال پیدا کرد چنانکه خود در قصیده‌ای گوید :

با ضیعت آبادم و با خانه آباد با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با رمه اسبم و هم با گله میش هم با صنم چینم و هم بابت فرخار
ساز سفرم هست و نوای حضم هست اسبان سبکبار و ستوران گرانبار
از ساز مرا خیمه چو کاشانه مانی وز فرش مرا خانه چو بتخانه فرخار
فرخی قسمت عمده قصاید خود را در دربار غزنوی سرود ، سلطان محمود و پسرانش محمد و مسعود و امیر یوسف برادرش و وزرا و ندمای آنان را مدح کرده و از آن جمله در ستایش محمد گفته است :

چهار چیز گزین بود خسروان را کار

نشاط کردن و چوگان و بزم و رزم و شکار
ملك محمد محمود آمد و بفزود
بر آن چهار به توفیق کردگار چهار
نگاه داشتن عهد و برکشیدن حق
بزرگ داشتن دین و راستی گفتار

سبك فرخی - فرخی نیز مانند عنصری غالب قصاید و مدایح خود را با وصف بدایع طبیعت شروع کرده و در تغزل قدرت نشان داده است. بطور کلی این شاعر در لفظ و معنی مهارتی بسزا داشته و تشبیهات لطیف و طبیعی بکار برده و از تعقید و تکلف اجتناب ورزیده و غالباً اشعار را ساده و شیرین سروده است. برای نمونه می‌توان قصیده‌ای را که با وصف ابر شروع می‌کند یادآور شد که در عبارات و تشبیهات آن صفت

سخن پردازى هویدا است و مطلع آن قصیده این است :

برآمد نیلگون ابرى ز روى نیلگون دریا

چو رأى عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

فرّخى در مدح و ستایش به سبك زمان خویش اوصاف بلند و اخلاق
عالی ارجمند به ممدوح خود می بخشد و از معانی که در غالب قصاید
وى آمده است توان دید که شاعر چگونه با سخنان شیوا و اشعار رسا
فرمانروایان زمان خود را به صفات نيك تشویق کرده ، و اگر بعضی آن
صفات را نداشته اند بدان تحریص نموده است .

گفتیم از هنرهای شاعر تغزل یعنی آوردن ایات شورانگیز در
آغاز قصاید و وصف زیبایی طبیعت و سخن گفتن از بهار و نوروز و مى و
معشوق است. اینك نمونه تغزلى از قصیده معروفى در مدح سلطان محمود
که در بالا اشاره بدان شد. در این قصیده ، هم تصویری لطیف از ابر بعمل
آمده و هم تشبیهات نغز بکار رفته است :

برآمد نیلگون ابرى ز روى نیلگون دریا

چو رأى عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده

چو گردان گرد بادی تندگردى تیره اندروا

بیارید وز هم پگسست و گردان گشت بر گردون

چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا

تو گفتى گرد زنگار است بر آینه چینی

تو گویى موى سنجاب است بر پیروزه گون دیا

به سان مرغزار سبزرنگ اندر شده گردش

به يك ساعت ملون کرده روی گنبد خضرا

توگفتی آسمان دریاست از سبزی و برویش

به پرواز اندر آوردست ناگه بیچگان عنقا

درمديحه دیگر که باز روی سخن بدان پادشاه است نشئه بهار و

نقشه گلزار و نسیم گل و نغمه قمری و بلبل را با این سخنان نغز و وزن

نشاط آور دلنشین می ستاید :

بدین خرّمی جهان ، بدین تازگی بهار

بدین روشنی شراب ، بدین نیکویی نگار

یکی چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست

یکی چون گلاب بلخ یکی چون بت بهار

زمین از سرشک ابر هوا از نسیم گل

درخت از جمال برگ سر که ز لالہزار

یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش

یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار

تذرو عقیق روی کلنگ سپید رخ

گوزن سیاه چشم دلنگ ستیزه کار

یکی خفته بر پرند یکی خفته بر حریر

یکی رسته از نهفت یکی جسته از حصار

ز بلبل سرود خوش ز صاصل نوای نغز

ز ساری حدیث خوب ز قمری خروش زار

یکی بر کنار گل یکی در میان بید
یکی زیر شاخ سرو یکی بر سر چنار
هوا خرم از نسیم زمین خرم از لباس

جهان خرم از جمال ملک خرم از شکار
با وجود این وصفهای جاذب طبیعی شعر فرخی از تشبیهات خیالی
و استعاره و کنایه خالی نیست و اینگونه تشبیهات که در ادبیات ما فراوان
است اگر درست ترسیم طبیعت را نمودار نمی سازد از طرف دیگر نماینده
باریکی فکر و لطف موقع و فراخی خیال است و در هر صورت توان
گفت استاد در تغزلهای خود طرحهای غریب ریخته و رنگ آمیزیهای
بدیع بکار برده و نشاط نشئه طبیعت را خوب به سلك سخن کشیده است.
اینك چند بیت دیگر از اینگونه سخنان :

گل بخندید و باغ شد پدرام	ای خوشا این جهان بدین هنگام
چون بناگوش نیکوان شد باغ	از گل سیب و از گل بادام
همچو لوح زمردین گشته است	دشت همچون صحیفه زر خام
باغ پر خیمه های دیبا گشت	زند و افان درون شده به خیام
گل سوری به دست باد بهار	سوی باده همی دهد پیغام
که ترا با من از مناظره ای است	من به باغ آمدم به بام خرام

فرخی اشعار اخلاقی نیز سروده است ، درباره فضل و هنر گوید :

شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنر است
نه به دیدار و به دینار و به سود و به زیان
هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ
نشود خرد به بد گفتن بهمان و فلان

گرچه بسیار بماند به نیام اندر تیغ
 نشود کند و نگردد هنر تیغ نهان
 ورچه از چشم نهان گردد ماه اندر میغ
 نشود تیره و افروخته باشد به میان
 شیر هم شیر بود گرچه به زنجیر بود
 نبرد بند و قلاده شرف شیر زیان
 باز هم باز بود ورچه که او بسته بود
 شرف بازی از باز فگندن نتوان

منوچهری

ابوالنجم احمد بن قوص منوچهری از دامغان بود. تخلص خود را
 از نام نخستین ممدوح خود فلك المعالی منوچهر بن قابوس بن وشمگیر
 پنجمین حکمران زیاری^۱ گرفته است.

با اینکه ابتدای ترقی منوچهری در زمان محمود بوده ، مشکل
 است او را از شعرای دربار وی شمرد زیرا در میان اشعار او نامی از محمود
 دیده نمی شود و آنچه بر ما معلوم است قبل از ۴۲۶ ه.ق. که مسعود به گرجان
 رفت منوچهری در غزنه بوده و به خدمت آن سلطان پیوسته است. به هر
 صورت منوچهری را می توان شاعر دربار مسعود شمرد زیرا اغلب قصاید
 او در مدح آن پادشاه و وزرا و امرای او می باشد.

سبك و افكار منوچهری — از سخن منوچهری پیداست که وی
 اشعار متقدمان خاصه سخن سرايان تازی را بسیار خوانده و نسبت بدان

۱- فلك المعالی پنجمین حکمران زیاری (۴۰۳-۴۲۵ ه.ق.) است
 و آل زیار در حوالی طبرستان و جرجان حکومت داشتند.

انسی پیدا کرده است ، چنانکه گوید :

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر
و اتفاق نیست که نام شماره‌ای از شعرای گذشته و معاصر ایران و
عرب را در دیوان خود آورده و از مضامین آنها نقل کرده است مانند
ذکر اطلال و دمن و یاد از دیار مندرس و حدیث قافله و جدایی از محبوب
و مسافرت با شتر و وصف بیابان و صحبت از خار مغیلان و تصویر ستاره‌ها
از سهیل و سماک .

شاعر گذشته از شعر و مضامین عرب در لغت عرب هم تبخّر داشته
است ، و نه تنها مانند بعضی از معاصران خود مضامین و اسلوب عرب را
اقتباس کرده بلکه عین لغت‌های غریب و ترکیب‌های ناروای عربی را بکار
برده است .

با این همه مبادا گمان رود که تمام شعر منوچهری با اینگونه
تضمین‌ها یا با لغت‌های درشت معقد است . اولاً شاعر با تسلطی که در زبان
و قدرتی که در کلمات و عبارات داشته همین تعبیرات ثقیل بیگانه منش
را هم رام کرده و در جزو سخن فارسی آورده است ، دوم آنکه غالب
اشعار وی به فارسی روان سروده شده است . پیداست که عده‌ای از این
قصاید مربوط به مدح است که از تغزلی ملیح رشته مطلب به ممدوح
می‌رسد . توان گفت عمده سخن‌پردازی شاعر در همین قسمت تغزل است
که در آن گاهی زیبایی طبیعت و گاهی جمال معشوق و گاهی حالات
درونی خود را تصویر نموده و در مواردی موضوع‌های گوناگون مانند
وصف شمع یا اسب یا کاروان یا نظایر آن را برگزیده است ، وصف‌های
منوچهری هم تشبیهات دلنشین طبیعی دارد و هم تشبیهات تخیل‌آمیز

ماهرانه که اولی دل را می‌فریبد و دومی اندیشه‌را ، واغلب این دو هنر با همند .

در بعضی وصفهای منوچهری جنبه طبیعت غلبه می‌کند و نقشهای بدیع لطیفی بوجود می‌آید که نمونه درخشانی از روح نگارگرگوینده آن است. هر صاحب‌دلی که قصیده «شبی گیسو فروهشته به‌دامن» را بخواند و منظره‌های بدیع را که در آن نمایانده شده بنگرد و قدرت سخن را - که پرده‌های رنگینی را از تاریکی شب و تابش ستاره‌ها و آمدن ابر و باران و شروع باد و طوفان و طلوع آفتاب تابان پشت سر هم در برابر دیده مجسم می‌دارد - دریابد بی‌اختیار به‌گوینده آن منوچهری دامغانی آفرین خواهد گفت . اینک چند بیتی از آن قصیده :

شبی گیسو فروهشته به دامن	پلا سین معجر و قیرینه گرز
بکردار زن زنگی که هر شب	بزاید کودکی بلغاری آن زن
شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک	چو بیژن در میان چاه او من



تصویر ستاره‌ها :

ثریا چون منیژه بر سر چاه	دو چشم من براو چون چشم بیژن
همی برگشت گرد قطب جدی	چو گرد بازن مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت	چو اندر دست مرد چپ فلاخن
دم عقرب بتایید از سر کوه	چنان دو چشم شاهین از نشیمن
یکی پله است این منبر مجره	زده گردش نقط از آب روین



اسب شاعر :

کشنده نی و سرکش نی و توسن
چو دو مار سیه بر شاخ چندن
سمش چون ز آهن و فولاد هاون
چو انگشتان مرد ارغنون زن

مرا در زیر ران اندر کمیتی
عنان بر گردن سرخش فکنده
دمش چون تافته بند بریشم
همی راندم فرس را من بتقریب



طلوع آفتاب :

چو خون آلوده دزدی سرزمکن
که هر ساعت فزون گرددش روغن

سر از البرز برزد قرص خورشید
بکردار چراغ نیم مرده



شروع طوفان و باران :

هبوبش خار و درّه و باره افکن
فرود آرد همی احجار صد من
که گیتی کرد همچون خژاد کن
بخار آب خیزد ماه بهمن
یکی میغ از ستیغ کوه قارن
که عمدا برزنی آتش به خرمن
که کردی گیتی تاریک روشن
به شب بیرون کشد رخنده آهن
که موی مردمان کردی چوسوزن
به گوش اندر دمیدی یک دمیدن
که کوه اندر فتادی زو به گردن
چنان چون برگ گل بارده گلشن

برآمد بادی از اقصای بابل
تو گیتی کز ستیغ کوه سیلی
ز روی بادیه برخاست گردی
چنان کز روی دریا بامدادان
برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر
چنان چون صد هزاران خرمن تر
بجستی هر زمان زان میغ برقی
چنان آهنگری کز کوره تنگ
خروشی بر کشیدی تند تندر
تو گیتی نای روین هر زمانی
بلرزیدی زمین لرزیدنی سخت
فرو بارید بارانی ز گردون

و یا اندر تموزی مه ییارد جراد منتشر بر نام و برزن
ز صحرا سیلها برخاست هر سو دراز آهنگ و پیچان و زمین کن
با این حال همه وصفهای منوچهری نقش و تقلید طبیعت نیست و
چنانکه در بالا هم گفته شد تشبیهاتی که بیشتر از ذوق، خیال و اندیشه در
آن کار کرده در توصیفات شاعر آمده است.

هر چند گاهی آثار اندوه از گفته‌های او مانند آنچه در قصیده شمع
آمده پیداست ولی اکثر اشعار وی بحقیقت نشاط انگیز و مسرت خیز
است و کمتر شاعری در زبان فارسی داریم که اینگونه شعرهای رقاصان و
سخنان هیجان انگیز سروده باشد، غالب اشعار استاد از این قبیل است:
روزی بس خرم است، می گیر از بامداد

هیچ بهانه نماند، ایزد کام تو داد
خواسته داری و ساز، بی غمیت هست باز
ایمنی و عزّ و ناز، فرخی و دین و داد
نیز چه خواهی دگر، خوش بخور و خوش بزی
انده فردا مبر، گیتی خواب است و باد
می خورِ کت باد نوش، بر سمن و پیلگوش

روز آرش و رام و جوش، روز خور و ماه و باد^۱
برجه تا برجهیم، جام به کف بر نهیم
تن به می اندر دهیم، کار تو صعب افتاد
بارد درّ خوشاب، از آستین سحاب

وز دم حوت آفتاب، روی به بالا نهاد

۱- رش و رام و جز آن نامهای روزهای از ماههای پارسیان است.

مرغ دل انگیز گشت ، باد سمن یز گشت
 بلبل شبخیز گشت ، کبک گلو برگشاد
 مخصوصاً در اشعار مسمط که خود در آن سبک مبتکر بود این
 روح الفت و ابتهاج نمایان است.

چنانکه اشارت رفت منوچهری در بیان و تعبیر حالات مسرت یا
 ملال آدمی هم شعرپرداز توانایی است . در راز و نیاز با شمع حال کسی
 را که برای دیگران از تن و جان بگذرد و خود بهره‌ای جز بدی و
 ناسپاسی نبرد بدین سبک بدیع بیان می‌سازد :

تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست
 دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن
 خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان
 دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن
 هردو گریانیم و هردو زرد و هردو درگداز
 هردو سوزانیم و هردو فرد و هردو ممتحن
 آنچه من بر دل نهادم بر سرت بینم همی
 و آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن
 اشك تو چون در که بگدازی و بر ریزی به‌ز
 اشك من چون ریخته بر زر همی برگ سمن

رازدار من تویی همواره یار من تویی
 غمگسار من تویی من آن تو تو آن من
 پیش از این گفتیم که منوچهری مبتکر مسمط بود ، از مسمطات
 معروف او وصف خزان است که با این ابیات آغاز می‌شود :

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
باد خنک از جانب خوارزم وزان است

آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزان است

گویی به مثل پیرهن رنگرزان است

دهقان بتعجب سر انگشت گران است

کاندر چمن و باغ ، نه گل ماند و نه گلزار

طاووس بهاری را دنبال میکنند

پرّش بیریدند و به کنجی بفکندند

خسته به میان باغ بزاریش پسندند

با او ننشینند و نگویند و نخندند

وین پرّ نگارینش بدو باز نبندند

تا آذر مه بگذرد و آید آزار ...



کتابخانه شخصی

منوچهری به فحوای شعر خودش گذشته از هنرهای زیبا ، در علوم
هم دستی داشته و حکمت و پزشکی و نحو و نجوم می دانسته است . دیوان
اشعارش اکنون در حدود سه هزار بیت است ، وفات او را در حدود ۴۳۲
ه. ق. نوشته اند .

فردوسی

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از
جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران
است و کسی دیگر از گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی رسد .
دریغاً شخص بدین بزرگی و مقام ، شرح حال و تاریخ زندگیش
ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی است از بسیار .

تخلص یا لقب شاعرانه او فردوسی و کنیه او ابوالقاسم بوده ، ولی در نام او و نام پدرش روایات گوناگون است . زادگاه او قریه باژ از ناحیه طابران در بلوک طوس و اقامتش در طابران بوده است . در نتیجه مقایسه اقوال و روایات مختلف ، می توان گفت فردوسی در حدود سال ۳۳۰ هـ . ق. در طوس تولد یافته و در حدود سال ۳۶۵ هـ . ق. یعنی در ۳۵ سالگی آغاز به نظم شاهنامه کرده و بعد از ۳۵ سال یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی در تاریخ ۴۰۰ هجری آنرا پایان آورده است . به حکم بعضی اشعار شاهنامه و اخبار دیگران فردوسی در قسمت نخستین عمر از دهقانان طوس بوده و زندگانی آسان و فارغی داشته است ، چنانکه در ضمن شکایت از پیری و نداری اشاره به نشاط و نازپروردگی و برتری روزگار جوانی می کند . وی دهقانی بوده و زمین زراعتی داشته است ، معیشتش براحتمی می گذشته و خود در طابران طوس در باغی اقامت می کرده و در آن باغ یار و ندیم داشته و فراغت و صفایی نصیبش بوده و در آن حال شعر می سروده است ؛ و این معنی از ایاتی مانند آن که در داستان بیژن و منیژه آورده و از باغ و جویبار مسکن خود سخن گفته است پیداست .

ولی افسوس این شادکامی شاعر بزرگ بقایی نداشت و در قسمت دوم عمر ، نداری و پیری دست بدست به شاعر بزرگ ایران روی آورد و آسایش و رفاه را از او بازگرفت . این وضع غم انگیز از ایاتی از قبیل آن که در زیر نقل می گردد پیداست :

الا ای برآورده چرخ بلند	چهداری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی	به پیری مرا خوار بگذاشتی

مرا کاش هرگز نپروردیا چو پرورده بودی نیازدیا
 به جای عنانم عصا داد سال پراکنده شد مال و برگشت حال
 دوگوش و دوپای من آهو گرفت تهیدستی و سال نیرو گرفت
 از این اشعار و امثال آن پیدا است که پیری شاعر زود شروع گردید،
 و او در شصت سالگی شکسته شده و ضعف و سستی پیدا نموده و گوش او
 از شنیدن و پایش از رفتن بازمانده است .

از تأثرات شاعر بزرگ اینکه در اواخر عمر به حکم تنگدستی
 مجبور شد شاهنامه را به امید صله و بخشش به نام سلطان محمود نماید
 ولی بدخواهان از وی در حضرت سلطان بدگویی نمودند و پادشاه را
 نسبت به زنده کننده نام ایران بدبین و ظنین کردند و نامه ای بدان ارزش
 و اهمیت مورد توجه سلطان واقع نگردید چنانکه فرماید :

چنین شهریارى و بخشنده‌ای به گیتی ز شاهان درخشنده‌ای
 نکرد اندرین داستانها نگاه ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
 حسد برد بدگوی در کار من تبه شد بر شاه بازار من
 در نتیجه این یأس و سرشکستگی بود که شاعر برگشت و ایاتی
 در هجو سلطان ساخت و در آن از دونه‌مندی و دهن‌بینی و بی‌تباری او یاد
 کرد و از بخت خود که محتاج کوتاه نظران گشته بود شکایت نمود. سلطان
 با آن جاه و شکوه درگذشت و آن هجا به جا بماند . برحسب روایت
 عروضی در چهارمقاله ، فردوسی از دست ساعیان و بدگویان و از بی-
 توجهی سلطان آزرده گشت و صله سلطان را که موافق مقام او نبود رد کرد
 و برای مصون ماندن از غضب او از غزنه به هرات عزیمت کرد و از آنجا
 به پیش پادشاه طبرستان شهریار بن شروین که ایرانی پاک نژاد بود برفت

و هجوته‌ای را که صد بیت بود در آنجا ساخت ولی شهریار آن هجوته‌را از وی باز خرید و مانع از انتشار آن شد . عروضی این شش بیت را از آن هجوته که به دست او آمده است آورده :

مرا غمز کردند کان پر سخن	به مهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار	و گر چند باشد پدر شهریار
از این در سخن چند رانم همی	چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبد شاه را دستگاه	و گر نه مرا بر نشاندی به گاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود	نیارست نام بزرگان شنود

از سوانح مهم و دردناک زندگانی فردوسی مرگ فرزند اوست که در عین سن رشد و جوانی یعنی سی و هفت سالگی پدر پیر شصت و پنج ساله را داغ فراق بردل نهاد ، چنانکه در مرثیه سوزناک خود می گوید :

مگر بهره گیرم من از پند خویش بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
جوان را چو شد سال بررسی و هفت نه بر آرزو یافت گیتی و رفت

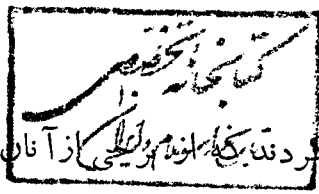
شاهنامه فردوسی — پیش از فردوسی شاهنامه سرایانی وجود داشتند . آخرین شاهنامه گوی پیش از فردوسی ، **دقیقی طوسی** بود که شاهنامه را به نظم آغاز کرد و چنانکه در شرح حال او گفته شد عمرش به اتمام آن وفا ننمود و کارش ناقص ماند و فقط هزار بیت از شاهنامه او در باره شرح ظهور زرتشت و جنگ گشتاسپ و ارجاسپ موجود است و فردوسی آن را در شاهنامه آورده و بدین طریق آن هزار بیت از تطاول زمان مصون مانده ، چنانکه گذشت . اینک اشعار زیر را که اشاره به دقیقی و کار اوست از شاهنامه نقل می کنیم :

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و روشن روان
به نظم آرم این نام مرا گفت من	ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بدیار بود	ابا بد همیشه به پیکار بود
بر او تاختن کرد ناگاه مرگ	نهادش به سر بر یکی تیره ترگ
بدان خوی بد جان شیرین بداد	نبود از جهان دلش يك روز شاد
يكايك ازو بخت برگشته شد	به دست یکی بنده برگشته شد
ز گشتاسپ و ار جاسپ بیتی هزار	بگفت و سر آمد براو روزگار
برفت او و این نامه ناگفته ماند	چنان بخت ییدار او خفته ماند
خدایا بیخشا گناه ورا	بیفزای در حشر جاه ورا

بطوری که گفته شد استاد در حدود سال ۳۶۵ ه. ق. در سن سی و پنج سالگی دل به نظم شاهنامه می نهد و به پرسش و پژوهش می پردازد چنانکه گوید :

پرسیدم از هر کسی بشمار
بترسیدم از گردش روزگار
در این بین یکی از دوستان و همشهریان شاعر وی را به این عمل تشویق می کند و کتابی بدو می دهد تا از روی آن نامه خسروان را بازگوید :

به شهرم یکی مهربان دوست بود	تو گفتی که بامن به يك پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو	به نیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامه پهلوی	به پیش تو آرم مگر نغزوی
گشاده زبان و جوانیت هست	سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامه خسروان بازگوی	بدین جوی نزد مهان آبروی
مردان و ادب پروران دیگر نیز در این اقدام بزرگ که می رفت	



ملّتی را به شعر و قلم زنده بدارد بر او یاری گردند بکمال و بزرگی از آنان
نام برده است .

باید گفت که علاوه بر میل و فرمان شاهان سامانی و بزرگان کشور ،
میل و آرزوی خود شاعر در این کار مؤثر بوده است ، حتی در اوایل
تموّل هم داشته و چشم احتیاج به سوی کسی نمی دوخته و به سرمایه
خود بر این کار خاسته بود ، چنانکه در سخن از مرگ دقیقی گوید :
ممکن است من هم مانند دقیقی زود بمیرم پس تا عمر باقی است و دارایی
من از دست نرفته بهتر است هر چه زودتر به نظم کتاب پردازم :

مگر خود درنگم نباشد بسی بیاید سپردن به دیگر کسی
دو دیگر که گنجم وفادار نیست همان رنج را کس خریدار نیست
محتویات شاهنامه - در معانی و محتویات شاهنامه سخن گفتن
بس دشوار است و پژوهشها و بررسیها می خواهد و در این مورد خلاصه
گفته خواهد شد :

شماره اشعار شاهنامه در حدود شصت هزار بیت است و این اشعار
در نسخه های گوناگون شاهنامه به واسطه گذشتن زمان و کاستن یا افزودن
مردمان کم و بیش شده است .

شاهنامه در بادی نظر داستان رزمی ایران است و از این جهت
ممکن است تصوّر شود که در سرتاسر این کلمات سخن از جنگ و دلاوری
قهرمانان است ، ولی حقیقت آنکه بسا معانی باریک و مطالب عالی فلسفی
و اجتماعی و اخلاقی در ضمن داستانها گفته شده و بدین روش شاعر آنها
را از خشکی نقل صرف وقایع بدر آورده است .

سخنانی که سخنگوی بزرگ ما در آغاز شاهنامه در نعت خدای

تعالی و پیامبر و یاران او و وصف خرد و دانش سروده است، هم از حیث لفظ و هم از جهت معنی بس نغز و لطیف است و بیجاست که محض میمنت چند بیتی از آن را بیاوریم :

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان بر تراست	نگارنده بر شده گوهر است
نیابد بدو نیز اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
سخن هر چه زین گوهران بگذرد	نیابد بدو راه جان و خرد
ستودن نداند کس اورا چو هست	میان بندگی را بیایدت بست

از شاهکارهای فردوسی ملاحظات نغزی است که در ضمن پایان شرح وقایع جنگهای بزرگ اظهار می دارد . از این سخنان پیداست که در وصف کارزارهای خونین و کشته شدن جوانان و درگذشتن پهلوانان و ویران گشتن دودمانها و زیر دست شدن سروران و دیگر تبدلات جهان خود شاعر بسا غمگین و متحیر و آشفته می گردد و در مقابل راز آفرینش مبهوت و غرق اندیشه و سکوت می شود و فکرش میان شک و یقین و جبر و اختیار غوطه می زند و اینگونه تأثرات خاطر را با بیان زیبایی حکیمانه می گوید و می گذرد .

اینک خلاصه ای از سخنان حکیمانه بزرگمهر را که در هفت بزم پادشاه نامی ایران اظهار داشته بر وجه مثال می آوریم . در ضمن این بیانات شیوا چند مطلب سودمند اساسی که برای تمام جهان متمدن دستور زندگانی تواند بود آمده است : نخست آنکه سخن را کوتاه و

سودمند باید گفت . دوم آنکه هنر باید جست و تنها پی اندوختن مال نباید بود . سوم آنکه بهترین کار در این جهان مردمی است . چهارم آنکه روشنایی جهان از راستی و درستی است ، پنجم آنکه هرکسی به حکم نهاد خود خوبی دیگر دارد و مرد خردمند باید با هر خوبی بسازد . ششم آنکه مرد نباید پی نایافتنی و نشدنی برود . هفتم آنکه مرد باید در تن و روان نیرومند باشد زیرا دروغ و بدی از ناتوانی زاید . هشتم آنکه باید دانش طلب کرد و هنر آموخت . نهم آنکه در زندگی نه ممسك باید بود و نه مسرف . دهم آنکه باید خداپرست بود . نخبه‌ای از اشعاری که این مطالب بلند و سخنان سودمند را می‌رساند بوجه ذیل است :

نخستین چو از بند بگشاد لب	به یزدان ستودن هنر داد لب
دگر گفت روشن روان آن کسی	که کوتاه گوید به معنی بسی
کسی را که مغزش بود با شتاب	فراوان سخن باشد و دیرباب
هنر جوی و تیمار بیشی مخور	که گیتی سپنج است وما برگذر
به گیتی به از مردمی کار نیست	بدین با تو دانش به پیکار نیست
همه روشنی مردم از راستی است	ز تاری و کثری بیاید گریست
دل هر کسی بنده آرزوست	وزو هرکسی بادگرگونه خوست
به خوهر کسی در جهان دیگر است	تو را باوی آمیزش اندر خور است
به نایافت رنجه مکن خویشتن	که تیمار جان باشد و رنچ تن
ز نیرو بود مرد را راستی	ز سستی کثری آید و کاستی
ز دانش چو جان ترا مایه نیست	به از خامشی هیچ پیرایه نیست
چوداری به دست اندرون خواسته	زر و سیم و اسبان آراسته
هزینه چنان کن که بایدت کرد	نباید فشاند و نباید فشرد

هر آن کس که او کرده کردگار بداند گذشت از بد روزگار
 پرستیدن داور افزون کند ز دل کاوش دیو بیرون کند
اهمیت و فواید شاهنامه - از آنچه بر وجه اختصار گفته شد
 خواننده صاحب نظر پی به اهمیت و فواید شاهنامه تواند برد. این دیوان
 ارجمند دلپسند ، سند ملکیت ماست زیرا در زمانی که زبان و ادبیات ما
 در مقابل نفوذ و ادبیات تازی عقب می رفت و تاریخ و داستان ملی ما در
 ظرف چند قرن متروک شده ، روبه فراموشی می گذاشت ، شاهنامه هر دو
 را از نو جان دمید و زندگی جاویدان بخشید . با اطمینانی که استاد در
 استعمال واژه های فارسی داشت بسیاری از لغات زیبای زبان ما را به
 زبان شعر روان خود دوباره رایج ساخت ، و سخن نغز فارسی اوسر مشق
 سخنوران دیگر گشت .

نثر دوره غزنوی و نویسندگان این دوره

دانشمندان دوره غزنوی بیشتر تألیفات خود را به عربی نوشته اند
 و تعداد کتابهایی که به فارسی تألیف شده اندك است . مهمترین این
 کتابها به قرار زیر است :

۱- التّفهیم لِأَوَائِلِ صِنَاعَةِ التَّنْجِیمِ ، این کتاب تألیف ابوریحان

بیرونی متوفی در ۴۴۰ هـ . ق . ، و بهترین کتابی است که به فارسی در
 حساب و هندسه و نجوم تألیف شده است . شرح حال بیرونی و آثار او
 در مبحث بعدی خواهد آمد .

۲- دانشنامه علایی ، کتابی است در منطق و الهیات و طبیعیات

که به فارسی تألیف یافته است . مؤلف آن ابوعلی سیناست . شرح حال

وی بعد از این می آید .

۳- تاریخ بیهقی ، این تألیف مهم نه تنها از حیث احتوای وقایع سلطنت سلسله غزنوی که نویسندۀ آن ابوالفضل بیهقی اغلب آنها را به رأی العین دیده اهمیتی بسزا دارد بلکه مؤلف خود از نثر نویسان ماهر عصر بود و مدت نوزده سال در دیوان رسایل دربار غزنوی خدمت منشیگری داشت و از این جهت کتابش را به فارسی ادبی و فصیح و متین نوشته است و درضمن بیان وقایع ، امثال و اشعار مناسب آورده و از فضلا و ادبا نام برده است ، تا آنجا که این کتاب در ردیف شاهکارها و بهترین نمونه های نثر فارسی قرار گرفته . این تألیف در اصل گویا سی جلد بوده و اکنون جز چند جلد ناقص آن ، که امروز به نام تاریخ بیهقی معروف است چیزی در دست نیست. این مجلد که باقی است شرح وقایع سلطنت سلطان مسعود ، و از این لحاظ نام آن «تاریخ مسعودی» است . تألیف کتاب در زمان حکومت فرخزاد پسر سلطان محمود یعنی سال ۴۵۱ هـ . ق. شروع شده و گویا اتمام آن چند سال طول کشیده است. از مطالب کتاب بخوبی پیداست که ابوالفضل بیهقی مردی درستکار و حق پرست بود و در نقل وقایع نهایت نصفت و دقت را داشته و از حقیقت انحراف نجسته و سخنی به گزاف نگفته است. تولد بیهقی در ۳۸۵ هـ . ق. و وفاتش در ۴۷۵ هـ . ق. بوده است .

۴- زین الاخبار یا تاریخ گردیزی ، تاریخ مختصر ایران از ظهور اسلام تا وقایع سال ۴۳۲ هـ . ق. است و مؤلف آن ابوسعید عبدالحی بن ضحاک است . این کتاب جزء آثار منشور دوره سلجوقی محسوب می شود .

دانشمندان عربی نويس دوره غزنوی

در جهان دانش و فرهنگ ایران گذشته از شاعران و گویندگان، دانشمندان و ادیبان دیگر هم وجود داشته‌اند که هر يك در رشته‌ای از علم و ادب استاد بوده‌اند، اینك نخبه‌ای از آنان بر وجه اختصار نام برده می‌شود :

قابوس وشمگیر

شمس‌المعالی قابوس پسر وشمگیر حکمران دانشمند زیاری، گذشته از آنکه به عربی و فارسی اشعار سروده، در نامه‌نویسی و انشا نیز شیوه بدیع داشته‌است. رسایل او را که به عربی است یکی از ادبای طبرستان موسوم به عبدالرحمن یزدادی جمع کرده و آن را کمال‌البلاغه نامیده است. قابوس به سال ۴۰۳ ه. ق. مقتول گردید.

ابوعلی سینا

شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا نه تنها از دانشمندان نامی ایران بلکه از علمای جهان محسوب است. پدرش از اهل بلخ بود و در زمان نوح بن منصور سامانی به بخارا مهاجرت نمود.

ابن سینا در حدود ۳۷۰ ه. ق. در قریه خرمین در حوالی بخارا تولد یافت. از غنفلان جوانی به کسب فضایل پرداخت و در مقدمات علوم و قرآن و ادب مهارت بهم رسانید و خوشه دانش چید. بعد به تحصیل فقه و منطق و نجوم و ریاضی و طب پرداخت و در اندک مدتی پیشرفتهای او اسباب حیرت پدر و استادان گردید. بعد از مطالعه کتب فارابی توجه خاصی نسبت به ماوراءالطبیعه و حکمت‌الهی

پیدا کرد و در آن علم غور و تعمق نمود ، از طرفی به تحقیق غوامض فلسفه و از طرفی به نقد اصول طب و کشف و معالجهٔ امراض همت گماشت و در این دو علم شهرتی بسزا رسانید و در معالجهٔ سلاطین و امرا مانند نوح بن منصور سامانی و مجدالدوله و شمسالدوله دیلمی کامیاب گشت .

تألیفات شیخ از صد فزون است و معروفترین آنها کتاب شفاء در حکمت شامل منطق و طبیعیات و الهیات و ریاضیات ، و کتاب قانون در طب است .

شیخ در زبان فارسی نیز تألیف کرده است از جمله کتاب فلسفی او موسوم به دانشنامهٔ علایی که آن را به نام علاءالدوله پسر کاکویه کرده معروف است و در این کتاب استاد وقوف خود را به زبان مادری خود کاملاً نشان داده حتی اصطلاحات علمی به فارسی سره بکار برده . نیز شیخ به پارسی شعر سروده و یکی از رباعیها که بدو اسناد شده این است :

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر يك مسلمان نبود

وفات شیخ به سال ۴۲۸ ه. ق. در همدان واقع شد .

ابوریحان بیرونی

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از فضلا و بزرگان ایران و از دانشمندان جهان بشمار است . وی به سال ۳۶۲ ه. ق. در بیرون یعنی حوالی خوارزم تولد یافت . قسمت اول عمرش در خوارزم گذشت و طرف توجه مأمون خوارزمشاه بود . سپس به خدمت شمس المعالی قابوس و شمسیر زیاری حکمران گرگان رسید و از آن پادشاه حمایت دید .

مرتّب به پادشاه سلطانی محمود بیوست در خدمت آن پادشاه تقرّب پیدا کرد و در کسافرت‌های هند با او به‌هند رفت و از احوال آن سامان اطلاع حاصل کرد و زبان هندی یاد گرفت.

یکی از تألیفات مفید او کتاب «التأثار الباقیه عن القرون الخالیّه» نام دارد که در تقویم و سنوات و اعیاد ملل خاور نزدیک مانند ایرانیان (سغدیان، خوارزمیان، پارسیان) و یونانیان و یهودیان و عیسویان و مسلمانان است و آن را در حدود سال ۳۹۰ ه. ق. به نام قابوس نوشت و نیز کتاب «تحقیق ماللهند» است که بعد از مسافرت هند در اخبار و اخلاق و عادات هندیان تألیف کرد.

بیرونی در هیئت و هندسه و نجوم دو تألیف مشهور دارد، یکی موسوم به «التفهیم لآوائل صناعة التنجیم» که آن را در حدود ۴۲۰ ه. ق. در غزنه به نام ریحانه دختر حسین خوارزمی تألیف کرد و هم یک دوره از آن را به فارسی نوشت و دیگری قانون مسعودی است که آن را در میان سالهای ۴۲۱-۴۲۷ ه. ق. به نام سلطان مسعود غزنوی مرتّب ساخت. وفات بیرونی را در حدود ۴۴۰ ه. ق. نوشته‌اند.

بدیع الزمان همدانی

ابوالفضل احمد بن حسن بدیع الزمان همدانی متوفی به سال ۳۹۸ ه. ق. از ادبا و نویسندگان بود و با فضایی عصر خود مانند ابوبکر خوارزمی و ابوعلی مسکویه معارضه و مراسله داشت. کتاب مقامات او که به نثر مسجع و عربی است معروف می‌باشد.

ابن مسکویه

ابوعلی مسکویه متوفی به سال ۴۲۱ ه. ق. از مورخان معروف این عصر بود. از تألیفات او کتاب تجارب‌الامم در تاریخ و تهذیب‌الاخلاق و تطهیر‌الاعراق در اخلاق است.

ثعالبی

ابومنصور عبدالملک بن ثعالبی نیشابوری از ادبا و فضلاء معروف بود. کتاب معروف او یتیمۃ‌الدهر است که در آن شرح حال و نمونه اشعار شاعران ایرانی تازی‌گوی و شعرای عرب را آورده است. وفات او به سال ۴۲۹ ه. ق. اتفاق افتاد.

رواج علوم و ادبیات در نقاط دیگر ایران

بطوری که در فوق اشارت رفت، گذشته از دربار غزنه، بخارا و گرگانج و نقاط دیگر نیز درسایه سامانیان و خوارزمشاهیان و دیگران کانون علوم و ادبیات و مجمع شعرا و فضلا بوده است و دانشمندانی مانند: ابوریحان بیرونی و شیخ ابوعلی سینا و ابوالخیر خمار از حکما و اطباء نامی آن زمان و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراق و امثال آنان در آن دیار می‌زیسته‌اند. سلاطین هر دو سلسله علم دوست و ادب‌پرور بودند و شعرا و حکما و نویسندگان را حمایت می‌کردند. سامانیان اول‌کسانی بودند که به ترجمه و تألیف کتب فارسی و نظم شاهنامه امر کردند و نوح بن منصور کتابخانه‌ای بزرگ داشت، و همین کتابخانه مورد استفاده ابوعلی سینا واقع شد.

تاریخ ادبیات

سال پنجم ادبی

وضع علوم و ادبیات در عصر سلجوقی

مؤسس سلاله سلجوقیان ، سلجوق پسر دقاق از سران ترکان غز بود . سلجوقیان مانند دیگر عشایر ترك از نواحی تركستان رو به ایران آوردند و نخست در حوالی بخارا فرود آمدند و به سال ۴۳۱ هـ . ق. نوه‌های سلجوق یعنی دو برادر : چغری و طغرل که قدرتی پیدا کرده و به خراسان آمده بودند غزنویان را مغلوب ساختند ، اولی در مرو و دومی در نیشابور فرمان دادند تا خطبه به نام آنان خوانده شود. بسی نگذشت که کار طغرل پیشرفت کرد و ری را مقر خود قرار داد و به فتوحات پرداخت و تا بغداد برفت و خلیفه مقدم او را بخوبی پذیرفت ، با این ترتیب حکومت سلجوقی استوار گردید و بتدریج ترقی کرد و نسبت به تمام دولتهایی که ذکرشان گذشت مقتدرتر و دامنۀ نفوذش وسیع تر شد .

سلطنت سلاجقه بزرگ که مرکز آنها خراسان بود در حدود ۵۵۲ هـ . ق. منقرض شد و سلاله‌های دیگر مانند سلجوقیان سوریه تا اوایل قرن ششم و سلجوقیان عراق و کرمان و کردستان تا اواخر قرن ششم و سلجوقیان روم تا اواخر قرن هفتم حکومت داشتند .

اهمیت این سلسله و معاصرین آن نسبت به تاریخ ادبی ایران بیشتر از آن گذشتگان است ، زیرا ادبیات ایران در عصر آنان نضج گرفت و رواج یافت و شعرای نامی و فضایی معروف مانند ناصر خسرو

و خیام و انوری و معری و قطران و سنایی و شیخ عطار ، و تاریخ - نویسان مانند : راوندی و دانشمندان و فقها و مشایخ مانند : غزالی و قشیری و نجم الدین کبری ظهور کردند و آثار ادبی و تاریخی و دینی از منشور و منظوم بیشتر از دوره های گذشته بوجود آمد . نه تنها شاهان سلجوقی مانند ملکشاه و سنجر ادبا را حمایت کردند ، حتی برخی از آنان خود سخن شناس و فاضل بودند ، و نیز وزیران لایق و دانش دوست داشتند مانند عمیدالملک کندری که خود اهل دانش و فرهنگ بود و نظام الملک طوسی که ادیب و نویسنده بود و علما را احترام می کرد . عمیدالملک مخصوصاً فارسی گوینان را تشویق نمود ، و نظام الملک به عربی بیشتر دلبستگی داشت . همو بود که مدارس بزرگ در بلخ و نیشابور و هرات و اصفهان و بغداد و دیگر نقاط به نام نظامیه تأسیس کرد و دانشمندان عصر را به تدریس در آن مدارس برگماشت .

مراکز حکومت سلجوقیان مانند نیشابور محل اجتماع شعرا و نویسندگان بود . ابوالقاسم علی بن الحسن باخرزی که خود از ادبای آن عصر بود در کتاب تذکره خود موسوم به ذمیه القصر از صدها شاعر عربی گوی نام برده است که اکثر آنان معاصر او بوده اند . پیداست که شماره شعرای فارسی زبان بسیار بود چنانکه از بزرگان آنان نام برده خواهد شد . از خواص دوره سلجوقی آنکه مذهب تصوف در آن عصر رو به ترقی نهاد و جمعی از مشایخ و سخنگویان آن سلسله ظهور کردند . البته علت این ترقیات علمی و ادبی تنها حمایت و تشویق شاهان سلجوقی نبود ، بلکه مقصود از عصر سلجوقیان ، دوره قرنهای پنجم و ششم است و در آن مدت با اینکه سلجوقیان عامل مهم سیاست و علم و ادب

ایران زمین بودند ، سلسله‌های دیگر نیز مانند : غوریان و خوارزمشاهیان و بوئیان و غزنویان و اتابکان که کمابیش معاصر سلجوقیان بودند هریکی به نوبه خود در تشویق دانشمندان و گویندگان بهره‌ای داشتند، چنانکه در ذکر حال برخی از آنان این حقیقت روشن خواهد شد . از طرف دیگر استعداد و قریحه ایرانی به مناسبت زوال تسلط عرب و حصول استقلال ایران و رواج زبان فارسی و توالی ادوار سامانی و غزنوی فرصت رشد و نمو پیدا کرده بود. از سالهای حکومت غزنوی که ذکر شده آشکار است که غزنویان با آنکه مغلوب سلجوقیان شدند ، منقرض نگردیدند و مدتی دراز معاصر سلجوقیان در غزنه و نیز در هند سلطنت می‌کردند. در ذیل معلوم خواهد شد که بعضی از شعرای نامی دوره سلجوقی مانند مسعود سعد و سنایی به دربار غزنوی منتسب بودند .

شعراى متصوّف

اصل و مبدأ تصوّف - در وجه تسمیه صوفی و اصل و مبدأ آن بسیار سخن گفته شده است ، عده‌ای آن را از « صوف » و مناسبت آن را « پشمینه‌پوش بودن » این طایفه می‌شمارند . عده‌ای دیگر آن را به اهل « صفّه » که جمعی از یاران رسول (ص) بوده‌اند می‌پیوندند و از همه مناسب‌تر وجه تسمیه ابوریحان است. او در کتاب تحقیق مال‌الهند می‌گوید: صوفیان (سوفیان) حکیمان هستند زیرا صوف (سوف) به یونانی حکمت را گویند و لفظ فیلسوف به معنی دوستدار حکمت از این ماده است . در اینکه این مذهب از کجا و چه زمان در دایره اسلامیان پای نهاد گفتگوهای بسیار است . بعضی سلسله این مذهب را به پیغمبر و اصحاب صفّه و خلفای راشدین و صحابه و تابعین می‌رسانند . گروهی آن را از

یونان و فلسفه یونان مأخوذ می‌دانند . چنانکه ابوریحان گمان برده و بعضی از دانشمندان متأخر آن را از هندوستان و تقلید مذهب برهمایی وجوکیان و بودائیان شمرده‌اند. جمعی نیز آن را صورت اسلامی گرفته دین مانی شمرده‌اند .

اما آنچه در نظر محققان قابل قبول است این است که مبدأ و مأخذ صوفیگری اسلام همان زهد و عبادت و فقر و ترك تعلقات دنیوی بوده است سپس این اصل که بی‌شبهه تا حدی در نزد بزرگان صحابه پسندیده و مقبول می‌نموده است با طریقهٔ رهبانیت مسیحیان و دیرنشینان نستوری از گوشه‌گیری و تزکیهٔ نفس و غیره آمیخته و صورت خاصی به خود گرفته است .

اساس تصوّف ایران خدمت و محبت و درك وحدت است و صوفی کامل آن است که مراحل تقلید و توسّل به تعالیم دیگران و اصول کلام و دلایل منطق را طی نموده و از طریق کشف و تذکر و مطالعۀ نفس ، راه به حقیقت برد و به کشف و شهود برسد و قلب خود را مرکز عشق و محبت و جلوه‌گاه احدیت قرار دهد و فکر خود را از مرحلهٔ نسبت و کثرت عالم سفلی به مقام وحدت عالم علوی رساند و آینهٔ ضمیر را صاف نماید تا خدا را درخود دیده ، به معرفت نایل آید ، درپندار و گفتار و رفتار خود مظهر حق و حقیقت گردد و درپرتو این نظر نورانی درعالم انسانی نیز وحدت اصلی را دریابد، و بداند که اغلب تفرقه‌ها و جنگهای مذهبی و غیر آن از نادانی بشر باشد: «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.» شعرا و نویسندگان عارف و متصوّف ایران عقاید صوفیانه و عرفانی را با بهترین و شیرین‌ترین طرزی درلباس نظم و نثر جلوه داده و احساسات

رقیق و عالی را بهسلك عبارت کشیده‌اند ، مشایخ و بزرگان این طریقت لطایف افکار و عقاید خود را بهزیباترین سخنان بیان کرده‌اند .
در اینجا برخی از سخنگویان عرفانی عصر سلجوقی را نام می‌بریم که عبارتند از : باباطاهر همدانی و ابوسعید ابی‌الخیر و خواجه عبدالله انصاری و سنایی و شیخ عطار .

بابا طاهر

باباطاهر عریان ، همدانی بود و مسلك درویشی و فروتنی او که شیوهٔ عارفان است سبب شد تا وی گوشه‌گیر و گمنام گردد و تفصیلی از زندگانی خود باقی نگذارد . فقط در بعضی از کتب صوفیه ذکرى از مقام معنوی و مسلك ریاضت و درویشی و صفت تقوی و استغنای او آمده است . آنچه از سوانح زندگانی وی معلوم است ملاقاتی است که گویا میان او و طغرل اولین شاه سلجوقی در حدود سال ۴۴۷ هـ . ق. در همدان اتفاق افتاده ، و از این خبر بدست می‌آید که دورهٔ شهرت شیخ اواسط قرن پنجم و ظاهراً تولدش در اواخر قرن چهارم بوده است. باباطاهر از سخنگویان صاحب‌دل و دردمند بود، نغمه‌هایی سروده که شاهد سوز درونی اوست ، و نیز رسالاتی به‌عربی و فارسی تألیف کرده است .

از آن جمله مجموعهٔ کلمات قصاری است به‌عربی که عقاید تصوف را در علم و معرفت و ذکر و عبادت و وجد و محبت در جمله‌های کوتاه و مؤثری بیان می‌کند. عمدهٔ شهرت باباطاهر در ایران به‌واسطهٔ دوبیتیهای شیرین و مؤثر عارفانهٔ اوست . از خصوصیات این رباعیات آن که با وزن معمول رباعی کمی فرق دارد و نیز در لغتی شبیه به لغت ثری سروده شده است و از این لحاظ آنها را در کتب قدیم **فهلویات** نام داده‌اند . در تمام

این رباعیهای ساده و مؤثر شاعر از جهان و دور افتادگی انسان و از پریشانی و تنهایی خود ناله کرده و از هجران شکایت نموده و حس اشتیاق معنوی خود را جلوه داده است .

باباطاهر در همدان دار فانی را وداع گفته (بعد از ۴۴۷ ه. ق.) و در همان شهر مدفون است . اینك چند نمونه از رباعیهای شیرین و سوزناك او :

در اتحاد حقیقت آدمی با خدا :

اگر دل دلبر و دلبر کدومه	وگر دلبر دل و دل را چه نومه
دل و دلبر به هم آمیته وینم	نذونم دل که و دلبر کدومه .

و نیز :

خرم آنان که از تن جون نذونند	ز جانون جون زجون جانون نذونند
به دردش خو کرن سالان و ماهان	به درد خویشتن درمون نذونند .



همه جا جلوه گاه خداست :

خوشا آنون که از پا سر نذونند	میان شعله خشك و تر نذونند
کنشت و کعبه و بتخانه و دیر	سرای خالی از دلبر نذونند .



تأثر از ناپایداری روزگار :

یکی برزیگری نالون در این دشت	به چشم خون فشان آلاله می کشت
همی کشت و همی گفت ای دریغا	که باید کشتن و هشتن در این دشت



درویشی و بی خانمانی :

مو آن رندم که نامم بی قلندر
نه خون دیرم نه مَون دیرم نه لنگر
چوروز آیه بگردم گرد کویت
چو شوآیه به خشتان وانهم سر

☆☆☆

نیکان شکار سیه دستاند :

جره بازی بدم رفتم به نخجیر
سیه دستی زده بر بال مو تیر
بوره غافل مچر در چشمه ساران
هر آن غافل چره غافل خوره تیر

☆☆☆

دوستی کیمیاست :

دیدم آلاله‌ای در دامن خار
وتم آلالیای کی چینمت بار
بگفتا باغبان معذور می‌دار
درخت دوستی دیر آورد بار

☆☆☆

شیمهٔ محبت :

دلی دیرم خریدار محبت
کزو گرم است بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل
ز بود محنت و تار محبت

ابوسعید ابی‌الخیر

شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر معاصر باباطاهر بود . وی در سال

۳۵۷ هـ. ق. در میهنه ازقراء خاوران خراسان تولد یافت.

ابوسعید را می‌توان در عداد اولین سخنگویان فارسی زبان مذهب تصوف آورد زیرا گفته‌ها و جمله‌ها و قطعه‌ها و رباعیهای غز صوفیانه از دیگران و از خود بیان کرده‌است و چون حالی داشته در آنها که به دست

نوه اش محمد منور در کتاب اسرار التوحید جمع آمده تأثیری عمیق است و آشکار می دارد که گوینده آن را دردی در دل و شوری در سر بوده . رباعی ذیل که به خود شیخ منسوب است حال عشق و درد او را نشان می دهد :

جانا به زمین خاوران خاری نیست کش بامن و روزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا در دادن صد هزار جان عاری نیست
عقاید صوفیانه در اخلاق و گفتار و کردار ابوسعید جلوه کرده بود .
خوش زبان و شیرین بیان و شکسته نفس و مهربان بود . مال از توانگران
گرفته به درویشان می داد . کینه جویی را دوست نداشت . با همه یار بود
حتی با دشمنان خود مدارا می کرد . در باره ابوالقاسم قشیری که
ابوسعید را دوست نداشت در اسرار التوحید چنین گوید :

«روزی بر زبان استاد امام رفت که بوسعید حق سبحانه و تعالی را
دوست می دارد و حق سبحانه ما را دوست می دارد ، فرق این است که ما
بیلیم و بوسعید پشه . این خبر را به نزدیک شیخ ما آوردند . شیخ آن کس
را گفت برو و به نزدیک استاد امام شو بگو که آن پشه هم تویی ماهیچ چیز
نیستیم و ما خود در این میان نیستیم . آن درویش بیامد و آن سخن به
استاد امام بگفت ، استاد امام از آن ساعت باز قول کرد که نیز به بد شیخ
ما سخن نگوید و نگفت تا آنگاه که به مجلس شیخ آمد و آن داوری با
موافقت و الفت بدل گشت .»

وفات شیخ ابوسعید در ۴۴۵ هـ . ق . در میهنه اتفاق افتاد . گویند
در موقع بیماری از او پرسیدند که در پیش تابوتش از قرآن چه خوانند ،
گفت : قرآن بزرگتر از آن است که بر من بخوانند و این دو بیت کافی

خواهد بود :

بهتر از این در جهان همه چه بود کار

دوست بر دوست رفت یار بر یار

آن همه اندوه بود و این همه شادی

آن همه گفتار بود و این همه کردار

دور باعی زیر نیز از اوست :

از واقعه‌ای ترا خبر خواهم کرد

و آن را به دو حرف مختصر خواهم کرد

با عشق تو در خاک نهان خواهم شد

با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد



جسم همه اشک گشت و چشمم بگریست

در عشق تو بی جسم همی باید زیست

از من اثری نماند ، این عشق زچیزست

چون من همه معشوق شدم عاشق کیست

خواجه عبدالله انصاری

خواجه عبدالله بن محمد انصاری هروی به سال ۳۹۶ ه . ق .

متولد شد و معاصر ابوالارسلان سلجوقی و خواجه نظام‌الملک و شیخ

ابوسعید ابوالخیر بود . نسبتش اگرچه به ابویوب انصاری می‌رسد ولی

چون عمرش در ایران گذشت لاجرم به سلك سخن‌سرایان ایرانی درآمد

و به زبان فارسی لحنی و شیوه‌ای بهم رسانید و نثر فصیح و نظم ملیح

در این زبان ساخت خواجه از اجله محدثین و عرفا بود و نزد دانشمندان

و مشایخ شاگردی کرد و حافظه‌ای شگفت‌انگیز داشت و اقوال و اشعار بسیاری می‌دانست . از مشایخ بخصوص به شیخ ابوالحسن خرقانی ارادت داشته و بعد جانشین او گشته است . تصانیفی به عربی مانند : دَمَّ الْكَلَام و منازل السائرین و به فارسی مانند : زادالعارفین و کتاب اسرار بوجود آورده است .

خواجه رباعیهای روان و جانب عرفانی و روحانی نیز سروده است و می‌توان او را در عداد نخستین و قدیمی‌ترین رباعی‌سرایان نام برد بخصوص در معانی دینی و عرفانی .

خواجه کتاب طبقات الصوفیه تألیف یکی از مشایخ عرفانی یعنی عبدالرحمن سُلمی را در مجالس وعظ خود با اضافاتی به‌زبان هروی قدیم املا کرد و یکی از مریدان وی آن را جمع‌آوری نمود و پس از آن در قرن نهم عبدالرحمن جامی آن را از زبان هروی به فارسی معمولی در آورد و شرح حالات مشایخ دیگر را بر آن افزود و کتاب نفحات الانس را بوجود آورد .

اینک مثالی چند از کلام خواجه (رساله معقولات) که دارای تأثیر و سوز و شور مخصوصی است و پندهای لطیف معنوی دربر دارد :

« بیزارم از آن طاعت که مرا به عجب آرد ؛ بنده آن معصیت که مرا به عذر آرد . ازو خواه که دارد و می‌خواهد که ازو خواهی ، ازو مخواه که ندارد و می‌کاهد اگر بخواهی . بنده آنی که در بند آنی . آن ارزی که می‌ورزی . هرچیز که به زبان آمد به زیان آمد . دوست را از در بیرون کنند ، اما از دل بیرون نکنند ، خدای تعالی می‌بیند و می‌پوشد ، همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد . چنان‌زی که به ثنا ارزی و

چنان میر که به دعا ارزی . لقمه خوری هر جایی ؛ طاعت کنی ربایی ؛ صحبت رانی هوایی ؛ زهی مرد سودایی . اگر در آیی باز است و اگر نیایی خدا بی نیاز است . اگر بر هوا پری مگسی باشی ؛ اگر بر روی آب روی خسی باشی ؛ دل بدست آر تا کسی باشی .

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل يك كعبه صورت است، يك كعبه دل تا بتوانی زیارت دلها کن کافرون ز هزار کعبه آمد يك دل عذر در شریعت به زبان است و در حقیقت به دل و جان . آن نکوتر که زشت بگذاریم و نغز گیریم و پوست بگذاریم و مغز گیریم . در کودکی پستی و در جوانی مستی و در پیری سستی پس خدا را کی پرستی ؟ !

چون پیش بزرگی در آیی همه گوش باش ؛ چون او سخن گوید تو خاموش باش .

پنج چیز نشانه سختی است : بی شکری در وقت نعمت ، بی صبری در وقت محنت ، بی رضایی در وقت قسمت ، کاهلی در وقت خدمت ، بی حرمتی در وقت صحبت . حیات ماهی در آب است و حیات بچه از شیر ، شریعت را استاد باید و طریقت را پیر . زاهد مزدور به بهشت می نازد و عارف به دوست ، از صوفی چه گویم که صوفی خود اوست .

روزگاری او را می جستم خود را می یافتم . اکنون خود را می جویم او را می یابم .

وفات خواجه در سال ۴۸۱ هـ . ق . اتفاق افتاد .

این دو رباعی از اوست :

در عشق تو که مست و گهی پست شوم
وز یاد تو که نیست گهی هست شوم
در پستی و مستی از نگیری دستم
یکبارگی ای نگار از دست شوم



دی آمدم و نیامد از من کاری
امروز ز من گرم نشد بازاری
فردا بروم بی خبر از اسراری
تا آمده به بودی از این بسیاری

سنایی

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی در اواسط قرن پنجم تولد یافت و از اوایل جوانی انتساب به دربار غزنوی نمود و بعضی از سلاطین آن سلاله را مانند بهرامشاه در اشعارش مدح کرد .

سنایی گذشته از سلاطین و امرا با فضلا و شعرای عصر خود مانند مسعود سعد رابطه داشت و حتی اشعار مسعود سعد را اولین دفعه او جمع کرد .

دیوان سنایی که عمده اشعار آن را تا سی هزار نوشته اند و امروز نسخه چاپی آن بالغ بر چهارده هزار بیت است حاوی قصاید و غزلیات و رباعیات محکم و متین و اشعار پخته و روان است ؛ همچنین استادی و بلاغت او در مثنویها و مخصوصاً در حدیقه ظاهراست ؛ با این همه توان گفت که سنایی را گاهی در اشعار خود توجه بیشتر به معنی بوده است تا به لفظ . بطور کلی می توان سنایی را اولین شاعر نامی تصوف ایران

محسوب داشت زیرا قبل از او کسی در مذهب عرفان و استحکام و سلاست و صفای کلام او به نظم ، سخن پردازی نکرده است .

استاد در اشعار آبدار خود مارا به تصفیة نفس وترك غرور و تظاهر

دعوت می کند و اینگونه مضامین می پردازد :

دانشی که تو را از تو نستانند ، چهل از آن بهتر است ، بسته جاه

و زر مباش ، که جاه و زر ، برای جود و بخشش است . عالم خودپرست ،

خود غافل است ، پس چگونه راهنمای دیگران است . «خفته را خفته ،

کی کند بیدار .» اسیر مال و بنده قال مباشید . آدمیت به صفای باطن و

خدمت و کوشش میسر است ، نه به وسایط ظاهر . با تظاهر و مال و جاه

نتوان به حقیقت رسید رنج و سعی و عبادت لازم است :

هر کسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد

درد باید مرد سوز و مرد باید گام زن

سالها باید که تا يك سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان ، یا عقیق اندر یمن

ماهها باید که تا يك پنبه دانه ز آفتاب

زاهدی را خرقة گردد ، یا حماری را رسن

عمرها باید که تا يك کودکی از روی طبع

عالمی گردد نکو ، یا شاعری شیرین سخن

سنایی پیوسته مردم را به اصلاح حال و گذشتن از خودپرستی و

صفای قلب و خدمت و کسب دانش برای پیروی حق و کسب حکمت و کشتن

شهوت و ترك حرص و سلوك و ایمان و عرفان دعوت می کند و می گوید :

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش ، نه آنجا

به هر چه از راه دورافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان
 به هر چه از دوست و امانی چه زشت آنجا و چه زیبا
 سخن کز روی دین گویی چه عبرانی چه سریانی
 مکان کز بهر حق جویی چه جابلقا چه جابلسا
 ترا دنیا همی گوید که دل در ما نبندی به
 تو خود می پند ننیوشی از این گویای ناگویا
 گر امروز آتش شهوت بکشتی بی گمان رستی
 و گرنه تف این آتش ترا هیزم کند فردا
 چو علمت هست خدمت کن چو دانایان، که زشت آید
 گرفته چنینان احرام و مگی خفته در بطحا
 چو علم آموختی از حرص آنکه ترس کاندر شب
 چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا
 به حکمت جامه نو کن ز بهر آن جهان ورنه
 چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا
 گر از زحمت همی ترسی ز نا اهلان بیر صحبت
 که از دام زبون گیران ، به عزلت رسته شد عنقا
 سنایی چندین مثنوی مانند *حديقة الحقیقه و طریق التحقيق و*
سیرالعباد الی المعاد یا کنوز الرموز سروده و بنا به اقوال صاحبان تذکره
 مثنویهای دیگر هم مانند : *کارنامه و عشق نامه و عقل نامه و غریب نامه*
 یا *عفو نامه* تألیف نموده است . معروفترین آنها حدیقه است که آنرا
 در تاریخ ۵۲۵ هـ. ق. تمام کرد و آن مرگب از ده باب است و ده هزار
 بیت دارد .

اینک نمونه‌ای از اشعار حدیقه مذکور می‌افتد :

کار و خدمت کن که بایکاری به جایی نرسی :

پایه بسیار سوی بام بلند توبه یک پایه چون شوی خرسند
از پی کارت آفریدستند جامه خلقت بریدستند
ملك ملك از کجا بدست آری چون مہی شصت روز بیکاری
نه آرایش ظاهر بطنهایی دلیل خوبی است و نه نازیبایی بیرون
دلیل بدی . کردار است که نشانه خوبی است :

ابلهی دید اشتری به چرا گفت نقشت همه کڑاست چرا
گفت اشتر که اندرین پیکار عیب نقاش می‌کنی هش دار
در کژی من مکن به عیب نگاه تو زمن راه راست رفتن خواه
دانش برای کار و کوشش است نه ادعا و گفتار :

تو به گفتار غم‌ای شب و روز لیک معلوم تو نکشت امروز
بیش مشنوی نیک و بد گفتار آنچه بشنیده‌ای بکار در آر
دانش هست کار بستن تو خنجرت هست صف شکستن تو
علم با کار سودمند بود علم بی کار پای بند بود
بهترین راهنمای مرد خرد اوست :

عقل در راه حق دلیل تو بس عقل هر جایکه خلیل تو بس
عقل خود کارهای بد نکند هرچه آن ناپسند خود نکند
عقل بر هیچ دل ستم نکند به طمع قصد مدح و ذم نکند
مرد اگر سخن زیبا گوید نطقش بهتر و گرنه خاموشی از بیهوده -

گویی پسندیده‌تر است :

نطق زیبا ز خامشی بهتر ورنه در جان فرامشی بهتر

در سخن در بیایدت سقتن ورنه گنگی یه ازسخن گفتن
گنگ اندر حدیث کم آواز به که بسیار گوی بیپده تاز
سنایی عمر درازی کرد و در غزنین بدرود زندگانی گفت . در
سال وفاتش اختلاف است و بنا به قول تقی کاشی در تذکره خود ، وی به
سال ۵۴۵ هـ . ق. وفات یافت و این تاریخ صحیح تر بنظر می آید .

شیخ عطار

شیخ فریدالدین محمد مشهور به عطار که یکی از بزرگان و
پیشوایان گویندگان مذهب عرفان است در نیشابور تولد یافت . تاریخ
قطعی تولد وی معلوم نیست . در هر صورت می توان گفت که وی در اواسط
قرن ششم یعنی اواخر دوره سلجوقیان در خراسان بدنیا آمد . از اخبار
و قراین نیز چنین بدست می آید که عطار عمر درازی داشته و شاید به
حدود صدسال یا بیشتر رسیده است .

عطار روزگار جوانی را با تحصیل معارف و خدمت مشایخ و تهذیب
نفس و کسب علم گذراند و در خدمت مجدالدین بغدادی شاگرد نجم الدین
کبری به کسب مقامات پرداخت تا سرانجام خود به مقام ارشاد رسید ، و
کعبه اهل دل گردید . به موجب بعضی اخبار و به فحوای اشعاری که به وی
نسبت داده شده ، مسافرت های بسیار کرده و مصر و دمشق و مکه و هند
و ترکستان را سیاحت کرده است .

لقب عطار به واسطه این است که دارو فروشی می کرد و در ضمن
بیماران را معالجه هم می نمود .

از اخبار نویسندگان و آثار منشور و منظوم خود شیخ چنین پیداست
که وی نه تنها حالات عرفان را جستجو کرده و به اسرار آنان پی برده

است بلکه خود عمری در طریق عرفان سیر و سلوک کرده و در آتش عشق الهی سوخته و از این راه در افق عرفان تابش کرده و مانند مشعلی بر سر راه نزدیکان و دوران نور پاشیده و بسا دلباختگان که به خویشتن جلب کرده و به شعله خود مشتعل ساخته است . بیجهت نیست که بزرگترین شاعر عرفان مولانا جلال الدین اورا پیشوا و بزرگ دانسته و خود را در برابر او کوچک شمرده و گفته است :

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم يك كوچه ايم
طبع عطار روان ، و فکرش در جولان بود و از این رو تألیفات بسیار در نظم و نثر بوجود آورد حتی شماره آنها را به عدد سوره های قرآن نوشته اند .

مهمترین آثار شیخ نخست دیوان قصاید و غزلیات اوست که در حدود ده هزار بیت دارد . دوم مثنوی منطق الطیر و سوم تذکرة الاولیاء است . دیوان عطار حاوی اشعار شورانگیز و عارفانه اوست که اسرار ضمیر خود را به زبان شعر بیان می دارد . منطق الطیر مطالب نغز عرفان را در سلك حکایت لطیف و شیرین شرح نموده و آن عبارت است از اینکه : روزی مرغان مجمعی کردند و گفتند هیچ شهری بی شهریار نیست ما نیز باید شهریار خود را بجوئیم ، هدهد که در واقع پیک مرغان است ، گفت : نام آن شهریار سیمرغ است و وعده کرد آنها را به درگاه سیمرغ راهنمایی کند ؛ ولی بشرطی که سیر و سلوک داشته و در پیمودن راه دور سختیهای گوناگون را تحمل نمایند . بسیاری از مرغان عذر ها تراشیدند و بهانه آوردند و هریکی بنوعی ازدشواری را دوصال بگریخت ، تا سرانجام از آن همه تنها سی مرغ باقی ماند که پس از پیمودن هفت

وادی خطرناك پراز دشواریها که عبارت باشد از وادی : طلب و عشق و معرفت و استغنا و توحید و حیرت و فنا ، به درگاه سیمرغ رسیدند و در آنجا مانند اینکه در برابر آییندای ایستاده باشند چون خواستند سیمرغ را ببینند خود را که سیمرغ بودند دیدند و در واقع دریافتند سیمرغ همان سیمرغ است یعنی آنچه را که بیخبرانه در خارج می جستند در خود پیدا کردند .

تذکرة الاولیاء عبارت است از شرح احوال عارفان و مناقب و مکارم اخلاق پیشوایان طریقت و سخنان آنان .
از قصاید مؤثر عطار یکی این است :

ندارد درد ما درمان دریغا	بماندم بی سرو سامان دریغا
درین حیرت فلکهای نیز دیری است	که می گردند سرگردان دریغا
رهی بس دور می بینم درین راه	نه سر پیدا و نه پایان دریغا
چون نه جانان بخواهد ماند نه جان	ز جان دردا و از جانان دریغا
عزیزان جهان را بین که يك راه	شده با خاك ره یکسان دریغا
بیا تا در وفای دوستداران	فرو باریم صد طوفان دریغا
همه یاران به زیر خاك رفتند	تو خواهی رفت چون ایشان دریغا
پس از وصلی که هم چون باد بگذشت	در آمد این غم هجران دریغا
برای نان چه ریزی آبرویت	که آتش بهترت زان نان دریغا
تورا تا جان بود نان کم نیاید	چه باید کند چندین جان دریغا
خداوندا همه عمر عزیزم	ز جهل آورده ام بزیان دریغا
چو دوران جوانی رفت برباد	بسی گفتم درین دوران دریغا
نشد معلوم من جز آخر عمر	که کردم عمر خود تاوان دریغا

مرا گر عمر بایستی خریدن تلف کی کردمی زین سان دریغا
 اینک نمونه‌ای از غزلیات عرفانی عطار :
 الا ای زاهدان دین ، دلی بیدار بنمایید
 همه مستید در مستی ، یکی هشیار بنمایید
 ز دعوی هیچ نگشاید ، اگر مرید اندر دین
 چنان کاندردرون هستید ، در بازار بنمایید
 هزاران مرد دعوی دار ، بنمایم ازین مسجد
 شما یک مرد دعوی دار ، از خمار بنمایید
 من اندر یک زمان ، صد مست از خمار بنمایم
 شما هستی اگر دارید ، از اسرار بنمایید
 من این رندان مفلس را ، همه عاشق همی بینم
 شما یک عاشق صادق ، چنین بیدار بنمایید
 در باب وفات عطار اخبار گوناگون است ، آنچه یقین داریم وی
 در ۶۱۸ هـ. ق. زنده بوده و به موجب روایات به سال ۶۲۷ هـ. ق. در
 آشوب مغول شهید شده است .
 تربت وی در شادیاخ واقع در جنوب نیشابور است .

شاعران نامی دیگر در دوره سلجوقی

اسدی طوسی

ابونصر علی بن احمد طوسی مشهور به اسدی از شعرای قرن پنجم
 بشمار است و از جمله اشخاصی است که در مقام نظیره‌گویی به شاهنامه

فردوسی برآمدند .

اسدی در این زمینه که میدان طبع آزمایی در برابر استادی مانند فردوسی بود **گرشاسب نامه** را ساخت . گرچه فضیلت سبقت و زیبایی سخن و پختگی فکر و روانی قریحه از آن فردوسی بود با این همه اسدی در پرداختن يك قصه معروف و یکی از داستانهای باستان ایران یعنی داستان گرشاسب رنج برد و قدرت طبع نشان داد .

اینك بیتهایی از پند **گرشاسب** به برادر زاده خود **نریمان** برای

نمونه نقل می شود :

پس از من چنان کن که پیش خدای	بنازد روانم به دیگر سرای
نگر تا گناهت نباشد بسی	به یزدان ز رنجت ننال کسی
فرومایه را دار دور از برت	مکن آن که ننگی شود گوهرت
از آن ترس کو از تو ترسان شود	دگر با تو هزمان دگرسان شود
مکن با سخن چین دو روی راز	که نیکت بزشتی برد پاکباز
به کس بیش از اندازه نیکی مکن	که گردد بداندیش ، بشنو سخن
شب و روز بر چار بهره بیای	یکی بهره دین را ز بهر خدای
دگر باز تدبیر و فرجام را	سیم بزم را ، چارم آرام را
به فرهنگ پرور چو داری پسر	نخستین نویسنده کن از هنر
نویسنده را دست گویا بود	گل دانش از دلش بویا بود
به فرمان نادان مکن هیچ کار	مشو نیز با پارسا بادسار
مده دل به غم تا نکاهد روان	به شادی همی دار تن را جوان
بیخشای بر زیر دستان بمهر	بر ایشان به هر خشم مفروز چهر
چو دستت رسد دوستان را بیای	که تا در غم آرند مهرت بجای

مگردان از آزادگان فرهی مده ناسزا را بدیشان مہی
 به آغالش هر کسی بد مکن نشانه مشو پیش تیر سخن
 مخند از کسی را سخن نادرست که گویایی جان نه دردست توست
 که راجهره زشت از سرشتش نکوست مکن عیب کان زشت چهری نه زوست
 نکوکار با چهره زشت و تار فراوان به از نیکوی زشت کار
 گناهی که بخشیده باشی ز بن سخن زان دگر باره تازه مکن
 مکن بد که چون کردی و کار بود پشیمانی از پس ندادرت سود
 وفات اسدی را به سال ۴۶۵ ه. ق. نوشته اند .

ناصر خسرو

حکیم ناصر خسرو بن حارث قبادیانی به سال ۳۹۴ ه. ق. در
 قبادیان از حوالی بلخ تولد یافت .

از اوان جوانی به تحصیل علوم و فضایل و تحقیق ادیان و عقاید
 و مطالعه اشعار ایران و عرب پرداخت و از هر خرمنی خوشه‌ای برداشت
 تا به مقام دانش رسید .

در دوره جوانی دربار محمود و مسعود غزنوی را دید چنانکه
 خود در کتاب سفرنامه اش اشاره بدان می نماید و بعد در دربار سلجوقی
 خدمت دیوانی داشت و دبیر بود. گذشته از تحصیل و تحقیق ، مسافرت
 زیاد کرده و گویا در جوانی هندوستان و ترکستان و افغانستان را دیده
 است . شاید علت عمده سفر ، مطالعه و تحقیق احوال و عقاید ملل بوده
 باشد چنانکه بعد از سفر طولی که به جانب حجاز نمود ، در نتیجه این
 تحقیق و تفتیش عقیده تازه‌ای پیدا کرد . این سفر را که هفت سال طول
 داشت به سال ۴۳۷ ه. ق. اختیار نمود .

نتیجهٔ این سفر ناصر خسرو کتاب سفرنامهٔ اوست که بعد از مراجعت تألیف کرد و در آن اغلب شهرها را که دیده بود شرح داد و از اشخاص معروفی که ملاقات کرده بود نام برد و بدین واسطه کتاب نفیسی که از احوال هزار سال پیش جهان حکایت می‌کند از خود بیادگار گذاشت .

گذشته از سفرنامه و زادالمسافرین آثار دیگر مانند : وجه‌دین و خوان اخوان و دلیل‌المتحیرین و روشنایی‌نامه و دیوان اشعار دارد و خودش در کثرت تألیفات خود گفته است :

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن

زین چرخ پرستاره فرون است اثر مرا

دیوان ناصر خسرو که محتویات آن را تا سی هزار بیت نوشته‌اند اکنون در حدود یازده هزار بیت دارد و در آن اشعار فلسفی و اخلاقی و مذهبی و قطعات عبرت‌آمیز فراوان است .

اینك نمونه‌ای از قصاید اخلاقی و دینی شاعر :

به چشم نهان بین نهان جهان را

که چشم عیان بین نبیند نهان را

نهان در جهان چیست آزاده مردم

بینی نهان را بیننی عیان را

جهان را به آهـن نشایدش بستن

به زنجیر حکمت بیند این جهان را

دو چیز است بند جهان: علم و طاعت

اگرچه کساد است مر هر دو ان را

تنت کان و جان گوهر علم و طاعت

بدین هر دو بگمار تن را و جان را

بسان گمان بود روز جوانی

قراری نبوده است هرگز گمان را

شاعر بلند خیال نیک متوجه است که دانش باید بسته به کردار باشد . علم بی عمل فایده ندارد و مانند این است که کسی زرگر باشد و بر زرکار نکند یا جامه نداشته باشد و بخواهد آहार بزند ، علم بی عمل آहार بی جامه است و از آن سو عمل بی علم مانند درهم قلب است :

بی علم عمل چون درم قلب بود زود

رسوا شود و شوره برون آرد و زنگار

و آنکو نکند طاعت علمش نبود علم

زرگر نبود مرد چو بر زر نکند کار

جامه است مثل طاعت و آहार برو علم

چون جامه نباشد به چه کار آید آहार؟

تاریخ وفات ناصر خسرو را به سال ۴۸۱ ه. ق. نوشته اند و تربت او

در دره یمغان ولایت بدخشان واقع است .

قطران تبریزی

از معروفترین سخن سرایان دوره سلجوقی یکی نیز ابو منصور

قطران تبریزی است . اغلب شعرا که تا کنون نام از آنها برده شد از

خراسان یا حوالی آن ظهور کرده اند ولی قطران تولد و شهرتش در تبریز

بود و گویا مسافرت مهمی جز به نواحی آذربایجان نکرده است .

قطران از قصیده سرایان درجه اول فارسی است و بیشتر طرز شعرای

خراسان را بکار برده ، اشعار او در زمان دولتشاه (مؤلف تذکرة الشعرا)

معروف بوده است .

قصایدش متین و جزیل است . در اشعار خود فنون لفظی تجنیس و ترصیع و ذوقافیتین بکار برده و قصاید مصنوع در تمثیل همین فنون ساخته است و نیز در وصف وقایع و فصول و مناظر استادی نشان داده است . برخی از گویندگان نامی او را ستوده اند . جامی گوید :

بود قطران نکته دانی سحر ساز . قطره ای از کلک او دریای راز .
یکی از بهترین چکامه های قطران قصیده ای است که در وصف زلزله تبریز که به سال ۴۳۴ ه . ق . اتفاق افتاد سروده و بعد به ستایش بونصر مملان گریز زده است . اینک ایاتی از آن نقل می شود :

بود محال ترا داشتن امید ، محال

به عالمی که نماند هگرز بریک حال

از آن زمان که جهان بود حال زینسان بود

جهان بگردد لیکن نگرددش احوال

دگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز

دگر شوی تو ولیکن همان بود مه و سال

محال باشد فال و محال باشد زجر

مدار بیهده مشغول دل به زجر و به فال

دل تو بسته تدبیر و نالد از تقدیر

تن تو سخره آمال و نالد از آجال

عذاب یاد نیاری به روزگار نشاط

فراق یاد نیاری به روزگار وصال

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز

به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال

ز ناز و نوش همه خلق بود نوشا نوش
ز خلق و مال همه شهر بود مالا مال
دراو به کام دل خویش هر کسی مشغول
امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
یکی به طاعت ایزد یکی به خدمت خلق
یکی به جستن نام و یکی به جستن مال
یکی به خواستن جام بر سماع غزل
یکی به تاختن یوز در شکار غزال
به کار خویش همی کرد هر کسی تدبیر
به مال خویش همی داشت هر کسی آمال
خدا به مردم تبریز برفکند فنا
فلك به نعمت تبریز برگماشت زوال
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
رمال گشت رماد و رماد گشت رمال
دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
بسا سرای که بامش همی بسود فلك
بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
کز آن درخت نمانده کنون مگر آثار
وز آن سرای نمانده کنون مگر اطلال
کسی که رسته شد از مویه گشته بود چوموی
کسی که جسته بُد از ناله گشته بود چونال

یکی نبود که گوید به دیگری که مموی
یکی نبود که گوید به دیگری که منال
کمال دور کناد ایزد از جمال جهان

کجی رسد به جمالی کجا گرفت کمال...

وفات قطران را در ۴۶۵ ه. ق. نوشته اند ولی از قراین معلوم
می شود که بعد از این تاریخ نیز مدتی زنده بوده است.

مسعود سعد

مسعود سعد سلمان که از شاعران بنام دوره غزنوی و سلجوقی
بشمار است ، اصلش از همدان بود ولی تولدش در لاهور هندوستان
در حدود سال ۴۴۰ ه. ق. اتفاق افتاد و اجدادش اهل ادب بوده اند .

مسعود در هند املاک و عقار داشت ، وی از ایام جوانی به سلاطین
غزنوی انتساب پیدا کرد و این در زمان شاهی سلطان ابراهیم بن مسعود
پانزدهمین پادشاه غزنوی (۴۵۱-۴۹۲ ه. ق.) بود .

بعد از آنکه سلطان ابراهیم غزنوی پسر خود محمود ملقب به
سیف الدوله را در سال ۴۶۹ ه. ق. به حکومت هندوستان تعیین نمود ،
مسعود سعد به جرگه ملازمان او درآمد . ولی سیف الدوله بعد از چند
سال حکومت در هندوستان مورد سوء ظن واقع گردید و سلطان فرمان
داد او را با عده ای از ندیمانش گرفتار کرده هر یک را به زندانی بردند .
مسعود سعد را نیز که در این موقع تظاولی از طرف بعضی از بدنامان و
حسودان نسبت به املاک او شده بود و او برای شکایت به غزنین آمده
بود به سعایت دشمنان و حسودان توقیف کردند و او را هفت سال در
قلعه های دهک و سو و سه سال در قلعه نای محبوس نمودند ، چنانکه

خود گوید :

هفت سالم بکوفت سو و دهک پس از آنم سه سال قلعه نای

پس از ده سال حبس شرح حال خود را در قصیده‌ای که به سلطان

ابراهیم فرستاده چنین بیان می‌کند :

بزرگوار خدایا چو قرب ده سال است

که می بکاهد جان من از غم و تیمار

چرا ز دولت عالی تو پیچم روی

که بنده زاده این دولتم به هفت تبار

نه سعد سلمان پنجاه سال خدمت کرد

به دست کرد به رنج این همه ضیاع و عقار

به من سپرد و ز من بستند فرعونان

شدم به عجز و ضرورت ز خان و مان آوار

به حضرت آمدم انصاف خواه و داد طلب

خبر نداشتم از حکم ایزد دادار

همی ندانم خود را گناهی و جرمی

مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار .

از همین ایات و نظایر آن چنین بدست می‌آید که علت عمده زندانی

شدن مسعود همانا بدخواهی دشمنان و ستم حسودان و فرومایگان بوده

است چنانکه سلطان ابراهیم پادشاه دهن‌بین و لجوج و سرسخت را نسبت

به شاعر بدگمان کردند و او مایه رنج و شکنجه سالیان درازی را برای

مردی آزاده طبع مانند مسعود سعد سلمان فراهم آورد . تا اینکه پس از

ده سال زندانی و اسارت سلطان ابراهیم او را به شفاعت عمیدالملک

ابوالقاسم خاص^۲ از حبس آزاد کرد و او به موطن خود برگشت و به ضیاع و عقار خود پرداخت .

بسی نگذشت که شاعر بدبخت به مناسبت مغضوب شدن بونصر پارسی که با شاعر پیوستگی داشت، نیز به حکم آزادگی و استقلال نفس خود شبی به حکم سلطان مسعود پسر سلطان ابراهیم دو باره گرفتار و در قلعه مرنج محبوس گردید و همگی هشت سال در این حبس بماند تا در سال ۵۰۰ ه . ق . به شفاعت ثقة الملك طاهر علی مشکان وزیر سلطان مسعود که در مدح او قصاید دارد آزاد شد و مدتی او را به کتابداری سلطنتی برگماشتند .

بدین ترتیب مسعود سعد هجده سال از بهترین سالهای عمر خود را در زندان بسربرد و بعد از آزادی از حبس دوم دیگر فرسوده و پریشان و شکسته و پیر شده بود و با اینکه باز طرف توجه شاهان غزنوی مانند ملك ارسلان و بهرامشاه بود از خدمت دولتی کناره جست و باقی عمر را به اعتزال گذرانید و این ابیات بیان حال این دوره انتباه است :

چون بدیدم به دیده تحقیق	که جهان منزل فناست کنون
رادمردان نیک محضر را	روی در برقع حیاست کنون
آسمان چون حریف نامنصف	بر سر عشوه و عناست کنون
دلفکار است همچو دانه از آنک	زیر این سبزه آسیاست کنون
طبع بیمار من ز بستر آز	شکر یزدان درست خاست کنون
در عقاقیر خانه توبه	نوشداروی صدق خواست کنون
آن زبانی که مدح شاهان گفت	مادح حضرت خداست کنون

مدتی مدحت شهبان کردم نوبت خدمت و دعاست کنون
مسعود همچنانکه در میدان نظم شهبسوار بوده در نثر هم مهارت
داشته است چنانکه خود گوید :

به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست

مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست.

وصف طبیعت یا معشوق یا شراب در شعر مسعود نسبت به شاعران
خراسان کمتر است با این همه تغزلهای نادر شیرین دارد مانند این
ابیات :

يك شب از نوبهار وقت سحر	باد بر باغ کرد راهگذر
غنچه گل پیام داد به می	گفت من آمدم به باغ اندر
خیمه ها ساختم ز میرم چین	فرش کردم ز دیبه ششتر
نر عماري من آمدم بیرون	نه بدیده است روی من مادر
نگشادم نقاب سبز از روی	نمودم به کس رخ احمر
باد بر من دمید مشک و عیر	ابر بر من فشاند دُر و گهر .

قصیده های شکوایی مسعود غالباً از راه دادخواهی خطاب به شاهان
غزنوی است ، و از پس شکوی ستایشی از سلطان کرده سپس به موضوع
پرداخته است ؛ ولی می توان گفت شاعر با وجود احتیاج شدیدی که برای
رهایی از زندان به حضرت سلطان داشته باز در مدح تا حدی راه اعتدال
پیموده و اصلاً به حکم فطرت ، مردی متین و شجاع و دارای عزت نفس
بوده و گدا طبعی نداشته است.

اینك مثالی از سخنان غم انگیز شاعر :

تا کی دل خسته در گمان بندم جرمی که کنم به این و آن بندم

بدھا که به من همی رسد از من
 افتاده خسم چرا هوس چندین
 وین لاشه خر ضعیف بد ره را
 این سستی بخت پیر هر ساعت
 چند از پی وصل در فراق افتم
 وین دیدۀ پرستاره را هر شب
 وز عجز دوگوش تا سپیده دم
 هرگز نبرد هوای مقصودم
 چون اشک ز دیده بردو رخ بارم
 خونی که ز سرخ لاله بگشایم
 از کالبد تن استخوان ماند
 از ضعف چنان شدم که گر خواهم
 يك تیر نماند و چون کمان گشتم
 در قصیدۀ ذیل در بارۀ پشیمانی از کرده و گفته خویش و عتاب به

چرخ کج رفتار و بیگناهی و وحشت زندان سخن گفته است :

از کردۀ خویشتن پشیمانم
 کارم همه بخت بد بیچاند
 این چرخ بکام من نمی گردد
 در دانش تیز هوش برجیسم
 گه خسته آفت لها و ورم
 تا زاده ام ای شکفت محبوسم
 چون پیرهن عمل پیوشیدم
 جز توبه ره دگر نمی دانم
 در کام زبان همی چه پیچانم
 بر خیره سخن همی چه گردانم
 در جنبش کند سیر کیوانم
 گه بسته تهمت خراسانم
 تا مرگ مگر که وقف زندانم
 بگرفت قضای بد گریبانم

بر مغز من ای سپهر هر ساعت
در خون چه کشتی تنم نه زوینم
حمله چه کنی که کند شمشیرم
والله که چو گرگ یوسفم والله
گر هرگز ذره‌ای کثری باشد
بر بیهوده باز مبتلا گشتم
بر کند سپهر باز بنیادم
در بند نه شخص روح می‌کاهم
بیهوش نیستم و چو بیهوشان باشم
چون سایه شدم ضعیف و زمحنت
اندر زندان چو خویشتن بینم
گوری است سیاهرنگ دهلیزم
که انده جان به یأس بگذارم
تن سخت ضعیف و دل قوی بینم
از قصه خویش اندکی گفتم
پیوسته چو ابر و شمع می‌گیریم
فریاد رسیدم ای مسلمانان
وفات مسعود سعد ظاهراً در سال ۵۱۵ ه. ق. اتفاق افتاد و در آن
حین در حدود ۷۵ سال داشت. شاعر بزرگ پس از عمری پرمالال و
دردناک از این جهان رفت ولی نیکی نام و نفوذ کلام او بماند چنانکه
خود گفت :

چندین چه زنی که من نه‌سندانم
در تف چه بری دلم نه پیکانم
پویه چه دهی که تنگ میدانم
بر خیره همی نهند بهتانم
در من ، نه زیشت سعد سلمانم
آورد قضا به سمج ویرانم
بشکست زمانه باز پیمانم
از دیده نه اشک مغز می‌رانم
صرعی نیستم و به صرعیان مانم
از سایه خویشتن هراسانم
تنها گویی که در بیابانم
خوکی است کریه روی دربانم
که آتش دل به اشک بنشانم
امید به لطف و صنع یزدانم
گرچه سخن است بس فراوانم
وین بیت چو حیر زووردمی خوانم
از بهر خدای اگر مسلمانم .
وفات مسعود سعد ظاهراً در سال ۵۱۵ ه. ق. اتفاق افتاد و در آن
حین در حدود ۷۵ سال داشت. شاعر بزرگ پس از عمری پرمالال و
دردناک از این جهان رفت ولی نیکی نام و نفوذ کلام او بماند چنانکه
خود گفت :

فهرست حال من همه تا رنج و بند بود
از رنج ماند عبرت و از بند پند ماند
لیکن به شکر گویم کز طبع پاک من
چندین هزار بیت بدیع بلند ماند .

عمر خیام

ابوالفتح عمر بن ابراهیم که از بزرگان شعرا و دانشمندان ایران
است نیز در دوره سلجوقی ظهور کرد و زادگاهش نیشابور بود.
از شرح احوال خیام معلوم می شود که بلاد خراسان مانند طوس و
بخارا و مرو را دیده و حتی به بغداد رفته و به روایتی زیارت حج نیز
بجای آورده است .

خیام در عصر خود از محترمین و اجلّه فضلا معدود بود و با علمای
درجه اول مانند غزالی ، و با سلاطین و رجال دربار سلجوقی مانند
ملکشاه و خواجه نظام الملک مراوده داشت و در مجالس سلطانی و محافل
علمی و ادبی دارای مقام و مورد توجه و احترام بود .

این شاعر حکیم در اغلب علوم عصر خود مخصوصاً نجوم و پزشکی و
حکمت مهارت داشت چنانکه یکی از بزرگان منجمین که ملکشاه آنان را
به اصلاح تقویم برگماشت او بود ؛ و نیز سنجر پسر ملکشاه را که مرض
آبله داشت معالجه کرد و در حکمت و علوم با مشاهیر عصر خود مانند
حجة الاسلام غزالی که ذکر او بیاید مباحثه می کرد .

شهرت عمده خیام به واسطه رباعیهای اوست که گویا آنها را در
اوقاتی که از حساب نجوم و از تدقیق مسائل طب و تحقیق غوامض حکمت

خسته و پریشان می‌شد برای تفریح خاطر و تخفیف تأثرات خود می‌سرود و افکار بزرگ در این رباعیهای ساده و شیرین به زبان و بیان می‌آورد . رباعی گویان مانند شهید بلخی و ابوشکور بلخی و رودکی و ابوسعید و دیگران قبل از خیام بوده‌اند و حتی مضامینی هم شبیه به مضامین خیام ساخته‌اند چنانکه این رباعی را به شهید بلخی نسبت داده‌اند :

دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس دیدم جغدی نشسته بر جای خروس
گفتم چه خبرداری از این ویرانه گفتا خبر این است که افسوس افسوس
ولی رباعیات خیام شیوه و لطافت و تأثیر و طراوت دیگر دارد و اغلب آنها در عبارات قصار معانی بسیار را حاوی می‌باشد و گویا آنگاه که استاد از حل مسائل عالم به طریق عقل و برهان و امی ماند لاجرم به جریان احساسات خود راه داده و بهت و حیرت و تأثر و رقت و تحولات فکر خود را در زبان شعر جلوه می‌داد و در فضای پهناور و بیکران اندیشه و خرد بر بال و پر شعر و خیال، پریدن می‌خواست است.

رباعیات خیام از حیث شمار کم و از نظر عبارت ساده و موجز ولی از لحاظ معنی نغز و جالب است و در واقع عقاید لطیف و حکیمانه را در قالب دوبیتیهای شیوای مؤثری بیان کرده است .

بررسی دقیق رباعیها نشان می‌دهد که قلب شاعر حکیم ما از چند چیز سخت متأثر بوده و می‌سوخته است . وی عمری از پی چاره آن دردهای بی‌دوا می‌گشته و چون چاره‌ای که دردها تسکین دهد پیدا نمی‌کرده بناچار در آن فشار درونی ، محض آرامش ضمیر به زیر بال شعر پناه می‌برده است .

نخستین تأثر قلبی شاعر همانا از نادانی و بیخبری بشر است در

برابر راز آفرینش و معمای جهان . کسی ما را آگاه نکرد که از کجا
آمده ایم و به کجا می رویم . این گیرودار زندگی چیست ؟ و کاروان بشر
این بیراهه حیات را با این همه اندوه چرا می پیماید ؟

دوری که در آن آمدن و رفتن ماست

او را نه بدایت نه نهایت پیداست

کس می نزند دمی در این معنی راست

کین آمدن از کجا و رفتن به کجاست ؟



ز آوردن من نبود گردون را سود

وز بردن من جاه و جلالش نفزود

وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود

کآوردن و بردن من از بهر چه بود

دومین اندوه شاعر که پیداست دلش از آن خون است این است که

چرا و چگونه درخت زندگانی آدمی نشکفته خشک شده به زمین می افتد ؟!

تندرستی به بیماری و جوانی به پیری وزندگی به مرگ مبدل می گردد و

عزیزان جهان سرانجام مشتی خاک می شوند :

پیش از من و تو لیل و نهارى بوده است

گردنده فلك نیز به کارى بوده است

زنهار قدم به خاک آهسته نهی

کآن مردمك چشم نگارى بوده است



هر سبزه که برکنار جویی رسته است
گویی ز لب فرشته خوبی رسته است
پا بر سر سبزه تا بخواری نهی
کآن سبزه ز خاک ماهرویی رسته است



ای چرخ فلک خرابی از کینه توست
بیداد گری پیشه دیرینه توست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند
بس گوهر قیمتی که در سینه توست

گویی بشر که اسیر حوادث است بازیچه‌ای بیش نیست که به دست
چرخ بازیگر چندی جست و خیز کرده نابود می‌گردد و همه آرزوها
را با خود به زیر خاک می‌برد و کسی او را از این معمای آفرینش آگاه
نمی‌سازد :

از روی حقیقی نه از روی مجاز ما لعبتکیم و فلک لعبت باز
بازیچه‌های کنیم بر نطع وجود رقتیم به صندوق عدم يك يك باز



جامی است که چرخ آفرین می‌زندش
صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش
وین کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف
می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش



سومین تأثر سخنگوی نامی همانا شکایت است از ظاهر آرای و

فریب کاری و ریا و دورویی و بی حقیقتی برخی از پیشوایان دین که بظاهر دم از تقوی و تقدس زده ، در باطن پی اغراض می گردند و مردمی را به جای راهنمایی گمراه می کنند و در این باره رباعیهای مؤثر از او نقل شده است .

پس از شکایت از گردش جهان و ذکر ناکامی و اندوه مردمان و کوتاهی عمر انسان و یاد از ریا و سالوس روحانیان ، خیام تدبیری برای ما اندیشیده و ما را در برابر این همه رنج و محنت ، شیوه زندگی می آموزد و می گوید : اکنون که ما همه معروض ستمهای روزگار و بازیچه چرخ غداریم و به گذشته و آینده دسترس نداریم و جهان را بر وفق مرام خود تابع نظام و حوادث را فرمانبر و رام نمی توانیم بکنیم پس چه بهتر بکوشیم تا آنجا که توانیم غم گذشته و اندوه آینده را کم خوریم و دم را غنیمت شمیریم و خوش باشیم و تا فرصت از دست نرفته است کام دل از زندگی که چند سال بیش نیست بستانیم و برخیزیم و به کار و زندگی بپردازیم و زبون حوادث نگردیم و هر دم قدر عمر را بدانیم و از عهده تکالیف آن بر آییم . اینک چند رباعی در اینگونه مضامین :

روزی که گذشته است ازو یاد مکن

فردا که نیامده است فریاد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن

حالی خوش باش و عمر بر باد مکن



در خواب بدم مرا خردمندی گفت

کز خواب کسی را گل شادی نشکفت

کاری چه کنی که با اجل گردد جفت
برخیز که زیر خاک می باید خفت



برخیز و مخور غم جهان گذران خوش باش و دمی بشادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت به تو خود نیامدی ازدگران



امروز ترا دسترس فردا نیست واندیشه فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم اردلت شیدا نیست کین باقی عمر را بها پیدا نیست
رباعیات خیّام تقریباً به تمام السنّه مشهور دنیا ترجمه شده و نامش
در اطراف و اکناف عالم معروف است . وفات خیّام به قول معاصر او
عروضی سمرقندی چند سال قبل از ۵۳۰ ه . ق . اتفاق افتاد و بنا به
تحقیق مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، خیام در ۵۱۷ ه . ق . درگذشته ، و
از قراین معلوم می شود که عمر درازی داشته است .

امیر معزی

محمد بن عبدالملك برهانی متخلص به معزی ظاهراً در نیشابور
متولد شده . پدرش عبدالملك برهانی شاعر دربار البارسلان بود و
در اوایل سلطنت ملکشاه بن البارسلان در موقع مسافرت در قزوین
وفات یافت . برهانی چون مرگ خود را نزدیک دید قطعه ای در سفارش
پسر خود محمد ساخته پیش ملکشاه فرستاد که بیت زیر از آن قطعه
است :

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق او را به خدا و به خداوند سپردم
محمد گرچه در دربار ملکشاه بود ولی در اوایل تقرب نداشت

تا اینکه به وساطت امیرعلی فرامرزکه از خویشان سلطان بود به حضور وی نایل آمد. گویند روزی سلطان به عزم دیدن هلال رمضان بیرون رفت و ماه را پیش از دیگران دید و معزی که در این موقع حاضر بود این رباعی را بالبداهه گفت:

ای ماه چو ابروان یاری گویی یا نی چو کمان شهر یاری گویی
نعلی زده از زرّ عیاری گویی در گوش سپهر گوشواری گویی
سلطان را این رباعی خوش آمد و از راه انعام اسبی به شاعر بخشید و او باز این رباعی را گفت:

چون آتش خاطر مرا شاه بدید از خاک مرا بر زبر ماه کشید
چون آب یکی ترانه از من بشنید چون بادیکی مرکب خاصم بخشید
سلطان براو احسانها کرد و به رتبه اش افزود و فرمان داد تا او را امیر معزی بخوانند که منسوب به خود سلطان باشد زیرا وی لقب معزالدّینا والدّین داشت. پس از این واقعه معزی شهرتی بسزا یافت و از مقربان گردید و جاه و جلال پیدا کرد.

به سال ۴۸۵ سلطان ملکشاه درگذشت و بعد از او معزی امیرالشّعراى سلطان سنجر شد و در عهد او نیز صاحب ثروت و خدم و حشم گشت و حتّی بنا به روایتی از طرف سنجر به رسالت به روم رفت.

دیوان معزی بالغ بر نوزده هزار بیت دارد، و مرکب است از غزلیّات و قطعات و رباعیات. شیوه شعر معزی از آن شاعران متقدّم خراسان فرقی محسوس ندارد و در واقع سبک آنان را پیروی کرده است و قصاید او خواه از حیث موضوع و خواه از حیث الفاظ قصاید فرّخی و عنصری را بخاطر می آورد.

شعر معزی با اینکه در اساس متوجه به مدیحه سرایی است ولی از بعض موضوعهای دیگر بکلی غایب نیست ، مثلاً قصیده معروف با مطلع :

شغل دولت بی خطر شد کار ملت باخطر

تا تهی شد دولت و ملت ز شاه دادگر
در مرثیه ملک‌شاه و وزیر او خواجه نظام‌الملک است ، که هر دو در يك سال از دنیا رفتند و آن را می‌توان در ردیف اول اشعار سوگواری فارسی شمرد. و نیز معزی ابیاتی نغز و مؤثر نزدیک به مضامین عربی و سبك منوچهری ساخته و شاید خواسته ویرانی و اندوه و پریشانی را که در آن قرون از تاخت و تاز بیگانگان به ایران روی آورده بود در نظر خواننده مجسم بدارد و گویی قلب شاعر از آن وقایع متأثر شده و اینگونه شکوه کرده است :

ای ساربان منزل مکن ، جز در دیار یار من
تا يك زمان زاری کنم ، بر ربع و اطلال و دمن
ربع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی
وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهاده‌ستند پی
بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغ است و زغن
آنجا که بود آن دلستان با دوستان در بوستان
شد گرگ و روبه را مکان شد کوف و کرکس را وطن

ابر است برجای قمر زهر است بر جای شکر
 سنگ است برجای گهر خارا است برجای سمن
 آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا
 جای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن
 کاخی که دیدم چون ارم خرم تر از روی صنم
 دیوار او بینم به خم مانده پشت شمن
 تمثالهای بلعجب چاک آوریده بی سبب
 گویی دریدند ای عجب بر تن زحسرت پیرهن
 زینسان که چرخ نیلگون کرد این سراهارانگون

دیوار کی گردد کنون گرد دیوار یار من
 گذشته از مزیت‌هایی که شعر معزی بدان ممتاز است ، اشارات
 تاریخی فراوان نیز در قصاید او آمده است و بسیاری از وقایع قسمتی
 از عصر سلجوقی را که بین ۴۶۵ یعنی سال جلوس ملک‌شاه تا حدود ۵۲۰
 ه. ق. پیش آمد (که گویا مرگ شاعر در آن موقع اتفاق افتاده) از آن
 قصاید توان دریافت ، و از خواص اخلاق و جنگ‌ها و صلح‌های ملک‌شاه و
 سلطان سنجر و اخبار بستگان و ندیمان و وزیران آنان مانند خواجه
 نظام‌الملک و فرزندان او و دیگران اطلاع حاصل توان کرد .

پایان زندگانی شاعر بطور شگفت‌انگیزی صورت یافت ؛ یعنی
 روزی که گویا از روزهای دهه اول قرن ششم بوده موقعی که سنجر نشانه
 می‌زده است تیرش خطا رفت و از بد حادثه به معزی اصابت نمود و او را
 سخت زخم‌دار ساخت گرچه بی‌فاصله بدان زخم نمرد ، ولی مدتی از تأثیر
 آن دردمند بود تا در حوالی سال ۵۲۰ ه. ق. جان به‌جان آفرین سپرد.

دراینکه با آن زخم فوری کشته نشد خودگوید :
 منت خدای را که به تیر خدایگان
 من بنده بیگنه نشدم کشته رایگان
 منت خدای را که به جانم نکرد قصد
 تیری که شه بقصد نینداخت از کمان .
 معاصر نامی معزی یعنی حکیم سنایی در مرثیه شاعر اشعاری
 ساخته و گفته است :
 تا چند معزای معزی که خدایش
 ز اینجا به فلک برد و قباي ملكی داد
 چون تیر فلک بود قرینش به ره آورد
 بیگان ملك برد و به تیر فلکی داد .
 از این شعر سنایی چنین بدست می آید که شاعر سرانجام به تیر
 سلطان در گذشته است .

فخرالدین گرجانی

فخرالدین اسعد گرجانی از شاعران نامی قرن پنجم بود و از
 سلجوقیان به دربار سلطان ابوطالب طغرل بیک (۴۲۹ - ۴۵۵ ه. ق.)
 انتساب داشته و او را در مقدمه ویس و رامین ستوده و گفته است :
 ابوطالب شهنشاه معظم خداوند خداوندان عالم
 ملك طغرل بك آن خورشید همت به هر کس زو رسیده عز و نعمت
 شهرت فخرالدین به واسطه داستان ویس و رامین است که از زبان
 پهلوی اقتباس کرده و به نظم کشیده است .
 ویس و رامین نیز مانند خسرو و شیرین نظامی يك داستان ایرانی

است و با هم مشابتهایی دارند مگر اینکه در خسرو و شیرین نفعه عفت و صبغه حرمت بیشتر است. نظم ویس و رامین در حدود سنه ۴۴۶ ه.ق. یا دیرتر حصول یافت. غیر از ویس و رامین اشعار زیادی از استاد باقی نمانده است.

شیوه فخرالدین بسیار ساده و شیرین و روان است. اینک ایاتی از آغاز این مثنوی که در نعت پروردگار است و مطالعه آن شعر نظامی را بخاطر می آورد نقل می شود :

سپاس و آفرین آن پادشا را	که گیتی را پدید آورد و ما را
بدو زیباست ملك و پادشاهی	که هرگز ناید از ملكش جدایی
خدای پاك و بی همتا و بی یار	هم از اندیشه دور و هم ز دیدار
نه بتواند مر او را چشم دیدن	نه اندیشه درو داند رسیدن
نه نیز اضداد بپذیرد نه جوهر	نه زان گردد مر او را حال دیگر
نشاید وصف او گفتن که چون است	که از تشبیه و از وصف او برون است
به وصفش چند گفتن هم نه زیباست	که چندی را مقادیر است و اجزا است
به وصفش هم نشاید گفت کی بود	کجا هستیش را مدت نپیمود
همین مقدمه که تا آخر خوانده شود می نمایاند که وی از علوم دینی و حکمی بی نصیب نبوده است.	

در ایات ذیل از حرکت طغرل از اصفهان و ماندن ابوالفتح مظفر و خود شاعر در آنجا و تحریک این امیر او را برای نظم ویس و رامین اینگونه سخن می گوید :

خداوند جهان سلطان اعظم	برون رفت از صفاهان شاد و خرم
مرا اندر صفاهان بود کاری	در آن کارم همی شد روزگاری

شدمزی تاج دولت خواجه بوالفتح که بادش جاودان در کارها فتح
 پس آنکه گفت باما این زمستان همی باش و مکن عزم کهستان
 مرا يك روز گفت آن قبله دین چه گویی در حدیث ویس ورامین
 که می گویند چیزی سخت نیکوست در این کشور همه کس داردش دوست
 بگفتم کان حدیث سخت زیباست زگرد آورده شش مرد داناست
 و لیکن پهلوی باشد زبانش نداند هر که بر خواند بیانش
 شاعر این داستان نیز مطابق سبک استاد فردوسی و حکیم نظامی
 گاهی در شرح کشاکش وقایع چند سخن عبرت آمیز می گوید ، نهایت
 اینگونه سخنان در ویس ورامین بسیار کم است . در شرح زادن ویس
 گوید :

جهان رارنگ و شکل بیشمار است خرد را بآفرینش کارزار است
 زمانه بندها داند نهادن که نتواند خرد آن را گشادن
 درنامه موبد به شهرو گوید :

اگر مانده است لختی زندگانی گذاریمش به ناز و شادمانی
 جهان از دست ما آسوده باشد ز پرخاش ستم پالوده باشد
 چو گیتی را باسانی توان خورد چه باید با همه کس دشمنی کرد
 درنامه رامین به مادر گوید :

جهان را کارها چونین شگفت است خنک آن کس کز او عبرت گرفته است
 نماید چند بازی بلمجب وار پس آنکه نه طرب ماند نه تیمار
 نگر تا از بلای او تنالی که گر نالی ز ناله بر محالی
 نگر تا از هوای او تنازی که گر نازی ز نازش بر مجازی
 وفات فخرالدین اسعد بعد از سال ۴۶۶ ه. ق. اتفاق افتاده است .

انوری

اوحداالدین محمد انوری در قریه بدنه از ولایت ابیورد به جنب
مهنه دشت خاوران خراسان توگد یافت و بدین مناسبت دراوایل، تخلص
خاوری داشت و بعد متخلص به انوری گردید :

دادند مهتران لقب انوری و لیک

چرخم همی چه خواند خاقان روزگار
عمده ترقی او دردوره سلطنت سلطان سنجر بود و بنا به قولی، اوّل
قصیده‌ای که سبب تقرب او در دربار این سلطان شد مدیحه‌ای است که
به مطلع ذیل شروع می‌شود :

گردل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد
به سال ۵۴۲ ه. ق. که سلطان سنجر باردوم حمله به خوارزم کرد
تا آتش عصیان خوارزمشاه را برطرف سازد انوری را باخود همراه برد .
سنجر قصبه هزار اسب را در این سامان محاصره کرد و انوری رباعی ذیل
را خطاب به سنجر بسرود و آن را به تیری نوشته به سوی لشکرگاه اتسز
پرش دادند :

ای شاه همه ملک زمین حسب تراست

وز دولت اقبال جهان کسب تراست

امروز به یک حمله هزار اسب بگیر

فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست

در سال ۵۴۸ ه. ق. که ترکان غز سربه طغیان برافراشتند و سلطان
سنجر را مغلوب و گرفتار ، و بلاد خراسان را تار و مار کردند ، انوری
نیز مانند عدّه زیادی از فضلاى عصر دچار خوف و پریشانی شد و فجایع

اعمال مهاجمین را به چشم خویش دید و بدشواری جانی بدر برد و سالها بعد از این وقعه خونین زندگی کرد و با دربار شاهان و امرای سلجوقی مانند امرای بلخ و طغرل بن ارسلان در ارتباط باقی ماند و در اغلب شهرهای خراسان مسافرت می کرد و مدتی در بلخ اقامت داشت و به مناسبت هجویه ای که بر ضد مردم بلخ توسط فتوحی شاعر سروده شده بود و نسبت آن را به انوری می دادند معروض تحقیر عوام گردید و زحمتها دید، چنانکه تأثرات او را از این پیش آمد در قصیده :

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبری

وز نفاق تیرو قصد ماه و کید مشتری ...

توان دید .

انوری را می توان بزرگترین قصیده سرای ایران نامید . بدیهی است که پیش از او استادان بزرگ در این فن مانند عنصری و فرخی و امثال آنان بودند و مبنای قصیده را آنان نهادند و در فصاحت به پایه بلند رسیدند و سخن فارسی وسعت و وضوح پیدا کرد و برای استعمال سخنگویی مانند انوری بهتر آماده گردید . وی از کسانی بود که در زبان فارسی و لغت عربی ممارست تام داشت و شعرش تنها اثر قریحه نبود ؛ و هم در علوم حکمت و ریاضی و نجوم ماهر بود .

پس می توان گفت که در شعر انوری قصیده ، هم از حیث فصاحت لفظ و عبارت و ترکیب و هم از حیث پختگی و دقت معنی به کمال خود رسید . تغزل از قبیل تشبیب و وصف و تعشق در آغاز قصاید انوری بسیار نادر است و آیات ذیل از آن نادرهاست :

باغ سرمایه دگر دارد کان شد از بس که سیم وزر دارد

هیچ طفلی رسیده نیست در او که نه پیرایه دگر دارد
می‌نماید که از رسیدن عید چون دگر مردمان خبر دارد
طبع بر کارگاه شاخ نگر که چه دیبای شوشتر دارد
گل رعنا به یاد نرگس مست جام زرین به دست بردارد
گر ز بیجاده تاج دارد گل زبیدش ، ملک تاجور دارد
برای نمایاندن شیوه او ایانی به‌طریق ذیل از قصیده معروف او
نقل می‌شود :

باز این چه جوانی و جمال است جهان را
وین حال که نوگشت زمین را و زمان را
مقدار شب از روز فزون بود و بدل گشت
ناقص همه این را شد و کامل همه آن را
هم جمره بر آورد فرو برده نفس را
هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را
در باغ چمن ضامن گل گشت ز بلبل
آن روز که آوازه فکندند خزان را
اکنون چمن باغ گرفتار تقاضاست
آری بدل خصم بگیرند ضمان را
آهو به سر سبزه مگر نافه بینداخت
کز خاک چمن آب بشد عنبر و بان را
گر خام نبسته است صبا رنگ ریاحین
ازعکس چرا رنگ دهد آب روان را

ژاله سپر برف ببرد از کتف کوه
چون رستم نیشان به خم آورد کمان را
از غایت تری که هوا راست عجب نیست
گر خاصیت ابر دهد طبع دخان را
گر نایژه ابر نشد پاک بریده
چون هیچ عنان باز نییچد سیلان را
ور ابر نه در دایگی طفل شکوفه است
یازان سوی او از چه گشاده است دهان را
ور لاله نورسته نه افروخته شمع است
روشن زچه دارد همه اطراف مکان را
نی رمح بهار است که در معرکه کرده است
از خون دل دشمن شه لعل سنان را
شاهی که چو کردند قران بیلک و دستش
البته کمان خم ندهد حکم قران را
گر نور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم
بر قبضه شمشیر نشاندی دبران را
هر قطعه او را شهرتی بسزاست ، خاصه قطعانی که به نظر اخلاقی
سروده است ، اینک چندی از آن نقل می شود :

چهار چیز شد آیین مردم هنری
که مردم هنری زین چهار نیست بری
یکی سخاوت طبعی چو دستگاه بود
به نیکنامی آن را بیخشی و بخوری

دو دیگر آنکه دل دوستان نیازاری
 که دوست آینه باشد چو اندر او نگری
 سه دیگر آنکه زبان را به گاه گفتن زشت
 نگاه داری تا وقت عذر غم نخوری
 چهارم آنکه کسی کو به جای تو بد کرد
 چو عذر خواهد نام گناه از او نبری



آلوده منت کسان کم شو	تا یکشبه در وثاق تو نان است
ای نفس ، به رسته قناعت شو	کانجا همه چیز نیک ارزان است
تا بتوانی حذر کن از منت	کاین منت خلق کاهش جان است
در عالم تن چه می کنی هستی	چون مرجع تو به عالم جان است
شک نیست که هر که چیز کی دارد	و آن را بدهد طریق احسان است
لیکن چو کسی بود که نستاند	احسان آن است و بس نه آسان است
چندانکه مروت است در دادن	در ناستدن هزار چندان است



خواهی که بهین کار جهان کار تو باشد
 زین هردو یکی کار کن از هر چه کنی بس
 یا فایده ده آنچه بدانی دگری را
 یا فایده گیر آنچه ندانی زدگر کس



عادت کن از جهان سه فضیلت را	ای خواهی وقت هستی و هشیاری
زیرا که رستگار بدان گردی	امید رستگاری اگر داری

با هیچکس نگشت خرد همره کان هر سه را نکرد خریداری
در هیچ دین و کیش کسی نشنید هرگز از این سه مرتبه یزاری
دانی که چیست آن؟ بشنو از من رادی و راستی و کم آزاری



من توانم که نگویم بدکس درهمه عمر
توانم که نگویند مرا بد دگران
گر جهان جمله به بدگفتن من برخیزند
من و این کنج و به عبرت به جهان در، نگران
جز نکویی نکنم با همه گر دست دهد
که بر انگشت بیچند بدم بیخبران
نفس من بر تر از آن است که مجروح شود
خاصه از گپ زدن بیهده بی بصران
در تاریخ وفات انوری اختلاف است، احتمالاً در حدود ۵۸۳
ه. ق. وفات یافته است.

ازرقی

ابوبکر زین الدین ازرقی هروی پسر همان اسماعیل و راق است
که فردوسی در موقوع فرار چندی در خانه آن مرد در هرات اختفا جسته
بود. ازرقی منسوب بود به شمس التوله طغان شاه پسر البارسلان حاکم
هرات؛ و این شاهزاده، سلجوقی را در قصاید خود مدح کرد و در حضرت
او ترقی یافت و به اوج عزت رسید. دیوان اشعار دارد و گویا حکایت
معروف سندباد نامه یا قسمتی از آن را به نظم کشیده است. در میان اشعارش
قصاید و قطعات خوب توان پیدا کرد ولی خالی از تشبیهات غریب و

تکلفات نیست و در مبالغه و اغراق در حق ممدوح ، زبردست بود و در تشبیهات و کنایات و توصیف و تعریف ، گوی سخنگویی را بر بود ، برای مثال از سخن پردازی او اینك ایات ذیل از قصیده خوبی که در وصف عمارت و باغ طغان شاه ساخته و در آن داد هنر وصف را داده ، نقل می شود :

به فال همایون و فرخنده اختر
 به بخت موّقی و سعد موّقر
 به وقتی که هست اندر او فال خوبی
 به روزی که هست اندر او سعد اکبر
 به بزم نو اندر سرای نو آمد
 خداوند فرزانه شاه مظفر
 سخی شمس دولت گزین کُهِف مَلِک
 مَلِک بوالفوارس طغان شاه صفدر
 به باغی خرامید خسرو که او را
 بهار و بهشت است مولا و چاکر
 چمنهای او را ز نزهت ریاحین
 روشهای او را ز خوبی صنوبر
 به گاه بهار اندرو روی لاله
 به وقت خزان اندرو چشم عبهر
 درختانش از عود و برگ از زمرد
 نباتش ز مینا و خاکش ز عنبر

یکی برکه ژرف در صحن بستان
چو جان خردمند و طبع سخنور
نهادش نه دریا و کوثر و لیکن
به ژرفی چو دریا به پاکی چو کوثر
زپاکی چو جان وز خوبی چو دانش
ز صفوت هوا وز لطافت چو آذر
دوان اندرو ماهی سیم سیما
چو ماه نو اندر سپهر منور
به يك سوی این باغ خرم سرایی
پراز صفه و کاخ و ایوان و منظر
نگویم که عین بهشت است لیکن
بهشت است اندر سرای مکدر
ز بس نغزکاری چو باغ سلیمان
ز بس استواری چو سد سکندر
تصاویر او دهشت طبع مانی
تمائیل او حسرت جان آزر
همه سایه و صورت و شخص و ایوان
در آن برکه لاجوردین مصور
تو گویی مگر جام کیخسروستی
منقش درو شکل هر هفت کشور
بنا به حکایت نظامی عروضی در چهار مقاله ، روزی طغان شاه نرد
می باخت ، دوشش خواست ودویك درآمد و از این طالع خشمگین شد .

در این مورد ازرقی این رباعی گفت :
 گر شاه دوشش خواست دویک زخم افتاد
 تا ظن نبوی که کعبتین داد نداد
 آن زخم که کرد رأی شاهنشاه یاد
 در حضرت شاه روی بر خاک نهاد
 سال وفات ازرقی درست معلوم نیست ، گویا در هر صورت قبل از
 ۴۶۵ هـ . ق. اتفاق افتاده باشد .

ادیب صابر

شهاب الدین صابر بن اسماعیل را از ترمذ شمال خراسان نوشته اند .
 پدرش ادیب اسماعیل نام داشت . گویا در موقع رزمجویی سنجر با
 اتسز خوارزمشاه برای کسب اطلاع از مقاصد دشمن ، از طرف سنجر به
 نزدیکی اتسز فرستاده شده بود .

صابر تغزل و غزل را شیرین و موزون سروده است بطوری که
 این فن ، او را در میان بعضی از معاصرین خویش امتیازی می بخشید . از عشق
 شوریده وار سخن می راند و از اشعارش پیداست که دوستدار عشرت و
 نشاط و دم غنیمت شماری بوده است . با شعرای مشهور آن زمان مانند :
 رشید و طواط ، خاقانی ، عروضی ، سنایی ، انوری و دیگران مناسبات
 داشت و با بعضی مانند رشید مشاعره می کرد . با وجود عاشق پیشگی از
 اندیشه آخرت فارغ نبود و گذران بودن جهان و عجز و بیچارگی مردمان
 را یاد می آورد . از مرگ که حساب آخرین به دست اوست یاد می کند
 و می گوید :

جور ازین برکشیده ایوان است که در او مشتری و کیوان است

گرچه که سعد و گاه نحس دهد ورچه که رزق و گاه حرمان است
 زوجه نالی که چون تو مجبور است زوجه گویی که چون توحیران است
 نایب پرده های اسرار است پرده رازهای پنهان است
 دور او هرچه کرد و هرچه کند کرده کردگار کیهان است
 جان که جان آفرین به ما داده است ملک ما نیست بلکه مهمان است
 نزد برنا و پیر عاریت است مرگ در حق هردو یکسان است
 زندگی را زوال در پیش است زنده بی زوال یزدان است
 مرگ چون موم نرم خواهد کرد تن ما گر زسنگ و سندان است
 ای ترا خانه های آبادان خانه دینت سخت ویران است
 کار دنیات اگر فراهم شد کار عقبات بس پریشان است
 گفته اند اتسز را از کار صابر که گویا اخبار نهانی به سنجر می فرستاده
 و نسبت بدو سوء قصد داشته است ، خبر شد و او را به کیفر این کردار در
 جیحون غرق کرد (درمیانه سالهای ۵۳۸-۵۴۲ ه. ق.) .

رشید و طواط

رشیدالدین محمد بن عبدالجلیل بلخی ملقب به طواط در بلخ
 تولد یافت. وی از شعرای دربار خوارزمشاهیان بود و از شاهان این سلسله
 اتسز و ارسلان و تکش را درك کرد و به مناسبت جلوس تکش در سال
 ۵۶۸ ه. ق. رباعی زیر را ساخت :

جَدّت ورق زمانه از ظلم بشت عدل پدرت شکستها کرد درست
 ای برتوقبای سلطنت آمده چست هان تا چه کنی که نوبت دولت تست

عمده زمان شهرت این شاعر در دوره اتسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱ ه. ق.) بود و در واقع منشی درباری او محسوب می شد و عمری بستگی

به او داشت ، چنانکه خودگوید :

سی سال شد که بنده به صف نعال در

بوده است مدح خوان و تو بر تخت مدح خواه

در موقع جنگ سلطان سنجر سلجوقی با اتسز و محاصره هزار -

اسب ، رشید رباعی انوری را که آن را به واسطه تیر به لشکرگاه اتسز

پرش داده بودند چنین جواب داد :

گر خصم تو ای شاه شود رستم گردد يك خر ز هزار اسب تواند برد

بعد از فتح هزار اسب و شکست اتسز ، سنجر نخست به عزم تأدیب

رشید افتاد ، سپس وی را به شفاعت منتجب الدین بدیع بیخشود . وفات

رشید و طواط به سال ۵۷۳ هـ . ق . اتفاق افتاد .

اشعار رشید که در دیوانی جمع آمده غالباً عبارت است از

قصایدی که اکثر آنها در وصف جنگهای اتسز است و در آن میان اشعار

سنجیده و روان فراوان دارد ، ولی قسمتی از آنها متکلف و مصنوع است

و نظر شاعر در نظم غالباً به صنایع لفظی بوده است .

از قصاید مؤثر او یکی آن است که به مناسبت مسافرت از خوارزم

و دیدار مادر پیر و مشاهده حال زار و بی تابی او در موقع بازگشت

ساخته است . اینک ابیاتی از آن قصیده :

صدرا به فر تو که نهشتم به عمر خود

عرض کریم را به هوی در کف هوان

ز آنها نیم که بر در هر کس کنم قرار

همچون سگان ز بهریکی پاره استخوان

گر مال نیست هست مرا فضل بیشمار

ور سیم نیست هست مرا علم بیکران

بل فضل به مرا که بسی در شاهوار
 بل علم به مرا که بسی گنج شایگان
 خواهم شدن چوتیر از اینجاسوی عراق
 باقامتی ز بار عطای تو چون کمان
 مسکین ضعیفه والدۀ کنده پیر من
 برخود همی پیچد از این غم چو خیزران
 دارد سری گران ز دل و خاطری سبک
 دارد دلی سبک ز غم و اندهی گران
 جانش رسیده در کف تیمار من به لب
 کارش رسیده از غم تیمار من به جان
 چون تار ریسمان تن او شد تزار و من
 بسته کجا شوم به یکی تار ریسمان
 پوشیده رفت خواهم ازو کز گریستن
 بر بندد اشک دیده او راه کاروان
 یارب، چگونه صبر کند در فراق من
 آن طبع ناشکیب و آن شخص ناتوان
 شبهای تیره را ز بسی گفت خواهد او
 یارب، تو آن غریب مرا باز من رسان
 حالی شگفت دیده ام امروز من ازو
 والله که نیست هیچ خلاف اندرین میان
 شد ناگهان ز عزم من آگاه وز جزع
 خاشاک شد دو گوهر تابانش ناگهان

گر حق آن ضعیفه بیچاره نیستی

دردل مرا کجا بودی یاد خان و مان ؟

همو کتاب مشهوری به نام حدائق السحر در بدیع و صنایع شعری تألیف کرده است که در نثر فارسی دوره سلجوقی از آن بحث خواهیم کرد.

ظهیر فاریابی

ظهیرالدین ابوالفضل طاهر بن محمد فاریابی در قصبه فاریاب بلخ تولد یافت و از جوانی به شعر و ادب و تحصیل علوم پرداخت و مخصوصاً در زبان عربی و در علم حکمت و نجوم کسب معرفت کرد . خود گوید :

رکنهای سریر دانش من همچو ارکان عالم است چهار
تازی و پارسی و حکمت و شرع این دو اشعار دارم آن دو شعار
شعر من نیست زان بضاعتها که به يك جایگه شود پرگار
در بلاد ایران از نیشابور و مازندران و آذربایجان مسافرت
و سیاحت کرد و بسی از امرا و سلاطین زمان خود را ستود . از آن
جمله است حسام الدوله اردشیر از ملوک باوندی مازندران (۵۶۷-
۶۰۲ هـ . ق .) و طغان شاه حاکم نیشابور (۵۶۹ - ۵۸۱ هـ . ق .) و
محمد بن ایلدیز و قزل ارسلان و نصره الدین ابوبکر از اتابکان
آذربایجان .

از بعضی اشعارش چنین برمی آید که ظهیر در فشار ناداری می زیسته
و رنج سفر و غم و اندوه حضر او را می آزرده است .

ظهیر قصاید متین دارد که جمله در مدح است و گویا بر سر آن
بوده است که صنعت شعر انوری و خاقانی را که هر دو از معاصران وی

بودند مقابله نماید و الحق بعضی قصاید محکم و قطعات خوب و غزلهای شیرین ساخته است . دیوان اشعارش مضبوط است . بعضی مانند مجد همگر او را با انوری برابر شمرده اند .

ظہیر در اواخر عمر از مدیحه گوئی کناره جست و به سال ۵۹۸ هـ. ق. در تبریز درگذشت و در مقبره شعرا مدفون گشت .

جمال الدین اصفهانی

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی از معاصران خاقانی و نظامی یعنی از گویندگان قرن ششم هجری است . تولدش در اصفهان بود و اغلب روزگار عمر را در آنجا با زرگری و نقاشی و عاقبت با شاعری بسربرد . سفری به سوی آذربایجان و به شهر گنجه کرد و گویا در گنجه با نظامی ملاقات کرد ، چنانکه خود گفت :

چو شهر گنجه اندر کلّ آفاق ندیدستم حقیقت در جهان خاک
که رنگ خلد و بوی مشک دارد کلابش آب باشد زعفران خاک
ظاهراً مسافرتی نیز به مازندران کرده . از سوانح جسمانی او اینکه درد چشم شدید پیدا نمود و چشمش جوش درآورد . چنانکه در قطعه‌ای می‌گوید :

محروم مانده‌ام ز فواید به درد چشم
خود «الحریص محروم» در حق ماست راست
طفل بصر در آبله گشته است شیر خوار
صد بار بیش خورد تو گوئی که ناشتاست
در خون من شد آبله و من ز ابلهی
بر دیده می‌نشانمش این خود چه تویاست !

همچنین وی لکنت زبان داشت ، چنانکه از این ابیات پیداست :

گویند کج زبانم کج باش گو زبان

چون هست درمعانی و در لفظ استوا

طرف کلاه خوبان خودکج نکوتر است

ابروی زلف دلبر کج بهتر و دوتا

جمال الدین ، اصفهان را هم مدح می کرد و هم قدح ، ولی در

مقابل تعریض دیگران مانند مجیرالدین نسبت به اصفهان و مردم آن بس

زود رنج بود و سخت دفاع می کرد .

قصاید جمال الدین ، جمله در مدح شاهان و امیران و قضات و

دانشمندان و فقیهان است . وی گرچه فنون تشبیه و نغزکاری قدما را

کار بسته ولی سخن را ساده تر گفته است ، یعنی در قرائت شعر او که در

خودی خود فصیح است مانند اشعار خاقانی یا انوری احتیاج به فکر زیاد

نمی افتد و معمایی در کار نیست . قصایدش را معمولا بدون تغزل و تشبیب

بی درنگ بامدح ممدوح شروع می کند و وصف طبیعت هم در آن نادر

است . این چند بیت مثالی از آن نواذر است که سبك و لحن متقدمان در

آن پیداست :

اینك اینك نوبهار آورد بیرون لشکری

هر یکی چون نوعروسی در دگرگون زیوری

گر تماشا می کنی برخیز کاندر باغ هست

باد چون مشاطه ای و باغ چون لعبتگری

ازهر آن جانب که روی آرد زبس نقش بدیع

جبرئیل آنجا بگسترده است گویی شهری

لعبتان باغ پنداری ز فردوس آمدند
هر یکی در سر کشیده از شکوفه چادری
آسمان برفرق نرگس دوخت شش ترکی کلاه
بوستان درپای سوسن ریخت همسیم و زری
پر طوطی گشت گویی جامه هر غنچه‌ای
چشم شاهین گشت گویی دیده هر عبهری
باد اندر آب می‌پوشد به هر دم جوشنی
خاك از آتش نهد بر فرق لاله مغفري
هست هر شاخی بهزیبایی کنون چون طوطی
هست هر حوضی بهزیبایی کنون چون کوثری
لاله و نرگس نگر در باغ سرمست آمده
بر سر این افسری و برکف آن ساغری
در ضمن قصاید ، چند قصیده نیز در هرثیه امرا و بزرگان و
دانشمندان سروده است که به جای خود مؤثر و سوزناک می باشد.
همچنین آیات زیر عبرت انگیز است و ما را به علو طبع و معالی
و کشتن شهوات پست دعوت می کند :
به ذروه ملکوت آی ازین نشیمن خاك
که نیست لایق تخت ملوك تخت مغاك
به خاك باز ده این خاك روی علو گرای
که جان پاك سزا نیست جز به عالم پاك
محیط دور فلک چیست جسم سانی دود
بسیط روی زمین چیست گاو باری خاك

بهجان بمیر و بهدل زنده گرد و دایم مان
که جان زنده دلان را زمرگ ناید باک
بمیر و شاد بزی زانکه هردو نیست بههم
نشاط زندگی با تنگ چشمی اتراک
دریغ نیست که ضایع شود ز تو عمری
به جمع کردن مال و عمارت املاک
پندهای دیگر در دیوان شاعر نایاب نیست ، از آن جمله است
پند راجع به احترام پدر و مادر :
بشنو از من نصیحتی که ترا
کار هر دو جهان شود بنظام
بد نخواهی که باشدت هرگز
بد مکن خاصه با اولی الارحام
حق مادر نگاه دار و بترس
ز ایزد نوالجلال والاکرام
کانکه با مادر و پدر بد کرد
نبود جز همیشه دشمن کام
دور نیست شاعر کوشیده باشد تا موافق آنچه به دیگران پند
می دهد زندگی نماید و عالم با عمل گردد. مثلاً با وجود مدایح اغراق آمیز
که در سرتاسر دیوانش هست باز در مورد خود ، مستقل و صاحب نظر و
آزاده منش بوده و در برابر دونان گردن فرود نمی آورده . چنانکه خود
گفته است :

بدان خدای که بر خوان پادشاهی او
به نیم پشه رسد کاسه سر نمرود
که نزد همت من بس تفاوتی نکند
از آنچه چرخ به من داد یا زمن بر بود

نه خاک نیستی ام ز آتش غرور بکاست
 نه آب هستی در باد نخوتم افزود
 مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیک
 مذلت است تواضع به نزد سفله نمود
 از فیض وجود جمال الدین غیر از دیوان اشعار یکی نیز فرزند او
 کمال الدین است که از گویندگان بود و ذکرا و بیاید. وفات جمال الدین
 را در سال ۵۸۸ ه. ق. نوشته اند.

ابوالفرج رونی

ابوالفرج رونی از نامیان شرای دوره سلجوقی است. انتسابش
 به دربار غزنوی بود و ابراهیم بن مسعود (۴۵۰ - ۴۹۲ ه. ق.) و پسرش
 مسعود بن ابراهیم (۴۹۲ - ۵۰۸ ه. ق.) پانزدهمین و شانزدهمین شاهان
 غزنوی را مدح گفته است.

اصل او از «رونه» از قرای نزدیک نیشابور و مولد و منشأ او لاهور
 بوده است. با مسعود سعد معاصر بود و ممدوحان او را مدح کرد. قریحه
 لطیف داشت و سخن شناس و قصیده پرداز توانایی بود و با شرای زمان
 خود مشاعره و مرابطه می کرد، و سخن پردازان بزرگ عصر مانند انوری
 و مسعود سعد، وی را ستوده اند.

تغزل و تشبیب در قصاید او نادر و مدح او اغراق آمیز است و این
 مدیحه - که در ستایش سیف الدوله محمود بن ابراهیم غزنوی که در آن
 ایام از طرف پدر حکومت هندوستان داشت (و او همان است که مسعود
 سعد هم او را ستایش کرده) - از قصاید نادر اوست که با تغزل شروع شده است:

نوروز جوان کرد به دل پیر و جوان را
ایام جوانی است زمین را و زمان را
هر سال در این فصل بر آرد فلک از خاک
چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
گر شاخ نوان بود ز بی برگی و بی برگ
از برگ نوا داد قضا شاخ نوان را
بگرفت شکوفه به چمن بر گذر باغ
چونان که ستاره گذر کاهکشان را
آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد
از خنده دزدیده فرو بسته دهان را
این شاعر هم مانند هوشمندان دیگر در این جهان آفت خیز
غم انگیز ، خاطری آزرده داشته چنانکه گفته است:

گرددون ز برای هر خردمند	صد شربت جانگزا در آمیخت
گیتی ز برای هر جوانمرد	هر زهر که داشت در قدح ریخت
از بهر هنر در این زمانه	هر فتنه که صعب تر برانگیخت
جز آب دو دیده می نشوید	خاکی که زمانه بر رخم ریخت
بر اهل هنر جفا کند چرخ	توان ز جفای چرخ بگریخت

دیوان ابوالفرج رونی که چاپ شده است در حدود چهار هزار و
اندی بیت دارد .

وفات وی در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم اتفاق افتاد و
مسلماً تا سال ۴۹۲ هـ . ق. زنده بوده است.

سید حسن غزنوی

سید اشرف الدین حسن غزنوی ملقب به اشرف از واعظان معروف زمان خود بود و هزاران مردم به استماع و عطف او حاضر می شدند ، نیز طبع عالی شاعرانه داشت و غالباً بهرامشاه بن مسعود نوزدهمین شاه غزنوی (۵۱۱-۵۴۷ ه. ق.) و فتوحات او را مدح کرده است . گویا به واسطه نفوذ شهرتی که پیدا کرده بود و به مناسبت متهم بودنش به دوستی سیف الدین سوری که از دشمنان بهرامشاه بود مورد بی مهری سلطان واقع شد ، و ناچار از مسافرت گردید و سفر حج اختیار کرد و در بازگشت در بغداد مورد الطاف غیاث الدین مسعود بن محمد چهارمین شاه از سلجوقیان عراق (۵۲۹-۵۴۷ ه. ق.) شد . از این پس با تحولات زمان به همدان و از آنجا به خراسان رفت .

دیوان اشعار سید حسن به قول مجمع الفصحا پنج هزار بیت دارد . وفاتش به سال ۵۵۶ ه. ق. اتفاق افتاد و محل وفاتش به قول دولتشاه قریه آزادوار از ولایت جوین است . از قصاید مدحیه او یکی آن است که این بیت از آن در راحة الصدور آمده است :

ای خورده آسمان به یسارت بسی یمین

وی برده آرزو زمینت بسی یسار

و مطلع آن این است :

اکنون که تر و تازه بخندید نو بهار

ما و سماع و باده رنگین و زلف یار

و مدیحه دیگری است در حق سنجر که ابیات ذیل از آن است :

جهان را شاه فرخ پی چنین باید چنین باید
که خلق عالمی در سایه عدلش بیاساید
خجسته رای او از ملك راه فتنه بر بندد
مبارك روی او از خلق كار بسته بگشاید
چو دریا طبع او رادی کند اما غنی ماند
چو گردون كار او گردان بود، لیکن نفرساید
گاهی بر صفحه اقبال نقش خویش بنگارد
گاهی از آینه انصاف زنگ ظلم بزدايد
ولی را گر عطا باید عدو را گر خطا افتد
خدا و خلق داند کاین بیخشد و آن بیخشاید

سوزنی سمرقندی

محمد بن علی سوزنی که به دعوی خودش نسبش به سلمان فارسی می‌رسد در شهر نشف تولد یافت و در بخارا تحصیل علوم کرد . از شاعران معروف قرن ششم و در ردیف سایر گویندگان ماوراءالنهر و خراسان مانند رشیدی سمرقندی و مختاری غزنوی و رضی الدین نیشابوری و عمیق بخارایی و شمس طبسی از مداحان ملوک خانیّه یا افراسیابیّه آن سامان و نیز ستایشگر بزرگان و وزیران آنجا و خانواده‌های بزرگ مانند خاندان آل برهان بود .

شعر سوزنی سرتاسر به صفت سادگی و روانی متصف است. از خصایص سوزنی هزل است ؛ و همانطور که در جوانی از زندگی ناشایست خودداری نکرده در سخن نیز بسا از حدود عفت بیرون رفته ولی از لحاظ فن، مهارت نشان داده است . اشعاری مانند این بیت :

در این جهان که سرای غم است و تاسه و تاب
چو کاسه بر سر آیم و تیره دل چو سراب
گواهی می‌دهد که عیش و نوش این جهان اورا خوشبخت نکرد
و غبار غم را از صفحه دلش نسترد .
در ضمن اشعارش گاهی ما را به کسب هنر دعوت می‌کند و
می‌گوید :

اندر جهان چو بی‌هنری عیب و عار نیست
با فخر و با هنر زی و بی‌عیب و عار باش
فخر از هنر نمای و به اهل هنر گرای
وز عیب و عار بی‌هنری بر کنار باش
ایات زیر قدرت مضمون‌یابی اورا نشان می‌دهد :
شکسته زلفا عهد وصال من مشکن
چو زلف خود مکن از بار هجر قامت من
ز آب و آتش چشم و دلم رمیده مشو
که آب و آتش من دوست داند از دشمن
چو سرو و ماه خرامان به نزد من باز آی
که ماه و سرو منی مشک زلف و سیم بدن ...
وفات سوزنی در سال ۵۶۲ یا ۵۶۹ ه. ق. اتفاق افتاد .

عبدالواسع جبلی

عبدالواسع جبلی از غرستان بود و به همین جهت اورا جبلی
نامیده‌اند . قصاید و غزلیاتی ساخته‌است . وی از جمله پیشروان بزرگ
تغییر سبک سخن در نیمه اول قرن ششم هجری است و به کلام آراسته مصنوع

و افزودن پیرایه‌های لفظی بر زیورهای معنوی توجه داشت. وی ذوبلاغتین بود و اشعار ملمع نیز خوب می‌گفت .

طغرل تگین محمد را که در ۴۹۰ هـ . ق . به خوارزم استیلا یافت و نیز سلطان سنجر سلجوقی و بهرامشاه غزنوی را مدح کرد . وفات او را در ۵۵۵ هـ . ق . نوشته‌اند، در هر صورت به فحوای قصاید خودش به سال ۵۵۴ هـ . ق . زنده بوده است .

عبدالواسع نیز مانند همکاران خود که نظر دقیق و قلب رقیق دارند و ستمکاریها و کوته‌نظریهای بشرآنان را سخت می‌آزارد از خیانت ابنای زمان و خواری دانشمندان بدینگونه توان و نالان است :

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا

وزهر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه

شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا

گشته است بازگونه همه رسمهای خلق

زین عالم نهره و گردون بیوفا

هر عاقلی به زاویه‌ای مانده ممتحن

هر فاضلی به دایه‌ای گشته مبتلا

با یکدیگر کنند همی کبر هر گروه

آگاه نه کزان نتوان یافت کبریا

هرگز به سوی کبر نتابد همی عنان

۱-۰-۰

هرك آیت نخست بخواند زهله آتی

با این همه که کبر نکوهیده عادت است
آزاده را همی ز تواضع رسد بلا
آمد نصیب من ز همه مردمان دوچیز
از دشمنان خصومت و از دوستان ریا

مختاری غزنوی

سراج الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی نیز از قصیده‌گویان
قرن ششم بشمار است. وی به دربار ارسلان شاه بن کرمان شاه (۴۹۴-
۵۳۵ ه. ق.) صاحب کرمان و سلطان ابراهیم بن مسعود (۴۵۰-۴۹۲ ه.
ق.) و مسعود بن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸ ه. ق.) از سلاطین غزنوی انتساب
داشت و آنان را مدح می‌کرد. غیر از قصیده در اقسام دیگر شعر هم
دست داشت و ترجیع بندهای خوب می‌ساخت. يك مثنوی داستانی
نیز به نام شهریارنامه بدو منسوب است و در آن اقتفا به استاد فردوسی
کرده و در نظم آن سه سال رنج برده و نام مسعود بن ابراهیم را آورده و
گفته است:

سه سال اندرین رنج برداشتم سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم
گل باغ و بستان محمود شاه جهانجوی بخشنده مسعود شاه
وفات مختاری در غزنه به سال ۵۴۴ یا ۵۴۹ ه. ق. اتفاق افتاد.

قصاید مختاری معمولاً متین و شیوا و موزون و متناسب است و
نشان می‌دهد که شاعر با قریحه نقاد و خاطر وقاد کلمات و ترکیبات را
نیک سنجیده است، و در وصف طبیعت و تشبیهات فنی و لطف قیاس
اشعاری ساخته و هنرنمایی کرده است. از آن جمله در یکی از قصایدش
این ابیات لطیف آمده:

شاخ مرصع شد از جواهر الوان

شخ تل یاقوت شد ز لاله نعمان

ابر گهرهای گل بسفت همانا

خورده الماس گشت قطره باران

حوض ز نیلوفر و چمن ز گل سرخ

کوه نشابور گشت و کان بدخشان

بود گل ناشکفته بر صفت دل

باز چو بشکفت گشت بر صفت جان

آهو از بس که بر ریاحین غلتد

سبزه و سنبل چرد هم از کتف و ران

باغ چومیدان آبکینه شد از خوید

برگ شکوفه ز باد تخت سلیمان

انجیل آغاز کرد بلبل بر گل

چون ز بنفشه بدید حالت رهبان

شب همه شب کبک زعفران چرد از کوه

روز همه روز از آن بگردد خندان

چون شبهی داشت مرغزار به دریا

لاله بر اطراف او برست چو مرجان

گویی در پیش آفتاب نهادند

آینه در سایه های برگ درختان

در این وصف تشبیهات و لطیفه های نادری نظیر مضمون بیت اخیر

بکار رفته است که نسبت به معمول تازگی دارد و شاید از ابتکارات طبع

خود شاعر باشد. دیوان مختاری به اهتمام جلال‌الدین همایی استاد دانشگاه بچاپ رسیده است.

عمیق بخارایی

شهاب‌الدین عمیق بخارایی در اواسط قرن پنجم تولد یافت و در بلاد ماوراءالنهر شهرت داشت. در مدح ابوالحسن شمس‌الملک نصر بن ابراهیم (۴۶۵-۴۷۲ ه. ق.) از ملوک افراسیابیه یا ایلک‌خانیان قصایدی ساخته است و مخصوصاً به دربار خضرخان از شاهان همان سلسله تقرب پیدا نمود و لقب امیرالشعرایی یافت. وی عمر طویل کرد و در حدود سال ۵۲۴ ه. ق. دچار ضعف پیری شد، چنانکه در آن سال سلطان سنجر به واسطه فوت دختر خود او را برای سوگواری و مرثیه‌گفتن احضار نمود و او از ضعف پیری رفتن نتوانست.

در نمودن ضعف خود این ابیات را که در صنعت اغراق و تشبیه و نازک‌کاری نظیرش در اشعار شعرا کم است بسرود :

اگر موری سخن گوید وگر مویی روان دارد
من آن مور سخنگویم من آن مویم که جان دارد

اگر مرآب و آتش را مکان ممکن بود مویی
من آن مویم که هم طوفان و دوزخ در میان دارد

اگر با مور و با مویی شب و روزی شوی هم‌ره

نه مور از من خبر یابد نه موی از من نشان دارد

از اشعار خوب عمیق قصیده‌ای است که در مدح ابوالحسن شمس-

الملک نصر بن ابراهیم سروده است و ابیات ذیل از آن است :

خیز ای بت بهشتی و آن جام می ییار

کاردی بهشت کرد جهان را بهشت وار

نقش خورنق است همه باغ و بوستان

فرش ستبرق است همه دشت و کوهسار

وین چون بهارخانه چین پر ز نقش چین

و آن چون نگارخانه مانی پر از نگار

آن افسر مرصع شاخ سمن نگر

وین پرده موشح گلهای کامکار

این چون عذار حور پراز گوهرین سرشک

و آن چون بساط خلد پر از عنبرین نثار

گلبن عروس وار بیاراست خویشتن

وابرش مشاطه وار همی شوید از غبار

آن لاله بین نهفته درو آب چشم ابر

گویی که جامهای عقیق است پر عقار

یا لعبتان باغ بهشتی شدند باز

آراسته به درّ و گهر گوش و گوشوار...

این چند بیت قدرت وصف و صنعت ترکیب کلمات موزون و هنر

تشبیهات لطیف را چنانکه فن قصیده سرایی در آن زمان اقتضا می کرد

بخوبی نمودار می سازد. بطور کلی این شاعر اشعار شیرین و روان و

گاهی سوزناك سروده و قطعات مؤثر از او باقی است. از شعرای

معاصرش، انوری اورا استاد سخن نامیده و رشید و طواط به قول او استشهاد

کرده است. در صحبت از عمیق نباید فراموش کرد که وی در شعر مویه

و مریه استاد بوده و این طرز را به کمال مهارت بکار برده است . برای نمونه دو بیت ذیل از آنچه به مناسبت مرگ دختر سلطان سنجر ساخته است نقل می شود :

هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان

رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان

هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر

بی آب ماند نرگس آن تازه ارغوان

وفات عمیق را به سال ۵۴۳ ه. ق. نوشته اند .

گویندگان آذربایجان

آذربایجان در قدیم شامل قطعۀ بزرگتر از این که هست بود ، و در حدود سه هزار سال پیش نخستین دولت بزرگ ایرانی یعنی دولت ماد در آنجا تشکیل یافت. زبان مادی نوعی زبان ایرانی و نژاد مادیها نیز ایرانی بود . آذربایجان از مراکز عادات و رسوم و دین ایرانی شمرده می شود ، و زرتشت پیامبر قدیم ایران در آذربایجان بدنیا آمد. آذربایجان همواره پاسبان و نگهبان ایران بوده و در حملات یونان و روم و عرب و ترك و هم در اعصار اخیر سینۀ خود را برای نگهداری کشور سپر ساخته است . در تاخت و تاز اسکندر یعنی قرن چهارم پیش از میلاد شهر بان آذربایجان آثر پانی و به تلفظ امروز آذرباد یا آذربد نام داشت (چنانکه می دانیم آذربد یا نگهبان و سرپرست آتش در حقیقت يك عنوان دینی زرتشتی و يك نام ایرانی است) و از آن زمان آثر پانیگان یعنی منسوب به آذربد یا محل آذربد نام گرفت. شکل و تلفظ کنونی آذربایجان صورت معرب همان کلمه یعنی آذربادگان است .

آذربایجان گذشته از آنکه در اعصار پیش از اسلام مرکز تمدن ایرانی بود، در قرون اسلامی نیز اهمیت خاصی داشت و نه تنها نهضت‌های مهم ملی ایرانی از نهضت خرم دینان تا نهضت صفویان از آنجا سرزد بلکه دانشمندان و بزرگان در عالم اسلام و ادبیات ایران از آن سرزمین ظهور کردند و بخصوص گویندگانی پیدا شدند که در سخن فارسی در ردیف اول قرار گرفتند و شهرتی بسزا بهم رسانیدند، و اینک از نمایان آنان که در دو قرن مورد بحث ما سخن‌آرایی کرده‌اند یعنی خاقانی و مجیر بیلقانی و فلکی شروانی و نظامی در اینجا نام برده می‌شود. در مطالعه اشعار این بزرگان دیده می‌شود که گویندگان این سامان سبکی خاص داشته‌اند و لغتها و ترکیباتی بکار برده‌اند که در آثار شاعران خراسان کمتر پیدا توان کرد و چنین می‌نمایاند که شیوه فارسی بومی است.

خاقانی شروانی

افضل‌الدین بدیل بن علی خاقانی از سخنگویان نامی و قصیده - سرایان درجه اول ایران است که در اوایل قرن ششم هجری تولد یافت. نام پدرش علی بوده و شغل درودگری یا تجاری داشته است، چنانکه گوید:

به‌خوان معنی‌آرایی، براهیمی پدید آمد

ز پشت آزر صنعت، علی نجار شروانی

محل تولد استاد شهر شروان از نواحی آذربایجان بوده است. در

قصیده معروف شکوایی با مطلع:

قلم بخت من شکسته سر است موی بر سر ز طالع هنر است

چنین گوید :

عیب شروان مکن که خاقانی هست از آن شهر کاتبداش شراست
عیب شهری چراکنی به دوحرف کاول شرع و آخر بشر است
مادر خاقانی از خانواده های عیسوی آن سامان بود و مذهب
عیسوی نسطوری داشت ، و سپس اسلام آورد ، چنانکه در تحفه العراقین
آمده :

کارم ز مزاج بد نرستی گر نه دعوات مادرستی
نسطوری و موبدی نژادش اسلامی و ایزدی نهادش
پس کرده گزین به عقل و الهام بر کیش کشیش دین اسلام
شاعر در کار معیشت تنگدستی داشت ، و در اوایل بر سفره پدر و
پس از مرگ او که نابهنگام وقوع یافت به یاری مادر که از راه پیشه
طبّاخی و جولا هگی و سعی و کوشش می زیست محتاج بود. در این معنی
در تحفه گوید :

از برّ خلائقم سبکبار بر مایده علیّ نجّار
و در اشاره به مادر گوید :
هستم ز پی غذای جانور طبّاخ نسب ز سوی مادر
و در قطعه مؤثری که به یاد نوازشهای مادر خطاب به خود سروده
چنین گفته است :

ای ریزه روزی تو بوده از ریزش ریسمان مادر
خو کرده به تنگنای شروان با تنگی آب و نان مادر
زیر صلف کسی نرفته جز آن خدای و آن مادر
افسرده چو سایه و نشسته در سایه دوکدان مادر

ای باز سپید چند باشی محبوس به آشیان مادر
 شرمت ناید که چون کبوتر روزی خوری از دهان مادر
 تا کی چو مسیح بر تو بینند از بی پدري نشان مادر
 شاعر نه تنها روزی فراخ نداشت بلکه در تنگنای شروان دلی
 شاد نصیبش نبود و از وجود دوستان مونس نیز محروم بود؛ و در قصیده‌ای
 به مطلع :

کار من بالا نمی‌گیرد درین شیب بلا
 در مضیق حادثاتم بسته بند غنا
 از این حال چنین یاد می‌کند :

با که گیرم انس کز اهل وفا بی‌روزیم
 روزی من نیست، یا خود نیست در عالم وفا
 درهمه شروان مرا حاصل نیامد نیم دوست
 دوست خود ناممکن است ای کاش بودی آشنا
 مربی و سرپرست عمده خاقانی همانا عمّ او کافی‌الدین عمرین
 عثمان بود که در پزشکی و فلسفه دست داشت، او را بادانش و ادب پرورش
 داد؛ و شاعر در مواردی چند از وی و مهربانیهای وی یاد می‌کند و از
 آن جمله در تحفه گوید :

من فایده جوی و او مفیدم عم بوده مدرّس و مُعیدم
 زندگی شاعر بطور کلی توأم با کامیابی و سرور نبوده؛ در جوانی
 گرفتار تنگدستی و در تمام دوره زندگی از نداشتن دوستان یکدل که
 هنگام غم و اندوه یار خاطر باشند اندوهگین بود. در عهد صباوت از
 وجود پدر و در بیست و پنج سالگی از سرپرستی و نوازش عم خود محروم

شد و در سال ۵۷۱ ه. ق. پسر بیست ساله او رشیدالدین این جهان را
بدرود گفت و داغ در دل پدر نهاد ، خود گوید :

دریغ میوهٔ عمرم رشید کز سر پای
به بیست سال برآمد به یک نفس بگذشت
مرا ذخیره همین یک رشید بود از عمر

نتیجهٔ شب و روزی که در هوس بگذشت
سپس غم مرگ همسر به دردها و غمهای دیگر افزوده گشت چنانکه
گوید :

پسر داشتم چون بلند آفتابی ز ناگه به تاری مغاکش سپردم
به درد پسر مادرش چون فروشد به خاک آن تن دردناکش سپردم
بماندم من و ماند عبدالمجیدی ودیعت به یزدان پاکش سپردم
گذشته از اینها شاعر به واسطهٔ آزادگی طبع و خودداری از خدمت
کورانه و عاجزانهٔ دیوانی و میل به مسافرت و رغبت به دیدن اطراف جهان
و اوصاف مردمان و مدح امیران دیگر، و بدتر از اینها به حکم سعایت
حاسدان ، خشم ممدوحان خود یعنی خاقان اکبر منوچهر و پسر او
خاقان کبیر ابوالمظفر اخستان را نسبت به خود جلب کرد .

میل به مسافرت و شکایت از شروان در موارد متعدد از سخنش
محسوس است ، بخصوص شوقی برای زیارت مکه و خراسان داشته است
و گویا ممانعتی بعمل می آمده ، چنانکه از اشعارش پیداست . چندی نیز
به حکم اخستان بن منوچهر در حدود سال ۵۷۰ ه. ق. به زندان افتاد .

بیشتر شکایت او در زندگی از حسد مردمان و شناخته شدن قدر
و ارزش شاعر است . او را در همهٔ عمر همتی بلند ، زنده داشته است

ولی همتش بیشتر از مقامش بوده و از این تضاد رنج می کشیده است چنانکه از این قطعه پیداست :

نه همت من به پایه راضی است نه پایه سزای همتم هست
یارب چو ز همت و ز پایه نگشاید کار و نگذرد دست
یا پایه چو همتم بر افراز یا همت من چو پایه کن پست
خاقانی گذشته از مسافرت تاری در حدود سال ۵۵۱ ه. ق. به زیارت مکه معظمه نایل آمد و در این سفر قصیده ای شیوا که نماینده سبک او هم هست در مدح بیت الحرام ساخت که مطلع آن این است :

صبح از حمایل فلك آهیخت خنجرش

کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش
گفته اند این قصیده را که با تجدید مطلع ۱۵۹ بیت است خواص مکه به آب زر نوشتند .

در ضمن قصیده از جمال الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل که مکه را تعمیر کرده بود یاد کرده و گوید :

شکر جمال گوی که معمار کعبه اوست

یارب چو کعبه دار عزیز و معمرش

همین جمال الدین او را در بازگشت از مکه به بغداد که در سال ۵۵۲ ه. ق. اتفاق افتاد به حضور خلیفه المقتفی ^۱ لَا مَرَّ لِلَّهِ مَعْرِفِی کرد و خلیفه او را معزز داشت و شغل دبیری فرمود؛ ولی او که از بغداد و بغدادیان رنجیده خاطر بود نپذیرفت و به میهن خود ایران برگشت. در این مسافرت و مسافرت دومی که باز به مکه نمود سبک زندگی و رفتار تازیان و مشاهده آثار خرابه ایوان مداین در سواحل دجله فکر شاعر را سخت

تحريك نمود و قصیده معروف مداین را بسرود . بطور خلاصه توان گفت خاقانی يك زندگى بی آرام و پررنج و دشواری داشت و جهان به مرام او نمى ساخت و او را كه پیروى از مسلك دینى و اخلاقى مى كرد و وفا و راستى از مردم مى خواست روزگار آسایش و فراغت خاطر رو نمى آورد .

وفات خاقانى در حدود ۵۹۵ ه . ق . در تبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبرة الشعرا كه در شمال شهر در كوى سرخاب واقع بود مدفون گردید .

قصاید خاقانى اغلب دور و دراز و دارای تجدید مطلع و اوزان طویل و بیشتر به طرز ردیف است ، و معمولاً شاعر در مطلع ، ورود به مقصود مى كند و گاهى تغزلى و تشبیبى بكار مى برد و با شرح جلوه صبح و طلوع مهر منیر یا عشق یا وصف طبیعت آغاز مى كند .

تصویر فجر و وصف بامدادان و ظهور آفتاب تابان بخصوص مورد نظر او بوده است و این صفت در بسى از قصاید او هویدا است ، نظیر این قصیده :

دست صبا بر فروخت مشعله نو بهار
مشعله دارى گرفت كوكبه شاخسار
ز آتش خورشید شد ناقة شب نیم سوخت
قوت از آن یافت روز خوش دم از آن نو بهار
خانه ما نیست طبع ، چهره گشای بهار
نایب عیسی است ماه رنگرز شاخسار
در نظم مثنوى تحفة العراقین نیز درخشیدن بامگاه دیده نور -

پرست شاعر را جلب کرده و خطابه‌هایی نسبت به آفتاب سروده است که اینک نمونه و نخبه‌ای از آن را که شاعر در موقع گرفتگی و اندوه و شاید در زندان گفته می‌آوریم :

ای مهر دهان روزه داران	جانداروی علت بهاران
ای کعبه رهرو آسمان را	وی زمزم آتشین جهان را
از سهم تو در نقاب خضرا	مستوری صد هزار رعنا
زر پاشی و ناگشاده گنجی	تب داری و ناکشیده رنجی
که راست گهی کج اندر آبی	که تیز دوی و در سرایی
در قصر شهان بسی نپایی	زی بنگه لولیان گرای
روشن به تو چشم شاه و درویش	جود تو ز فیض آسمان بیش
ای رنگ آمیز این گهرها	وی از تو گزارش صورها
آن نور که بی دریغ باری	از خاقانی دریغ داری
این شیوه نه شرط دوستان است	این سنت و فعل دشمنان است
شروان ز تو گرم و روشن اوقات	من در گور سرد سرد ظلمات
نه هم نفسی نفس گشایم	نه خوش سخنی هوس زدایم
تو گر چه درخشها نمایی	روزی نکنی گره گشایی
بر روزن من نتایی از خشم	نه در دل من ز غرغه چشم
نی‌نی غلط است هرچه گفتم	راه هوس است هرچه سقتم
صبح است سوی تو عذر خواهم	صبح است شفیع این گناهم
صبح آینده‌دار تازه روی است	صبح از سر صدق راستگوی است
در ذکر خصایص شعری و خواص اخلاقی خاقانی ، نباید لطف	
ضمیر او را در منعکس ساختن وقایعی که در کشورش ایران روی می‌داد	

فراموش کنیم ؛ از آن جمله حادثهٔ اسف‌انگیز هجوم ترکان غز بود که در حدود ۵۴۹ ه. ق. در خراسان اتفاق افتاد و ویرانیه‌ها روی داد و جانها باخته شد و بزرگانی مانند امام محمد یحیی شهید شدند ، و قلب شاعر در این مصایب ناگوار سخت متأثر گردید و ناله‌ها کرد و قصیده‌ها سرود که از آن جمله است قصیده‌ای به این مطلع :

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد...

همین قلب حساس بود که چون در سفر مکه و زیارت بغداد ویرانه‌های کاخ شاهی ساسانیان را که شکسته نمونهٔ جاه و شکوه دیرین ما بود از دریچهٔ چشم‌جویان و گریان شاعر یعنی يك سخنگوی صاحب‌دل ایران نگریست ، این سخنان عبرت‌بار را گفت :

هان ای دل عبرت‌بین ، از دیده عبرت‌کن هان

ایوان مداین را ، آینهٔ عبرت دان

يك ره ز لب دجله ، منزل به مداین کن

وز دیده دوم دجله ، بر خاک مداین ران

خود دجله چنان گرید ، صد دجلهٔ خون‌گویی

کز گرمی خونا بش ، آتش چکد از مرگان

بینی که لب دجله ، چون کف به دهان آرد

گویی ز تف آهش ، لب آبله زد چندان

از آتش حسرت بین ، بریان جگر دجله

خود آب شنیدستی ، کاتش کندش بریان

بر دجله گری نو نو ، وز دیده زکاتش ده
گرچه لب دریا هست ، ازدجله زکات استان
گر دجله درآمیزد ، باد لب و سوز دل
نیمی شود افسرده ، نیمی شود آتشدان
تا سلسله ایوان ، بگسست مداین را
در سلسله شد دجله ، چون سلسله شد پیچان
که که به زبان اشك ، آواز ده ایوان را
تا بوکه به گوش دل ، پاسخ شنوی ز ایوان
دندانۀ هر قصری ، پندی دهدت نو نو
پند سر دندانۀ ، بشنو ز بن دندان
گوید که تو از خاکی ، ما خاک تویم اکنون
گامی دوسه بر ما نه ، اشکی دوسه هم بفشان
از نوحه جغد الحق ، ماییم به درد سر
از دیده گلایی کن ، درد سر ما بنشان
آری چه عجب داری ، کاندر چمن گیتی
جغد است پی بلبل ، نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم ، این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران ، تا خود چه رسد خذلان
گویی که نگون کرده است ، ایوان فلك و ثرا
حكم فلك گردان ، یا حكم فلك گردان
بر دیده من خندی ، کاینجا زچه می گرید
خندند بر آن دیده ، کاینجا نشود گریان

این است همان ایوان ، کز نقش رخ مردم
 خاک در او بودی ، دیوار نگارستان
 این است همان درکه ، کو را زشهان بودی
 دیلم ملک بابل ، هندو شه ترکستان
 این است همان صفه ، کز هیبت او بردی
 بر شیر فلک حمله ، شیر تن شادروان
 پندار همان عهد است ، از دیده فکرت بین
 در سلسله درکه ، در کوکبه میدان
 هست است زمین زیر ، خورده است به جای می
 در کاس سر هرمز ، خون دل نوشروان
 کسری و ترنج زر ، پرویز و تره زرین
 بر باد شده یکسر ، با خاک شده یکسان
 پرویز به هر خوانی ، زرین تره گستردی
 کردی ز بساط زر ، زرین تره را بستان
 پرویز کنون گم شد ، زان گمشده کمتر گو
 زرین تره کو بر خوان؟ رو «کم تر کوا» بر خوان
 خاقانی ازین درکه ، دریوزه عبرت کن
 تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان

مجیرالدین بیلقانی

از گویندگان آذربایجان در این عصر یکی نیز مجیرالدین بیلقانی
 است . بیلقان در شمال آذربایجان از شهرهای ایران و از توابع شروان
 است . تفصیلی از زندگی این شاعر در دست نیست . وی از قصیده سرایان

توانای خوش لحن بود و از امرای آذربایجان شمالی سیف‌الدین ارسلان نامی را ستوده و در باقی ستایشگر ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک‌شاه از سلجوقیان عراق (۵۵۵ - ۵۷۱ ه. ق.) و اتابک ایلدگزر (۵۵۵ - ۵۶۸ ه. ق.) و پسرانش جهان پهلوان محمد بن ایلدگزر (۵۶۸ - ۵۸۱ ه. ق.) و قزل ارسلان عثمان بن ایلدگزر (۵۸۱ - ۵۸۷ ه. ق.) از اتابکان آذربایجان بوده است .

مجیرالدین شاگرد خاقانی بوده است ولی بعد برضد استاد برخاست و همچنانکه خاقانی استاد خود ابو العلاء منجوی را هجو کرد مجیر نیز خاقانی را هجو نمود ؛ و نیز با اغلب شاعران معاصر خود مناظره و معارضه داشت و بیشتر آنان در حق وی نارواییهایی کرده اند .

شاعر گذشته از اینکه معروض اینگونه نارواییها بود و حسودان و بدخواهان او را می‌آزردند از حیث معیشت هم در تنگنا می‌گذراند و طالع به او روی خوش نمی‌نمود، چنانکه برخی از قصایدش این حقیقت را می‌رساند ، از آن جمله قصیده‌ای است که آنرا با مطلع :

هر شب که سر به جیب تحیر فرو برم

ستر فلک بدرم و از سدره بگذرم

آغاز می‌کند ، و در آن از فقر و رنج زندگی و طعنه خسیسان سخن می‌راند و مرگ را به بار منت ترجیح می‌دهد . قصیده ذیل هم بر همین روش است :

تا دستخوش جهان شدم من	در دست قناعتم ممکن
خود را به هزار فن گسستم	از همدمی جهان پر فن
بی‌سر بزم چو مردم چشم	با مردمی از همه جهان من

بر بابزنم چو مرغ آزاد	از دانه دل شدم مسمن
محنت شوم سپر ز محنت	کاهن شود آینه ز آهن
شبدوست از آن شدم که در شب	خورشید نتابدم به روزن
گرشمع فلک بسازم قوت	چون شمع کنم نواله از تن
از خود ز برای خود بسازم	مانده عنکبوت مسکن
حلوای زمانه چون خورم کو	خونی است فشرده از تن من
شادم که شده است گردن دهر	از گوهر نظم من مزین
سنگ سخن از مجرّه بگذشت	تا یافت به طبع من فلاخن

دور نیست که در مضمون این بیت آخر شاعر قصیده نونیّه منوچهری را در نظر داشته باشد. در موارد دیگر هم شاعر درباره رنجیدگی خود و حسد حاسدان و ستمکاری فرزندان آدم و زیبایی سخن وجودت طبع روان خود سخن می گوید. در سال وفات شاعر اختلاف است و از آنچه گفته اند سنه ۵۸۶ هـ. ق. به نظر درست می نماید.

فلکی شروانی

از گویندگان آذربایجان در این عصر یکی هم ابوالنظام محمد فلکی شروانی است که در اوایل قرن ششم در قصبه شماخی شروان تولد یافت. تحصیلات وی مرتّب بود و بخصوص در علم نجوم دست داشت و گویا از همین جهت به فلکی ملقب گردید، و به قول یکی از تذکره نویسان او را در نجوم کتابی بوده است. ظاهراً فلکی تمام روزگار حیات خود را در شهرستان شروان و در دربار شروانشاهان بخصوص خاقان اکبر منوچهرین فریدون بسر برده، چنانکه او را در قصاید خود مکرر ستوده است، افسوس که این شاعر نیز مانند خاقانی مدّتی

زندانی گشت ، چنانکه در اشعار خود از این ناکامی می نالد ، بویژه در قصیده ای به مطلع :

هیچکس چاره ساز کارم نیست چه کنم بخت سازگارم نیست
از ستم روزگار شکوه می کند . وی نیز مانند خاقانی دوست صمیمی در
موطن خود نداشته چنانکه در ضمن قصیده مذکور گفته است :

زین دیارم نژاد بود و لیک هیچ یار اندرین دیارم نیست
وفات او را در سال ۵۸۷ ه. ق. نوشته اند .

فلکی قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مسمط ساخته است و
باینکه عده اشعار دیوان او را تا ۷۰۰۰ نوشته اند ولی آنچه چاپ شده
و به دست است به دوهزار بیت نمی رسد .

شعر فلکی نسبت به شعر هم زمانان و هم دیاران خود مانند خاقانی
بس ساده و روان است و جنبه ابتکار و تصرف در آن کم ولی سخنش
شیرین و جذاب و روان است . معمولاً قصیده ساخته و در اغلب قصاید
تغزل بکار برده است ، و در این قصاید بیشتر از می و معشوق سخن
می راند و در وصف فنی مبالغه کرده و بدیعه گوئی را بیشتر می پسندیده
است . با این همه در بین اشعار فلکی شعر ازدل برآمده و ساده کم نیست
و نمونه آن قصیده زیر است که تأثیر فراق را در دل شاعر نشان می دهد :

سودازده فراق یارم	بازیچه دست روزگارم
ناچیده گلی ز گلبن وصل	صد گونه نهاد هجر خارم
بی آنکه شراب وصل خوردم	از شربت هجر در خمارم
اندیشه دل نمی گذارد	یک لحظه مرا که دم بر آرم
توانم گفت کز غم دل	ایام چگونه می گذارم

ای دل که زدست توچه دارم	از بهر خدای را نگویی
یکباره تباه گشت کارم	یکباره سیاه گشت روزم
وین تخم امید چند کارم	این جامه صبر چند پوشم
من کشته صبر و انتظارم	کارم همه انتظار و صبراست
غم دارم و نیست غمگسارم	دل دادم و رفت دلنوازم
عیدم چه بود چون نیست یارم	عید آمد و شد جدا ز من یار
گفتن به زبان همی نیارم	ای آنکه ز بیم خشم نامت
بر هر چه دو دیده برگمارم	جز نقش خیال تو نجویم
امروز مرا که سخت زارم	دریاب ز بهر روز فردا

نظامی

حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی در حدود سال ۵۳۵ ه. ق. در شهر گنجه از حوالی آذربایجان تولد یافت . راجع به گنجه در اشعارش اشارت بسیار است ، از آن جمله گفته :

نظامی که در گنجه شد شهر بند مباد از سلام تو نابهرمند
در آن عصر آذربایجان و حوالی آن مرکز حکومت سلاله های مختلف بود ، مخصوصاً اتابکان آذربایجان و موصل همچنین شروانشاهان در آن اوان شهرت داشتند و با دولت سلجوقی مؤتلف بودند . نظامی قسمت بزرگ عمر خود را در موطن خود گنجه صرف کرد و مسافرت مهمی ننمود و ظاهراً يك بار به امر و احضار اتابك قزل ارسلان سفری به تبریز کرد .

چنانکه از اشعار و اخبار این شاعر خوش طبع سخن سنج برمی آید وی به رسوم ظاهر چندان وقعی ننهاد ، و با اینکه بعضی

از سلاطین سلاله‌های مذکور را ستود و آنان هم جانب او را عزیز داشتند و در پاداش او فروگذار نکردند، هیچگاه در مدح مبالغه ننمود و برای جلب خاطر حکمرانان شعر نساخت؛ و مخصوصاً در اواخر عمر گوشه‌گیر و آزاده زیست و گردن در پیشگاه امرا فرو نیاورد و در سخن راه راستی پیمود و از سخن ناصواب پرهیز کرد، چنانکه در مثنوی خسرو شیرین گفت:

منم روی از جهان بر گوشه کرده کفی از پست جو را توشه کرده
اگر چه در سخن کاب حیات است بود جایز هر آنچه از ممکنات است
چو نتوان راستی را درج کردن دروغی را چه باید خرج کردن
و گر گویی سخن را قدر کم گشت کسی کو راست گوشت محتشم گشت
از اشعار شاعر معلوم می‌گردد که فضیلت او منحصر به شعر و شاعری نبوده و از جوانی به فنون ادب و تواریخ و قصص رغبتی داشته و به تحصیل علوم همت گماشته و مخصوصاً در نجوم صاحب اطلاع بوده است چنانکه خود گفته:

هر چه هست از دقیقه‌های نجوم یا یکایک نهفته‌های علوم
خواندم و هر ورق که می‌جستم چون ترا یافتم ورق شستم
آنچه موجب شهرت و شاهد استادی و مهارت نظامی است کتاب
خمسه یا پنج گنج اوست که به طرز مثنوی است و کمایش بیست و هشت هزار بیت دارد.

با اینکه نظر شاعر به داستان‌سرایی بوده، باز در ضمن سخن از استخراج معانی اخلاقی و حکمی و پند غفلت نکرده است و از این لحاظ شیوه او فردوسی را به خاطر می‌آورد که وی نیز گاهی در ضمن داستان رشته نظم را به سخنان پند و عبرت‌کشانده. در میان اشعار پند-

آمیز نظامی اییاتی لطیف و دلنشین هست ، از آن جمله آنچه را به حکم عاطفه پدرانه خطاب به فرزند خود محمد سروده به لطافتی خاص و تأثیری فراوان آورده است.

از راهنماییهای برگزیده استاد نسبت به فرزند ، شعر دلاویز عبرت انگیزی است که در هفت پیکر آمده و اینک اییاتی از آن برای انتباه نقل می شود :

ای پسر هان و هان ترا گفتم	که تو بیدار شو که من خفتم
چون گل باغ سرمدی داری	مهر نام محمدی داری
سکه بر نقش نیکنامی بند	کز بلندی رسی به چرخ بلند
صحبتی جوی کز نکو نامی	در تو آرد نکو سرانجامی
همنشینی که نافه بوی بود	خوبتر ز آنکه یافه گوی بود
عیب يك هم نشست باشد بس	کافکند نام زشت برصد کس
در چنین ره مخسب چون پیران	گرد کن دامن از زبونگیران
رقص مرکب مبین که رهوار است	راه بین تا چگونه دشوار است
گر بر این ره پری چو باز سپید	دیده بر راه دار چون خورشید
بار چندان بر این ستور آویز	که نماند بر این گریوه تیز
چون رسد تنگی ز دور دورنگ	راه بر دل فراخ دار نه تنگ
بس گره کو کلید پنهانی است	بس درستی که دروی آسانی است
ای بسا خواب کو بود دلگیر	واصل آن دلخوشی است در تعبیر
گرچه پیکان غم جگر دوز است	درع صبر از برای این روز است
عهد خود با خدای محکم دار	دل ز دیگر علاقه بی غم دار
چون تو عهد خدای نشکستی	عهده بر من ، کز این و آن رستی

گوهر نیک را ز عقد مریز
 هنر آموز کز هنرمندی
 هر که ز آموختن ندارد ننگ
 و آن که دانش نباشدش روزی
 ای بسا نیز طبع کاهل کوش
 و ای بسا کوردل که از تعلیم
 خویشتن را چو خضر باز شناس
 آب حیوان نه آب حیوان است
 جان چراغ است عقل روغن او
 عقل با جان عطیه احدی است
 تا جوانی و تندرستی هست
 تو که سر سبزی جهان داری

و آنکه بدگوهر است از وبگریز
 در گشایی کنی نه در بندی
 دُر بر آرد ز آب و لعل از سنگ
 ننگ دارد ز دانش آموزی
 که شد از کاهلی سفال فروش
 گشت قاضی القضاات هفت اقلیم
 تا خوری آب زندگی به قیاس
 جان با عقل و عقل با جان است
 عقل جان است و جان ما تن او
 جان با عقل زنده ابدی است
 آید اسباب هر مراد به دست
 ره کنون رو که پای آن داری

نظامی در حدود سال ۶۱۴ ه. ق. از این جهان رخت بربست و
 بعضی وفات او را در ۵۹۹ نوشته اند. از خمسة نظامی نخستین آنها یعنی
 مثنوی مخزن الاسرار در زهد و تقوی و مقامات معنوی و بقیه یعنی خسرو-
 و شیرین ، لیلی و مجنون ، هفت پیکر و اسکندرنامه در قصه و
 حکایات است .

ترتیب تألیف خمسه را خود نظامی در اسکندرنامه چنین آورده است:
 سوی مخزن آوردم اول بسیج
 که سستی نکردم در آن کار هیچ
 وزو چرب و شیرینی انگیختم
 به شیرین و خسرو در آویختم
 وز آنجا سراپرده بیرون زدم
 در عشق لیلی و مجنون زدم
 وزین قصه چون باز پرداختم
 سوی هفت پیکر فرس تاختم

کنون بر بساط سخن پروری زخم کوس اقبال اسکندری
نظامی از شعرای نامی داستان سرا محسوب است ، و می توان گفت
بعد از فردوسی کسی از سخنگویان در این فن به پایۀ شهرت او نرسیده ،
و بی شبهه در مثنوی داستانی استاد و پیشرو دیگران است .

سبکش متین و نظمش شیرین است و شعر صاف و روان ساخته و
بطور کلی سخنش از تعقید آزاد است ، ولی در مواردی عبارات پیچیده
در شعرش توان یافت . پیداست که نظامی داستان سرایی حکیم فردوسی
را سرمشق خود انتخاب کرده است ، اما چنانکه گفته شد خود او در
این طرز داد سخن داده و سرمشق سخنگویان دیگر مانند امیر خسرو و
جامی و دیگران واقع گردیده است . بعضی ابیات خمسه را در نمودن
احساسات و عواطف طبیعی بشر از نمونه های ممتاز شعر فارسی توان شمرد .
ابیات نغز و بلند او در معانی حکمی و توحید و نعت ، لحنی خاص
و لطافتی بسزا دارد . حقیقت اینکه در مقام توحید و نعت ، عظمت
مخصوص به سخن بخشیده است . برای مثال می توان فواتح هریک از
مثنویهای پنجگانه را ملاحظه کرد و ابیاتی را مانند ابیات ذیل که از
مقدمۀ مخزن الاسرار و در توحید پروردگار است یاد آورد :

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کاینات	ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
هستی تو صورت و پیوند نه	تو به کس و کس به تو مانند نه
آنچه تغیر نپذیرد تویی	آنچه نمرده است و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس تو راست	ملک تعالی و تقدس تو راست
ساقی شب دستکش جام توست	مرغ سحر دستخوش نام توست

پرده برانداز برون آی فرد	گر منم آن پرده به هم درنورد
عجز فلک را به فلک وانمای	عقد جهان را ز جهان واگشای
ای به ازل بوده و نابوده ما	وی به ابد مانده و فرسوده ما
دور جنیبت کش فرمان توست	سفت فلک غاشیه گردان توست

همچنین در خسرو و شیرین آمده :

به نام آن که هستی نام ازو یافت	فلک جنبش زمین آرام ازو یافت
خدایی کفرینش در سجودش	گواهی مطلق آمد بر وجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند	که خوانندش خداوندان خداوند
فلک بر پای دار و انجم افروز	خرد را بی میانجی حکمت آموز
جواهر بخش فکرتهای باریک	برون آرند شهبای تاریک
غم و شادی نگار و بیم و امید	شب و روز آفرین و ماه و خورشید
نکهدارنده بالا و پستی	گوا بر هستی او جمله هستی
وجودش بر همه موجود قاهر	نشانش بر همه بیننده ظاهر

نثر فارسی دوره سلجوقی

کتب عرفانی

(هجویری - محمد بن منور - شیخ عطار)

چنانکه نخستین شعرای معروف صوفیه در دوره سلجوقی ظهور کردند، همچنین معروفترین تألیفات عرفانی به فارسی منشور نیز در آن دوره تألیف یافت و مهمترین آنها عبارت است از کشف المحجوب و اسرار التوحید و تذکرة الاولیاء .

کشف المحجوب - کتاب کشف المحجوب که در اواسط قرن پنجم تألیف یافت ، نخستین کتاب معروفی است به فارسی فصیح در شرح حالات و عقاید و مقالات مشایخ صوفیه .

مؤلف آن ابوالحسن علی بن عثمان غزنوی هجویری (متوفی به سال ۴۶۵ هـ . ق .) است که به مناسبت انتساب به دوحل از جوار غزنه اورا جلالی هجویری نیز گفته اند . گذشته از اینکه این کتاب مهم نمونه شیوه قرن پنجم است ، اقوال و حکم اخلاقی و عرفانی غز و مفیدی در آن نقل شده ، و نیز اشعار و جمل قصار تازی در آن آمده است که قسمتی از آن در تعریف تصوف است .

اسرار التوحید - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید نیز از تصنیفات مهم متصوفه است که به نثر فارسی شیرینی نوشته شده است . تألیف آن در نیمه دوم قرن ششم بین سالهای ۵۵۳ و ۵۹۹ هـ . ق . یعنی در حدود صد سال بعد از کشف المحجوب بعمل آمده است ؛ و آن در تعریف احوال و کرامات و اقوال شیخ ابوسعید ابی الخیر است . در ضمن شرح حالات و کرامات شیخ ، حکایت و اخبار و اشعار عرفانی نیز در آن ثبت گردیده ، همچنین اسامی و اخبار بسیاری از فضلا و مشایخ عصر بمناسبت ذکر شده . مؤلف اسرار التوحید محمد بن منور از احفاد شیخ ابوسعید ابی الخیر است .

تذکره الاولیاء - تذکره الاولیاء مانند کشف المحجوب و موافق ترتیب آن در تعریف مقامات و غرایب صفات و نخبه کلمات و عبادت و عادات بزرگان صوفیه است . پندهای سودمند و حکایات دلپسند و اخبار عبرت آمیز به عبارت فارسی مؤثر در این کتاب آمده و قرائت آن را

جاذب و آسان کرده است ، میان این کتاب و اسرار التوحید و کشف -
المحجوب از حیث معانی و اسلوب شباهتی تام موجود است ، و گاهی عبارات
کشف المحجوب با مختصر تعییراتی در آن دیده می شود .

مؤلف تذکرة الاولیاء چنانکه در گذشته اشاره شد شیخ فریدالدین
عطار (متوفی در ۶۲۷ هـ . ق .) است و تألیف آن در اوایل قرن هفتم
حصول یافته است .

کتاب تاریخی

(گردیزی - ابوالفضل بیهقی - مؤلف مجمل التواریخ -
ابوالحسن بیهقی - راوندی - مؤلف تاریخ سیستان)

زین الاخبار - زین الاخبار از جمله کتابهای قدیم تاریخی به زبان
فارسی است . مؤلف آن ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود از اهل
گردیز بود که ولایتی بوده است در مسافت یکروزه غزنه بر سر راه هند .
در این کتاب ، تاریخ مختصر ایران تازمان مؤلف به انضمام شرح
ظهور اسلام و تاریخ خلفا تا وقایع سال ۴۳۲ هـ . ق . باختصار مندرج است .
تألیف آن در زمان سلطنت عبدالرشید پسر محمود غزنوی یعنی بین
۴۴۰ و ۴۴۴ هـ . ق . بعمل آمده . این تألیف به مناسبت قرب زمان از
لحاظ تاریخ سامانیان و غزنویان مهم است :

تاریخ بیهقی - این تألیف مهم نه تنها مانند کتاب گردیزی از
حیث احتوای وقایع سلطنت سلسله غزنوی که نویسنده آن ابوالفضل
بیهقی اغلب آنها را به رأی العین دیده اهمیتی بسزادارد ، بلکه مؤلف خود
از نثر نویسان ماهر عصر بوده و مدت نوزده سال در دیوان رسایل دربار

غزنوی خدمت منشیگری داشته و از این جهت کتابش را به فارسی ادبی و فصیح و متینی نوشته است و در ضمن ذکر وقایع امثال و اشعار مناسب آورده، و از فضلا و ادبا نام برده است. بطوری که این کتاب در ردیف شاهکارها و بهترین نمونه های نثر فارسی قرار گرفته. این تألیف دراصل گویا سی جلد بوده و اکنون جز چند جلد ناقص آن که امروز به نام تاریخ بیهقی معروف است چیزی در دست نیست. این مجلد که باقی است در شرح وقایع سلطنت سلطان مسعود است و از این لحاظ اسم آن تاریخ مسعودی است و در زمان حکومت فرخزاد پسر سلطان محمود یعنی سال ۴۵۱ ه. ق. شروع شده و گویا اتمام آن چند سال طول داشته است. از مطالب این کتاب بخوبی پیداست که ابوالفضل بیهقی مردی بوده درستکار و حق پرست، و در روایت حوادث و نقل وقایع نهایت نصفت و دقت را داشته و از حقیقت انحراف نجسته و سخن بگزاف نگفته است.

تولد ابوالفضل بیهقی در ۳۸۵ ه. ق. و وفاتش در ۴۷۰ بوده است. **مجملة التواریخ والقصص** - کتابی است در تاریخ اجمالی عالم عموماً و تاریخ ایران خصوصاً. از مبدأ خلقت تا سال ۵۲۰ ه. ق. که سال تألیف آن است. در ضمن ذکر وقایع تاریخی، داستانها و قصه های فراوان آمده است. مؤلف کتاب معلوم نیست.

تاریخ بیهق - این کتاب در اواسط قرن ششم تألیف یافته و از آثار گرانبهای نثر فارسی بشمار است و موضوع آن تاریخ ولایت بیهق و شرح حال بزرگان و دانشمندان آن سامان و از آن جمله ابوالفضل بیهقی است. مؤلف آن **ابوالحسن علی بن زید بیهقی** (متوفی در ۵۶۵ ه. ق.) است.

راحة الصدور — راحة الصدور مهمترین کتاب فارسی است در تاریخ سلجوقیان ایران از آغاز کار این سلسله تا انقراض آن به دست خوارزمشاهیان .

مؤلف راحة الصدور ابوبکر محمد راوندی از اهل راوند واقع در نزدیکی کاشان بود . راوندی خود دربار سلجوقی را دیده و در خدمت طغرل بن ارسلان آخرین حکمران سلجوقیان عراق بوده است . کتابش را در اواخر قرن ششم تألیف نموده و آن را در سال ۶۵۳ ه . ق . به نام کیخسرو بن قلیج ارسلان از سلجوقیان روم کرد و به آن سلطان تقدیم داشت .

راحة الصدور گذشته از ارزشی که از نظر تاریخ سلجوقیان دارد نیز اهمیت ادبی را مالک است ، زیرا مؤلف ، بسیاری از شعرا و فضلا را نام برده و از اشعار و قصاید آنان ذکر کرده و همچنین عده زیادی از امثال عرب را آورده است .

راوندی مؤلفات دیگر نیز داشته و خود شعر می سروده است چنانکه قصایدی از او در همین کتاب در مدح کیخسرو بن قلیج ارسلان مندرج است .

تاریخ سیستان — مؤلف کتاب معلوم نیست . این تاریخ از کتابهای معتبر نثر فارسی بشمار می آید و از دو قسمت متمایز تشکیل یافته است : قسمت اول شامل وقایع و حوادث تا سال ۴۴۵ ه . ق . و قسمت دوم شامل حوادث تاریخی تا سال ۷۲۵ ه . ق . است و سبک نگارش دو قسمت از یکدیگر متمایز می باشد و قسمت نخست به شیوه ساده و روان نوشته شده است .

کتاب اخلاقی و ادبی و طبّی

(خواجه نظام الملک - عنصر المعالی - امام محمد غزالی -
ابوالمعالی - نظامی عروضی - رشید و طواط - قاضی حمید الدّین -
زین الدّین جرجانی - سعد الدّین و راوینی - میبدی - ابو الفتوح
رازی - سهروردی)

سیاست نامه - سیاست نامه یا سیر الملوك نخستین کتاب معروف فارسی است در آداب معاشرت و اخلاق و سیاست ملوك و امیران و وزیران و قاضیان و خطیبان و دیگر طبقات ؛ همچنین ابجائی در آن راجع به اشخاص و فرقه های مختلف مانند سباز و مزدك و باطنیان و خرمدینان آمده است که از لحاظ تاریخ مورد استفاده تواند بود. انشای سیاست نامه نسبتاً ساده و شیرین و متین است .

مؤلف آن خواجه ابوعلی حسن بن علی نظام الملک وزیر ایرانی است که مدت سی سال در دربار البارسلاں و ملک شاه سلجوقی منصب وزارت داشت و سیاست نامه را در حدود سال ۴۸۵ هـ. ق. یعنی کمی قبل از کشته شدنش به دست اسماعیلیان ، بر حسب درخواست ملک شاه تألیف کرد .

قابوس نامه - مؤلف قابوس نامه امیر عنصر المعالی کیکاووس ابن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر حکمران زیاری است که آن را در اواخر عمر برای پند و تهذیب پسرش گیلانشاه در چهل و چهار فصل تألیف کرده . امیر کیکاووس شخصی راستگو و درستکار و پارسا بود .

قابوس نامه در آداب معاشرت و رسوم دوستی و الفت و ترتیب زندگانی کسب فضایل و تهذیب خصایل است ، و تألیف آن در حدود ۴۷۵ هـ. ق.

مدّت کمی قبل از وفات مؤلف بعمل آمده است . امیرکیکاووس قریحه شاعرانه داشته و اشعار نیک می سروده است .

کیمیای سعادت - کتابی است اخلاقی و دینی که آن را حجة الاسلام غزالی (متوفی در ۵۵۵ هـ . ق .) در اواخر قرن پنجم (میان سالهای ۴۹۰-۵۵۰ هـ . ق .) تصنیف نمود ، وعمده محتویات آن را از تألیف دیگر معروف خود موسوم به **احیاء العلوم** که به عربی است بطور خلاصه به فارسی نقل کرده . این کتاب اصول تعلیم اسلامی را بطور تفصیل حاوی و مورد بسی استفاده است . دیگر از کتب غزالی **المنقذ من الضلال** به عربی و **نصيحة الملوك** به فارسی است .

کلیله و دمنه - اصل این داستان معروف در زمان ساسانیان از زبان هندی به پهلوی نقل شد ، بعد **عبدالله بن مقفع** آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد . اگرچه **کلیله ابن مقفع** را در دوره سامانی به فارسی منظوم و منشور در آوردند ولی آن از میان رفت و تنها اشعاری از **کلیله منظوم رودکی** باقی ماند ، چنانکه گذشت . **کلیله حاضر** که گذشته از اصل هندی دوسه حکایت ایرانی و اسلامی بر آن افزوده شده است ترجمه **ابوالمعالی نصرالله بن محمد عبدالحمید** از فضلی آن زمان از **کلیله ابن مقفع** است و آن در اواسط قرن ششم یعنی در دوره سلطنت **بهرامشاه غزنوی** (۵۱۲ - ۵۴۷ هـ . ق .) بعمل آمده است . **نصرالله منشی** این کتاب را به نام **بهرامشاه** کرد ، و امثال و اشعار فارسی و عربی بر آن افزود ، و الحق نثر متین و شیوایی بوجود آورد ؛ چنانکه آن را می توان از کتابهای مهم ادبی در زبان فارسی شمرد . وی در نظم نیز دست داشت و اشعاری به فارسی و عربی می ساخته است .

چهارمقاله - این کتاب مهم بطوری که از نام آن پیداست مرگب است از چهارمقاله به عنوانین : در ماهیت علم دبیری - در ماهیت علم شعر - در ماهیت علم نجوم - در ماهیت علم طب .

مؤلف آن ابوالحسن احمد سمرقندی ملقب به نظامی عروضی شاعر و نویسنده قرن ششم هجری است . گذشته از اینکه وی استاد بلاغت و انشای فارسی بود ، در علم ادب مهارت داشت و خود نیز شعر می گفت چنانکه در همین کتاب از اشعار او دیده می شود .

تألیف چهارمقاله در حدود ۵۵۲ هـ . ق . بعمل آمده و آن به نام ابوالحسن حسام الدین علی شاهزاده غوری اتحاف گردیده است .

چهارمقاله را می توان از حیث سلاست انشا و طرز سخن و اسلوب عبارت در ردیف اول آثار منشور فارسی شمرد و نمونه و سرمشق نثر فارسی و همدوش تاریخ بیهقی و کیله و دمنه محسوب داشت .

از مزیت های این کتاب آمدن شرح حالات و اشعار و مقالات شماره ای از شعرا و فضایل معروف آن زمان است که از این حیث اهمیت تاریخی نیز دارد . مخصوصاً ترجمه فضا و شعرا که به زمان مؤلف نزدیکتر بوده اند مانند فردوسی ، یا با مؤلف همعصر بوده اند مانند معزی و خیام سودمند است . و باید دانست که این کتاب از اشتباهات تاریخی عاری نیست .

حدائق السحر - حدائق السحرفی دقائق الشعر کتابی است در صنایع شعری . این کتاب پس از ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادیانی قدیمترین تألیف فارسی در این فن است که به دست ما رسیده .

حدائق السحر به نثر بلیغی نوشته شده و آمدن امثال و شواهد

خوب به نثر و نظم فارسی و عربی در آن ، اهمیت و ارزش آن را بیشتر کرده است .

مؤلف آن رشیدالدین محمد وطواط از شعرا و ادبای قرن ششم بود . آنگاه که اتسز خوارزمشاه (۵۲۱ - ۵۵۱ ه. ق.) او را احضار کرد و کتاب ترجمان البلاغه را دویانی را بهوی نشان داد، رشید به تألیف حدائق همت گماشت و این کتاب مفید را در همان اوان یا چند سال بعد تصنیف کرد .

مقامات حمیدی - مقامات حمیدی کتاب معروفی است به فارسی مسجع ، و قصد مؤلف آن نظیره گویی به مقامات حریری و مقامات بدیع الزمان همدانی بوده . این کتاب مرگب از بیست و چهار مقامه و در باره مطالب ادبی و مباحثات و مناظرات و لغز است ، و منظور اصلی مؤلف ابداع طرز مقامه نویسی به فارسی و درج لغات غریبه و نسج عبارات مزین بوده است . مصنف کتاب قاضی حمیدالدین عمر بن محمود از قضات و ادبای نامی بلخ بود ، و شاعران زمان مانند انوری او را در اشعار خود ستودند . تألیف مقامات در اواسط قرن ششم بعمل آمده و حمیدالدین به سال ۵۵۹ ه. ق. در گذشته است .

ذخیره خوارزمشاهی - ذخیره خوارزمشاهی کتابی است مفصل و مفید در ادویه و سموم و امراض گوناگون و تشخیص آنها ؛ و آن مرگب است از ده کتاب ، و هر کتاب عبارت است از چندین گفتار و باب . مؤلف آن زین الدین اسماعیل بن حسن جرجانی است که به سال ۵۰۴ ه. ق. به فرمان ابوالفتح قطب الدین محمد خوارزمشاه پسر انوشکین (۴۹۰ - ۵۲۱ ه. ق.) به خوارزم آمد و در آنجا اقامت جست و این کتاب

سودمند را به نام همان پادشاه تألیف کرد . وفات مؤلف را به سال ۵۳۱ ه . ق . نوشته اند .

مرزبان نامه - کتابی است مشتمل بر داستانها و قصهها و حکایتها و افسانهها که غالباً مانند کلیله و دمنه از زبان حیوانات نقل شده است . این کتاب را مرزبان بن رستم بن شروین از ملوک طبرستان که خاندان آنها را باوندیان یا آل باوند می گفتند در اواخر قرن چهارم هجری به لغت قدیم طبرستانی تألیف کرده است . و در اوایل قرن هفتم یکی از ادبا و منشیان درجه اول آن عصر موسوم به سعدالدین وراوینی آنرا به فارسی فصیح ادبی درآورد (میانۀ سالهای ۶۵۷-۶۲۲ ه . ق .) .

وراوینی از ملازمان ریبالدین هارون وزیر ازبک بن محمد از اتابکان آذربایجان بود . وی مرزبان نامه را به نام همین وزیر دانش - دوست درآورده ، و چون ملازم خدمت او بوده است بنابراین مدتی در تبریز می زیسته و مولد او نیز به گفته برخی همان وراوی (شهرکی بر یک منزلی اهر) است . مرزبان نامه وراوینی از جمله شاهکارهای بی نظیر ادب فارسی در نثر مصنوع است و می توان آنرا سرآمد همه آنها تا اوایل قرن هفتم دانست .

کشف الاسرار - در ذکر تألیفات مهم این عصر نباید تفسیر بدیع قرآن را که از شیواترین تفسیرها به زبان فارسی است فراموش کرد ، نام این تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری و مؤلف آن ابوالفضل رشیدالدین میبیدی است و تألیف آن به سال ۵۲۵ ه . ق . انجام یافته است .

تفسیر ابوالفتوح رازی - نام این تفسیر روض الجنان و روح الجنان

است که در بیست جزء تألیف شده و نثر آن ساده و مشتمل بر فواید لغوی و دستوری است . مؤلف آن ابو الفتح رازی جمال الدین حسین بن علی متوفی در حدود ۵۵۲ هـ . ق. است او در ری به وعظ و تبلیغ برای شیعیان اشتغال داشت و وفاتش نیز در همین شهر اتفاق افتاد و در جوار بقعه امامزاده حمزه و حضرت عبدالعظیم دفن شد .



علاوه بر دانشمندانی که در ضمن بیان آثارشان از آنان نام بردیم، از دانشمند و فیلسوف معروف این دوره شهاب الدین سهروردی نیز ذکری بمیان می آوریم . اینک شرح حال و بیان آثار او :

شهاب الدین یحیی سهروردی - ابو الفتح یحیی بن حبش سهروردی معروف به شهاب الدین فیلسوف بزرگ ایرانی است . او را غالباً شیخ اشراق نیز می گویند . وی به سال ۵۴۹ هـ . ق. در قریه سهرورد زنجان ولادت یافت و به سال ۵۸۷ هـ . ق. در حلب به تحریک متعصبان بقتل رسید و در این موقع سن او ۳۸ سال بود . شیخ اشراق آثار متعدد به زبان پارسی و عربی دارد . مهمترین آنها حکمة الاشراق و منطق التلویحات به عربی و آواز پر جبرئیل ، رساله العشق ، صغیر سیمرخ ، عقل سرخ ، پرتوانمه و یزدان شناخت به پارسی است .

دانشمندان عربی نویس دوره سلجوقی

شیخ طوسی - شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی بر حسب زمان بعد از ابن بابویه و کلینی بزرگترین فقهای مذهب شیعه بود . تحقیقات او در حدیث و تفسیر و فقه و رجال و کلام و ادب مرجع علمای شیعه است . از تألیفات معروفش کتاب استبصار و تهذیب الاحکام و کتاب العدة -

فی اصول الفقه و کتاب الرجال و کتاب الغیبه است . شیخ در تفسیر کتاب التبیان را تصنیف کرد . توگلدش به سال ۳۸۵ در طوس و رحلت او در ۴۶۰ هـ . ق . بود .

غزالی - از سرآمدان و مشاهیر علمای دوره سلجوقی یکی حجة الاسلام امام ابو حامد محمد بن محمد غزالی است . وی به سال ۴۵۰ هـ . ق . در طوس تولد یافت و در آنجا و در جرجان و نیشابور به تحصیل علوم پرداخت و در بسیاری از علوم خاصه فقه و حکمت به مقام اجتهاد رسید .

اوایل جوانی را در تعلم و پیروی از مشایخ متصوفه صرف کرد . از اولین معلمین وی در نیشابور امام الحرمین ابوالمعالی بود . غزالی بعد از تحصیل به وعظ و درس و تألیف پرداخت و شهرتی بسزا رسانید و به خدمت خواجه نظام الملک رسید و در نزد سلطان ملکشاه تقرب پیدا کرد . در سال ۴۸۴ هـ . ق . به موجب دعوت خواجه نظام الملک برای تدریس در مدرسه نظامیه به بغداد رفت و چهار سال در آنجا تدریس نمود . در اینجا در حدود سیصد تن از طلاب علم و دانش در محضرش دانش آموزی می کردند ، و بعضی از تألیفات مهم خود را در این موقع انجام داد . آنگاه تحوّل عظیم روحانی در حال او پدید آمد و در این هنگام در حدود ۳۹ سال داشت و در اثر این تحول میل به اعتزال کرد و امام احمد غزالی برادر خود را جانشین خود قرار داد و از مدرسه انفصال جست و سفر حج اختیار کرد و مدّتی در سوریه ماند و در آنجا در عزلت و اختفا زیست و تنها با عرفا و متصوفه معاشرت داشت . یکی از تألیفات معروف خود را که موسوم است به احیاء علوم الدین و آن در فقه و احکام

واخبار و کلام و مذاهب و بخصوص اخلاق اسلامی است در آن خطه تألیف کرد. کتابهای دیگر غزالی در فقه و علم قرآن و حدیث و حکمت متعدد است، از آن جمله است: *مقاصد الفلاسفه* و *تهافت الفلاسفه* در حکمت و *معیار العلم* در منطق. از رسالات مهم غزالی که حاوی شمه‌ای از شرح حال و تجارب روحانی و عقاید اوست *رسالة المُنْقِذِ مِنَ الضَّلَالِ* است. غزالی بعد از عودت از سوریه باز مدتی در نیشابور در مدرسه نظامیه تدریس کرد و سرانجام عزلت‌گزید و تنها با وعظ و تدریس در حلقه مشایخ صوفیه و علما بسر برد، تا اینکه به سال ۵۵۵ ه. ق. در سن ۵۵ در طوس وفات یافت.

شیخ طبرسی - شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی مانند شیخ طوسی از بزرگان فقهای شیعه بود و در حدیث و تفسیر و فقه تحقیق و اجتهاد نمود. بسی از علمای شیعه قول او را حجت شمرده‌اند. از مؤلفات معروف او *مجمع البیان* است که از تفسیرهای بزرگ و معتبر شیعه محسوب می‌شود. وفات شیخ طبرسی در ۵۴۸ یا ۵۵۰ ه. ق. در سبزوار وقوع یافت.

امام *فخر رازی* - ابو عبدالله *فخر الدین محمد رازی* از ائمه حکما و متکلمین و فقهای زمان خود و در علوم اسلامی از سرآمدان و بزرگان اسلام بشمار است. عمده اقامتش در هرات بود و در آنجا مجالس وعظ و درس داشت. از تألیفات مهم او کتاب *نهاية العقول* و کتاب *المحصل* در کلام و حکمت و کتاب *المباحث المشرقية* در تصوف و کتاب *المحصول* در اصول فقه و شرح *اشارات ابوعلی سینا* در منطق و حکمت است. تولد او به سال ۵۴۳ و وفاتش به سال ۶۰۶ ه. ق. در هرات اتفاق افتاد.

شهاب الدین سهروردی - شرح حال این فیلسوف بزرگ را پیش

از این گفتیم . تألیف معروفش به عربی حکمة الاشراق در شرح مسائل فلسفی موافق ذوق عرفان و اشراق است .

میدانی - ابوالفضل احمد بن محمد میدانی از اهل نیشابور ، و در قواعد و لغت عرب استاد بود و در نحو تألیف دارد . معروفترین آثار او عبارت از کتاب مجمع الامثال است که امثال مشهور عرب را محتوی است و السامی فی الاسامی است که اسامی دینی و نجومی و جغرافیایی و حیوانات با ترجمه‌های فارسی در آن آمده . میدانی به سال ۵۱۸ هـ . ق. در نیشابور وفات یافت .

زمخشری - ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی در لغت و نحو و حدیث و تفسیر محقق بود . از تألیفات مشهور او الکشاف عن حقیقة التنزیل است در تفسیر ، و المفصل است در نحو . همچنین زمخشری کتابی به نام اساس البلاغه در تحقیق لغت عربی و کتاب لغتی مفید از عربی به فارسی به اسم مقدمة الادب دارد . تولدش در زمخشر به سال ۴۶۷ هـ . ق. و وفاتش به سال ۵۳۸ هـ . ق. اتفاق افتاد .

شهرستانی - ابوالفتح محمد شهرستانی در ۴۷۹ هـ . ق. در شهرستان تولد یافت . وی از دانشمندان ایران بود و در فقه و کلام و علم ادیان تبهر داشت . تألیف معروفش کتاب الملل والنحل در شرح فرق اسلامی و مذاهب و شرح آرای حکماست . وفات شهرستانی به سال ۵۴۸ هـ . ق. اتفاق افتاد .

از فضایل دیگر این عصر ابوالقاسم علی بن حسن باخرزی از قصبه باخرز خراسان است . وی در فقه و ادب استاد بود و به تازی شعر می‌سرود . تألیف معروف او دمية القصر است و در آن شرح حال و منتخب

اشعار ۲۲۵ تن از شعرای عربی گوی عصر خود را که شماره‌ای از آنان ایرانی بوده‌اند آورده است . سال وفات او را ۴۶۸ هـ . ق. نوشته‌اند .
دیگر ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی که از استادان علم نحو بود و تألیفات مهم دارد که از آن جمله است کتاب العوامل در نحو . وفاتش به سال ۵۰۲ هـ . ق. واقع شد .

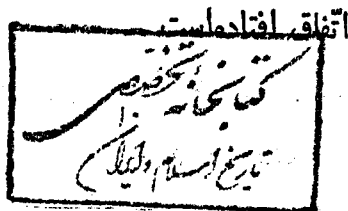
دیگر ابو اسماعیل حسین بن علی طغرائی اصفهانی بود که وزارت مسعود بن محمد بن ملک‌شاه از سلجوقیان عراق (۵۳۸-۵۴۷ هـ . ق.) داشت ، یعنی مشیر و صاحب تدبیر او بود و به هر حال از جمله ادبا و شعرای نامی عصر خود معدود است و تألیفات و دیوان اشعار لطیف عربی دارد . قصیده معروف عربی موسوم به لامیه العجم از اوست . طغرائی به سال ۵۱۴ هـ . ق. کشته شد .

دیگر انوشیروان بن خالد بن محمد کاشانی وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه (۵۱۱-۵۶۵ هـ . ق.) اولین از سلجوقیان عراق است و از جمله ادبا و مورّخین بود .

دیگر ابوزکریا یحیی بن علی تبریزی معروف به خطیب تبریزی است که در ادب و لغت عربی مقام بزرگی داشته و در مدرسه نظامیه بغداد تدریس می‌کرده است . در عروض و قوافی و اعراب قرآن و شرح معانی و شرح دواوین عربی تألیفات دارد . وفاتش به سال ۵۰۲ هـ . ق.



پایان





مرکز مطالعات ملل
کتابخانه تخصصی ملل